

غزلیات علی‌نقی کمره‌ای

شاعر قرن یازدهم

بکوشش

سید ابوالقاسم بزرگی

ناشر: کتابخانه فرهنگی تأثیر اصفهان

و

شرکت سهامی طبع کتاب - تهران

۱۳۴۹

دوهزار نسخه از این کتاب در چاپخانه شرکت سهامی طبع کتاب در فروردین ماه
بچاپ رسید ۱۳۴۹

فثار د مترجم فکر جو شد پر سرم معنی
بیار کن داغ دل ز سرچش مصیر من

شعر دوره صفوی - با ظهور شیوه تازه‌ای - از سایر ادوار متمایز است. این شیوه جدید ، شعر را از دربارها و نشستنگه فرمانروایان و امیران بقهوه خانه‌ها و چهارسوچهای کوچه‌ها و محلات و بین طبقات فرودین اجتماع کشانید و شاعر که در گذشته نقش اساسی و زمینه اصلی شعرسنج حکام و صاحب دولتان بود و گاه تاحد دلگان و مسخر گان تنزل میکرد و دروغ و طمع را بنظم در میآورد^۱ تا وسیله تفريح و سرگرمی کاخ نشینان را فراهم سازد - بنا بمقتضیات روزگار - آن نقش گذشته - به قنظم اند آردی دروغ و طمع را دروغ است سرمایه مرکافری را.

دیوان ناصر خسرو به تصحیح تقوی ص ۱۴

را فراسونهاد ، راهی تازه گشود و راهی دیاری تازه شد و بنایچار از آنجا
که برای بیان ادراکات خود از محیط جدید ، شیوه بیان نوی را
درمی باشد زبانی تازه ابداع کرد و بیانی نو بر گزید که از زبان و
بیان شعری گذشتگان ، از دید گاههای گوناگون ، متمایز بود .

گویند گان نامدار دوره صفوی را - بیک اعتبار - میتوان به دو
گروه مشخص تقسیم کرد دسته اول بینانگذاران سبک اصفهانی و گروه
دوم کسانی که این شیوه را به اوج و اعتلای خود رسانده اند .

با مقایسه کار این دو گروه با کارنامه اغلب سخنوران سلف که
بزرق شعر می گفتند . وباطل و هزل را مطابق بودند^۱ و هنر شان در خدمت
نام و نان و هوسها و آرزوهای پست و حقیر فردی بود می بینیم که شاعران
این دوره با گستین زنجیرهای تقلید صرف و بی اعتنائی به شیوه
پیشینیان رنگ و جلائی از آن دیشه ها و افکار زمان به آثار خود بخشیده اند
و در نتیجه اشعارشان رنگ تشخّص و اصالت گرفته است و با آنکه هیچ
پدیده هنری نمی تواند از تأثیر مرده ریگ گذشتگان بر کنار بماند
سخنوران این عصر بیشتر کهن جامه خود پیراسته و کمتر جامه عاریتی
خواسته اند و چون پیوسته هر گونه تجاوز و تخطی از مرز سنتهای هرسوم
و متداول جامعه و بدعت و نوآفرینی با مخالفت و انکار اکثریت جامعه
همراه است کار شاعران این عصر نیز در دیده متدوقان و متشاعران
جلوه ای نکرد و وزنی نیاورد بخصوص که جمعی یاوه سرای بیمایه هم
در این طرز تازه به سخن و سخن سرائی پرداخته بودند و در استعمال
کلمات و ترکیبات بازاری و عامیانه و تشبیهات و استعارات دور از ذهن
افراط می کردند این بود که پیروی از شیوه جدید دیری پنایید و
ای باطل و هزل را مطابق .

۱- یکچند بزرق شعر گفتی
دیوان ناصم خسرو به تصحیح تقوی مص ۲۳۶
چهار

سُنْتَ گُر ایان مَكْتَبَ تازَهِ ای ایجاد گُر دندَگَه بعدها به مَكْتَب باز گشَتَه
شهرت یافت و پایه گذاران و اصحاب این مَكْتَب بجای بیان ادراکات خود از
جریانات روزگار و زمانه در کالبد فرخی ها و عنصری ها و منوچهری ها....
رفند و با پذیرش و بکار گرفتن نحوه بیان آنان در سیطره نفوذ این
شاعران رنگ باختند و به تکرار مضامین و مفاهیم کهنه پرداختند.

بگذریم ، با وجود کثرت گویندگان دوره صفوی شماره آن
دسته از شعرائی که هنر شان تشخّص و اصالتی دارد بسیار اندک است و
چنانکه اشاره رفت بسا سخنورانی بودند که نه تنها از استواری و فحامت
سخن اسلاف و نیز از زیبائی کلام ، دقت نظر و معنی بکر تراشی^۱
هم عصران بی نصیب مانده بودند سهل است کلماتی ناسخته و ناهموار
را تلفیق داده معما گونه ای بنام شعر عرضه می داشتند که القاط سست
وناهمانگ داشت و معانی و مفاهیم معقد و پیچیده ، در شعر این دسته از
گویندگان تقلید پیشه که نمی تو انسنند از افق فکری گذشتگان فراتر
رونده و هنوز در محدوده تشبيهات و تعبيرات قدمای سر میبردند چشمکان
معشوق چون نر گس بود ، قد دلبران چون سرو و خرامیدن نازینان
به خرامش کبک میمانست در تعبيرات آنان هنوز فرهاد کوه می کند
خسر و باشیرین بشاد خواری می نشست و قیس بنی عامر در اشتیاق دیدار
لیلی ، مجnoon و آواره کوه و بیابان بود . یوسف به برذگی رفته باز لیخا
سر ناساز گاری داشت و دم شفا بخش عیسی کاز صدعا طبیب را تعهد پیکرد .
از آنجا که کار این گروه شاعران با بصیرت و آگاهی همراه نبود
و بدرقه ای از تقلید در دنبال داشت روزگار آنان را در طومار نسیان
پیچید و صاحب ذوقان از اقبال آثار آنان رویگردان شدند . و امروزه

۱- معنی بکر تراشی جو بود کوچکنی
خمامه فکر کم از ثیثه فرهاد نشد
کلیم کاشانی (۲، ۱۰۶۱) .

نیز مارا با ایشان گلاری نیست ،

با اینهمه همچنانکه گذشت در شعر این دوره تک مهره هائی هستند
که همچون تک ستار گان شب دلگیر زمستان گهگاه از لا بلای ابرها
پدیدار میشوند و درخششی چشمگیر می نمایند و از آنجمله است
سخنور روشن ضمیر و شیخ «داعی» خوش سخن کمره «علی نقی» که
از بینانگذاران سبک اصفهانی بشماراست. وی در زمرة سخنوارانی است
که هم در عالم تقوی و فضیلت ارجمند پایه ای دارد و هم در سرودن سخنان
پاک و منزه مقامی رفع. شعری پر تلاطم و فریاد و غوغا دارد و «غزلکهای
عاشقانه» اش^۱ از اسرار ضمیر جوشان و خروشان او پرده بر می افکند
و «تریکها»^۲ که در ترانه او سیلان دارد قادر است تا هر خاطر عاطری
را جذب کند^۳ تصویر گری چیره دست است که دل تنگش در چارسوق
سنگ باران غم دکان شیشه گری گشوده است^۴ این پیر «داعی» و حکایت گر
خوبی با آن که در زی فقیهان و عالمان دین است همچون بت عیار هر
لحظه برنگی در می آید شگفتان که گاه طرفه وار باقدی خمیده در میان
جمع پای میافشاند و بر قص می پردازد^۵ و گاه آنچنان آهی دارد که
جای اشک خون از دیده قاتل برون می آرد^۶ شعر او که بیانگر حالات
و تصویر گر خیالات و کیفیات روحی است - هماهنگ بازی و بهم حالات
روحانی شاعر - گاه همچون دریا آرام و ساکت و زمانی موج خیز و پر -

۱- ورقکهای پر ذ آتش سحر

۲- زیر گان را دماغ تر دارد

۳- هستم بجذب خاطر قادر که صد چو یوسف

گر از دلم برآید از خان و مان برآرم

۴- میان چارسوق غم که سنگ می بارد گشوده تنکدل من دکان شیشه گری

۵- وین طرفه که باقدی خمیده میکرد نقی در آن میان رقص

۶- اگر فرصت دهد آن غمزه، دارم آنچنان آهی

که جای گریه خون از دیده قاتل برون آید

خوش و فریاد است. و شیخ گشته شکسته ای را ماند که بر فراز دریای حالات شاعرانه اش فراز و فرودی دارد.

این شاعر همگام است با نخستین دسته از آفرینندگان شیوه نو- سبک اصفهانی- در شعر فارسی و هم زمان است با نامورانی چون عرفی (م ۹۹۹ ه. ق.) و حشی (۹۹۱ م) محتشم کاشانی (م ۹۹۶) وغیرهم که با برخی از آنان نیز مکاتبه و مراؤده داشته است و نسخه های متعددی از دیوان او از دیر باز شایع و رایج بوده است - اما آنچه تذکره های مختلف درباره او نوشته اند سبق واری است از سجع نویسی و تکرار مکرات که تذکره نویسان از یکدیگر استنساخ کرده اند.

باری از تفحص و تصفح در اشعار شاعر و مطالب یکنواخت این تذکره ها دانسته می شود که شیخ در زمان سلطنت شاه تهماسب اول ۹۳۰ - ۹۸۴ در خانواده ای محترم که همگی از مشایخ و صنادید و اکابر کمره بوده اند در سال ۹۵۳ ه. ق زاده شده است^۱. آغاز جوانی را در کاشان بسر برده^۲ و نزد فصیح الدین کاشی بتحصیل فن معما - که در روز گار شاعر از فنون سخن بوده گرائیده و در این فن سرآمد اقران گشته^۳ و از همگنان پیشی جسته است. استادان شیخ بدرستی شناخته

۱- شاعر تاریخ تولد خود را از زبان پدرش چنین شرح میدهد :
فرزند علی نقی گزین در نمین آمد بوجود و حظ وافر به یقین از داشت و دین و دولتش هست که هست تاریخ « امام داشت و دولت و دین » (برا بر ۹۵۳)

۲- در مقطع غزلی گوید :

نقی تو خط خطا کاش بر بهشت کشی کنون که خطة کاشان تراست کاشانه
۳- معما و چیستان گویی که در آن دوره نقش جدول کلمات متقاطع امروزی را بهده داشته نقی از فنون سخن بشمارمیرفته است، شیخ در این فن شهرتی یافتاما در اوخر عمر از پرداختن بآن اکراه داشته چرا که در مقدمه ای که یکی از شاگردانش بر معمایات او نوشته این معنی را متذکر شده است وی درباره شیخ نوشته است: « از غایت علو همت و سو عظمت (معما) در قظر او وقیع نداشت و این لاله را كالغزف می بنداشت و اکثر اوقات شریف را صرف علوم دینیه و معارف یقینیه می نمود » - نسخه مج

لیستند اما در ضمن مراثی او قطعه‌ای است در مرگ مولانا ضیاء الدین محمد کاشانی - در گذشته بسال ۱۰۱۹ - و از حوای کلام شیخ و تأثیری عمیق و صمیمی که در این نوحه موج میزند چنین بر می‌آید که این بزرگ مرد حق استادی بر او داشته و شیخ در کاشان از محضر استاد توشه‌ها اندوخته بوده است در این قصيدة مؤثر بامطلع :

باز در دوران چرا این ماجراست ماجرائی این چنین بر ما چراست؟
از ضیاء الدین بعنوان «پیر» و «استاد» خود یاد می‌کند و می‌گوید:
عقل باما گو شریک نوحه شو کاین عزای پیر ما استاد ماست
درسگاه بی مدرس علم و فضل دین و دانش خانه‌بی کدخداست
یا :

درسگاه نفس بی او بی رواج
حلقه درس پریشان جمع اوست
روز رفت و منظر اصحاب درس
ترکیباتی‌مانند «درسگاه بی مدرس»، «حلقه درس»، «اصحاب درس»،
«مدرس» و کلماتی از این قبیل یا عبارت : «بی رواجیهاء درس و بحث»
= ۱۰۱۹ که برای ماده تاریخ در گذشت استاد ساخته است بیانگر آنست
که شاعر را با درسگاه متوفی الفت و مؤانستی بوده است .

اما در شاعری چنانکه از آثار شاعر بر می‌آید جز فصیح الدین سابق الذکر به فیضی دکنی (۱۰۰۴ م.) توجه واردات خاص داشته و هر چند بظاهر او را ندیده اما با جذبه محبت این «بعد ضروری» را از پیش پای دیده جان خود برداشته و با شاعر فارسی گوی هند ارتباط معنوی برقرار کرده و از «تردد های فکر او آگاه بوده است^۱

۱- باین بعد ضروری از تردد های فکر تو
خبر دارد دل آگاه من، جان خبیر من

و او را غیاباً «مناد» و «امیر» و «شیخ کبیر» خویش دانسته و در

قصیده‌ای پر شور و مؤثر مینگوید :

مگر افکنده بر نظم امورم پر توی فیضی

ابوالفیض آن گزین اکبر و شیخ کبیر من

ظهیر قدوة پیشینیان حتی ظهیر الدین^۱

امیر زبدۀ اهل زمان حتی امیر من

دل خودهندوی طبع اثیر^۲ آشش می‌بینم

اگرچه در سخن روح اثیر آمد اسیر من

اگر هستم مجیر^۳ اند رسخن او هست خاقانی^۴

و گر من مستجيرم آستان او مجیر من

کیم با اورد در شاعری دعوی همه جنسی

که در این خانقاهم من مرید و اوست پیر من

شیخ بجز کمره^۵ که زادگاه و کاشان که محل تحصیلات و نیز

اصفهان که کوچگاه و محل ارتقاء نام و آوازه اوست بظاهر سفری هم

۱- طاهر بن محمد متخلص به ظهیر از اهالی فاریاب بلخ در گذشته بسال

۵۹۸ ه.ق. ۲- اثیر اخسیکتی در گذشته بسال ۵۷۷ یا ۵۷۹ ه.ق.

۳- مجیر الدین بیلقارانی کشته شده بسال ۵۸۶ ه.ق. ۴- افضل الدین

بدیل بن علی بن خاقانی شروانی در گذشته بسال ۵۹۵ ه.ق. ۵- کمره

بلوکی است که امروزه «شهرستان خمین» نامیده می‌شود و بین محلات و

گلپایگان و اراک واقع شده است مرکز شهرستان خمین شهرکی بنام خمین

است از سوابق تاریخی کمره و خمین آگاهی و نامی در کتب جغرافیای قدیم

چون صوره الارض ابن حوقل والمسالک والمالک ابن خردابه بدست نیامد

در معجم البلدان یاقوت ازدهی بنام «خومین»، از قراء رئی نام برده شده که مستبعد

پنظام میرسد همین خمین باشد. در تاریخ قم این واژه به صورت «خمیهن» آمده

و بنابرگفته مؤلف آن، شهر بانو نامی دختر مؤبد مؤبدان این شهر را بنا نهاده است.

تاریخ قم طبع سید جلال الدین تهرانی ص ۶۳- (یادداشت و تحقیق از دوست

فاضل تکابی حسن انوری)

بهمدان^۱ کرده و احتمالاً روزهای از عمر خویش را دریگی از شهرهای
کناره دریای خزر بسر برده است و در قصیده‌ای با مطلع :

شاق شد انقباض گیلان شاق ای دریغا ز انبساط عراق
نارضائی خود را از این مسافت اظهار داشته است چرا که شاعر بالیده
آب و هوای خشک در هوای مرطوب شمال می‌پندارد در آب استنشاق
می‌کند و ملک گیلان را فاقد آخшибیج هوا می‌انگارد :

ملک گیلان سه عنصری است که باد نتوان کرد بسر هواش اطلاق
شد هوا آب و خلق راست در او همچو ماهی به آب استنشاق
از «دروغینه صبحها» واز «تروشوئی هوا» دل چرکین شده است:
از دروغینه صبح هاش نماند یك ادای نماز را مصدق
از ترش روئی هوا بر داد تا نی شکرش به بیشه سماق
قصیده سرائی نقی یالا قبل مدیحه سرائی او ظاهراً پس از چهل
سالگی آغاز شده است زیرا هر چند در حدود سی و یک سال دوران
سلطنت شاه تهماسب اول ۹۳۰-۹۴۵ ه.ق.، و نیزدوازده سال بعد حکومت
فرزندان آن شاه، شاه اسماعیل دوم ۹۸۴-۹۸۵ ه.ق. و محمد خدابنده
۹۹۶-۹۹۷ ه.ق. رادرک کرده است بیتی دروصفات این سه شاه در دیوانش دیده
نمی‌شود. شاید این امر بعلت عدم توجه شاه تهماسب به مدحتگری شاعران
بوده است و یا باقتصنای طبع منیع خود شاعر که چون شاعر نستوه یمگان
ریختن گوهر لفظ دری رادرپای خوکان شایسته نیافته است. گویا شهرت
شاعری نقی در زمان شاه عباس اول - پس از سال ۹۹۶ - ایران گیرشده
و چند بار شاه از او درخواسته است تا ماده تاریخهایی برای ساختمان
بناهای متعددی که بفرمان او ساخته می‌شده یافتوحاتی که بدست انجام
می‌یافته بسراید و شاعر این مأمول را اجابت کرده و در همین اوان است

۱- به خیال خط شوخ همدان ما و نقی سیر در سبزه الوند نکردیم امشب

که به ستایشگری شاهی گه خود را « کلب آستان علی » میدانست
گرايش یافته واز آنجا که شاه را یاور شريعت محمد و پير و صادق امام
علی علی می دانسته است شایان مدحش دانسته زبان بستایش او گشوده
است و به تبع ازستایش حاتم بیگ وزیر و گروهي دیگر از اکابر دولت
بر کنار نمانده است .

ورود نقی باصفهان واقامت او در این شهر بظاهر درسالهای نخستین
سلطنت شاه عباس اول و پس از هزاره هجرت و درواقع مصادف بازمانی
است که این شهر در آستانه وصول به اوج عظمت و شهرت خود بوده است .

نقی و حاتم بیگ حاتم بیگ اعتمادالدوله از جمله کسانی است که
موردنویجه خاص شاعرست وی وزیری شاعر پرور
وزیر^۱ و سخن شناس بوده و محفل ادبی داشته است چنانکه

اکثر فضلا و دانشمندان در آن محفل به مباحثات علمی و ادبی
می پرداخته اند^۲ و اغلب شاعران به دستیاری او به درگاه شاه راه

می جسته اند.^۳ نقی بسبب سروdon قصیده ای با مطلع :
اهل صورت که باین هیأت صوری شادند فارغ از تفرقه معنوی اضدادند
از مراحم و عنایات این وزیر « قسم افضل و حظ اوفر » یافته و در

- ۱- حاتم بیگ اردوبادی وزیر اعظم شاه عباس که از سال هزار تا سال ۱۰۱۹ هجری وزارت کرد و در روز جمعه پنجم ربیع الاول سال ۱۰۱۹ درگذشت .
(زندگانی شاه عباس اول بقلم نصرالله فلسفی ج ۴۶ ص ۲)
- ۲- تقی الدین اوحدی در « عرفات العاشقین و عرصات العارفین » در بسارة ملاقات خود با شیخ کمره میگوید : « مکرر در صفاها بصحبت وی در رسیده مشاعرات نموده ایم چنانکه در مجلس حاتم بیگ اعتمادالدوله . . . اتفاق صحبت افتاد .
- ۳- از جمله میرزا ملک مشرقی قزوینی (م. ۱۰۵۰) که از شاعران روشنان خاص او داخل گردیده است (زندگانی شاه عباس اول بقلم نصرالله فلسفی

شمار ندیمان خاص او داخل گردیده است واژه این وزیر دانش ذوست
که «از انصاف او دست گل و سرو» که بمرغان چمن در صدد بیدادند.
به چوب بسته شده است^۱ در ضمن قصایدی چند به نیکی یاد کرده است
و گذشته از این بالاگل بزرگان عصر خویش مجالسه و مکاتبه و مرآوه
داشته چنانکه نخبه ای از آثار خود را بعنوان «خزف ریزه» و «چند
بیت شکسته بسته» بحضور امام قلیخان والی فارس پیشکش کرده است.
نام ممدوحان و شخصیت‌های دیگری را که نقی از آنان بمناسبت‌هایی در
اشعارش یاد کرده جای جای و در بخش معرفی نسخه‌ها آورده ایم.

اگر ایاتی را که شیخ در وصف خود سروده است
هیأت ظاهري شیخ تخلیل شاعرانه صرف نپندرایم وی افراشته قد
و باریک تن^۲ بوده است و در جوانی سپید موی^۳ و
در آخرین روزهای عمر که سال نیرو گرفته بوده از درد پا و چشم^۴ و
خمیدگی^۵ پشت تا آن مایه ناتوان بوده است که پیامردی و پشتیبانی
آبنوسی عصای خویش بسختی راه می‌پیموده و دیدگان اوضاع ورمدی
داشته است و سرانجام در واپسین روزهای عمر رنج‌گامان روزگار شاعر

۱- بسته بر چوب زانصف تو دست گل و سرو

که به مرغان چمن در صدد بیدادند

- ۲- در چشم نکنجد بیزدگی جسدم گر راست روم زچرخ ذحمت رسدم
- از پستی این سقف خمیده است قدم از جسم من زار پریشان احوال
- جز بوست نماندو غیر از این نیست ملال ۳- کردم چوشکوفه موی بی وقت سفید
- نشکفته هنوز یک گل از سد گل من نکذاشت فلك پای روایم در دست
- گریان گریان چو طفل پایم در دست ۴- از دیده روان آب و عصایم در دست
- بر این خمیدگی آن زلف خم به خم باعث در مکتب دور است بس از جور فلك
- ۵- نه پریم سبب قامت دوتاست کمهست
- ۶- آبنوسی عصا بزیر بغل در بامن دوازده

را در تنگنای درد و تاریکی فرو گذاشته بوده است. انگیزه‌این و امانند گشی و پریشانی را در گزارش حال فرزند جوانمر گش شیخ ابوالحسن خواهیم دید.

شیخ در علوم عقلی و نقلی صاحب اطلاع بوده و تحصیلات، مذهب «اکثر اوقات خود را در مطالعه علوم دینیه و معارف و مشرب شیخ یقینیه^۲ گذرانده، هر اتاب تقدم فضل، هوش، (مرد دعا) کمال ذهن و قاد و ادراکات عالی اور اکسانی که باوی سروکار داشته و محضرش را دیده‌اند اذعان و اعتراض کرده و کمالات اورا باوصاف بلیغ و مردم‌ستایش و تمجید قرارداده‌اند^۳ تاحدی که اورا: «.... یگانه آفاق و ملاذ باستحقاق، سر سپهر کمال، ملجاء ارباب حال یکنای بی‌مثل و همال، اعجوبه عصر و گنجور کنوز نظم و نثر افضل المقدمین و فخر المتأخرین، ناظم مناظم شریعت، مختار قوانین حقیقت، کشاف مشاکل هیئت و حکمت، مجسطی دان اقلیدس گشای، نیر منیر با تدبیر صاحب رأی، سلطان المحققین، بر هان المدققین، وارث علوم سید المرسلین، ملاد العارفین^۴...» اش خوانده‌اند در پاره‌ای از آثار شیخ جسته گریخته اطلاعات فلسفی و گرایش او به علوم عقلی نمایانده شده است^۴ و این معنی از توجه و رغبت شاعر به

-
- ۱- آنچشم که عارداشت از سرمومیل میکرد بیکدم نظرش طی صد میل از نشر چشم نخم مردم نخمنی افسوس که خورد و گشی محتاج به میل بر منظر بینش این گمان داشت نقی کر خاک فراق دیده انباشت نقی تانشیدی دیده ذاتش تاریک ای کاش که گوش هم نمیداشت نقی ۲- از مقدمه شاگردش بر معهیات او ۳- و نیز محتشم کاشانی (م. ۹۹۶) در مورد شیخ گفته: فردا که علینقی بباید من رتبه شعر و انمایم ۴- از جمله در قصیده‌ای با مطلع:

زور آوران فاسقه کز قوت نقار
بر مفاقد علوم شکستند قفل در

میرداماد^۱ و تصنیف معروف او کتاب صراط المستقیم که مورد لعن و طعن^۲ قشريون و متعصبان دوره «تفتیش عقاید و آراء» — دوره صفوی^۳ — قرار گرفته بود، به وضوح مشهود می‌گردد.

۱- میر محمد باقر ذاما درگذشته بسال ۱۰۴۰ ه.ق.) متخلص به اشارق است. لقب داماد متعلق به پدر اوست که داماد مجتهد معروف شیخ علی بن عبدالعال العاملی بوده است میرداماد در بیشتر علوم مخصوصاً در حکمت لغت، ریاضیات، طب، فقه، تفسیر و حدیث صاحب قدرت و مهارت بوده اما در فقه و حکمت بیش از شاعری شهرت داشته است در حدود ۱۲ تألیف از کتابهای نثر او نام برده اند، میرداماد یکی از استادان حکیم بزرگ ملاصدرا شیرازی بوده است (نقل بالاندک تصرف از تاریخ ادبیات برآون ترجمه روشنید یاسمی ص ۱۰۳) ۲- دروصفات این کتاب میرداماد گفته اند:

صراط المستقیم میرداماد مسلمان نشند کافر می‌بناد

۳- درباره استبداد و خفگانی که بر محیط شاعران این دوره حکم‌فرمای بوده است، گفتنی است که دوره صفویه دورانی بوده است که در زیر نقاب دینداری قساوتها روا و خونها ریخته می‌شده و از آن به «دوران اسارت» دورانی که سرجنبانی وجود ندارد و سخن حق گفتن دلیری فراوان می‌خواهد نیز تعبیر کرده‌اند. حکیم رکنای کاشانی متخلص به «مسیح» شاعر آواره در این دو بیت تصویری از روزگار خود بدست داده است :

دراین دوران که دوران اسیری است سرهر کس که می‌جنبد زپیری است سر سبز از زبان سرخ ترسد اگر گویم سخن دیگر دلیزی است همو پس از رسیدن به هند در چکامه‌ای شکوه آمیز به مطلع:

صاحبنا، سرورا، جوانبهختا ای تو اشغال ملک را بانی، که خطاب به حاکمی از سرزمین هند است وضع خود را چنین بیان کرده است: همچو گل جمله روی و پیشانی بخت من کش بخون کنند خضاب می‌کشد این زمان پشمیمانی سوی هندم کشان کشان آورد گفتمی گرچه از جفای فلك بیشهام برد ره به دلتنهگی هند بر من کند گلستانی گر به هندم چوبادی افتاد راه



شیخ در ضمن قطعه ای که باستایش و تحسین آمیخته است، زمان
شروع به تصنیف این کتاب را «صراط المستقیم هادی» = ۱۰۰۱ و سال
اتمام تصنیف آن را «صراط المستقیم طیب» = ۱۰۰۲، به حساب جمل
متذکر می شود و این حسن تسمیه و تحسین و تمجید ازین تصنیف در زمانی
که حکومت و اعوان و انصارش و به تبعیت از آنها «اواسط الناس»

→
واز زبان مرغ ویرانی عالم و عدم آزادی را یادآورد شده است :
مرغکی آزاد کردم حق و حقی کرد و رفت
گفت: این ویرانه زندانی است آزادی کجاست؟

ونیز این بیت کلیم کاشانی :

خنده بدستی است در دوران ما هشیار باش

محتسب بو میکند اینجا دهان بسته را
ناظر به همین خفقان است. اینست که نگارنده به خود حق داد که این دوره را
دوره تدقیق عقاید و آراء (Inquisition) ایرانی بنامد .

۱- آن قطعه این است :

جبذا مجموعه فضلی که پنداری مکر
لوح محفوظش کتاب و کل صنع کاتبست
ناسخش اشراق و مشرق ذهن روشن رای او
معنیش خورشید تابانست و لفظش مفتر بست
گفته دروصف مصنف «دام فضله» عقل کل
این توئی یا روح حکمت عقل را در قالب است
برعقول جمله چون برنور انجم آفتاب
برق اشرافات انوار ضمیرش غالباً است
نوبت اندیشه عالیش در این منتسب
رشک را چرخ چهارم نسخه شطر الفبست
پای کوبان چون قلم در رقص آید سینه چاک
روح قدسی هر کجا صوت صریعرش مطر بست
چون صراط المستقیمی طیب است از هر خط
چون صراط المستقیمی هادی هر طالب است

← پانزده

با هوشمندان اندیشمند سرستیز داشته‌اند^۱ گرایش واقعی و عمیقانهٔ شیخ را نسبت به علوم عقلی و اندیشه‌های فلسفی نشان میدهد^۲ و از سویی به مذهب شیعه‌ائی عشری که در آن روزگار می‌رفت تا شیوع عام پیدا کنند سخت دلیسته بوده و پیوسته تکالیف شرعی را به ادا می‌رسانیده و به

شروع سال هادیش المستقیم صراط شد

سال اتمامش صراط المستقيم طیب است

سال اشرافات درس آن مشرق الانوار را

هرست «اشرافات» اگر طبعت به فکرش راغب است

ashraaqat = ١٠٠٣

۱۱- واما میر خود پاسخ مخالفان را تعریضاً با توجه باین ایات از مشنوی معنوی:
 بای استدلایلان چو بین بود
 پای چو بین سخت بی تمکین بود
 فخر رازی راز دار دین بدی
 گر کسی از عقل با تمکین بدی
 چنین فرموده است :

ای که گوئی پای چو بین شد دلیل

فخر رازی نیست جز مرد شکوک

۲-۱۰- تحقیق در حوزه امنیت

وری نادردہ میان عقل و وهم

در کتاب حق اول و الاباب بین

چیست آن جز مسلک عقل مصون

خوار شیوهٔ نسبت حن در راه وهم

از همان مهارهای با اکسل

آن بگوییم که این را پاسخ اس

راهن تنبیت ویاص مبین

پایی برهان آهنین خواهی برآه

پای استدلال خواهی آهنین

بنقال از نسخه مجموعه شماره ۹۳

۲- با اینحال گاه شیخ بنا سائقه

۲- با اینحال گاه شیخ بنا پسائقه زمان چنین سروده است :

دانا به سوای حق بود نایابی
استدلالش عصا غلط لغتش با
کوردست حکیم و سنگ راهش تشکیک
بیناست کسی که هست دانا بخدا

سن و فرایض قیام می کرده است^۱ و این معنی از اخلاص نامحدودی که در قصاید خود نسبت بحضرت علی ظلله اظهار داشته بخوبی پیداست چنانکه سیزده قصيدة نخستین کتاب خود را در مدح آن حضرت سروده است اعتقاد شاعر به مذهب اثنا عشری چنان راسخ و انتظار ظهر موعد ت آن پایه جان اور البریز اشتیاق ساخته است که در سال یکهزار و سیصد و سه باع و چمنی برای تشریف قدم حضرت مهدی ساخته! ^۲ و همین دلستگی و اعتقاد شیخ بمذهب و اخلاق است که اورا از پرداختن به هجو و مطابیه علی الاطلاق و بدگوئی به مخالفان یا بداهه‌یان علی الخصوص که شیوه‌ای معمول و مرسوم بوده است مطلقاً بازداشته^۳ و از اینجهت کلمات سخیف دور از عفت و تقوی در دیوان او دیده نمی‌شود و بیشتر توجه او به نماز خالی از شائبه ریایی^۴ است که با حضور قلب انجام شود و تأسی به پیشوایان دین و ائمه هدی؛ زبان بمدح آن می‌گشاید و در سوک آنان می‌نالد^۵ و در کردار و گفتار سعی می‌کند که در مسیر اولیای

۱- از مقدمه شاگرد بر معهیات استاد

- | | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| باغ و چمنی ساخته چون خلدبرین | ۲- شد بهر قدم مهدی آن مرشد دین |
| «باغ» و «چمن شیخ» دو تاریخ گزین | چون یافت به سعی شیخ اتمام آمد |

۱۰۰۳-۱۰۰۴

۳- تنها چند رباعی در مذمت تریاک و زن و... در بین آثار او هست مانند این رباعی:

- | | | |
|--|------------------------------|-------------------------------|
| این شوم زنان ز شومی منظر خود | آرند بلاهـا بسر شوهر خود | بر شوم سری دلیلشان آنکه کشند |
| هر یک ز لچک مثلثی برس خود | به گر کنی این وضو بیازار رها | ۴- در وقت وضو دل گرو بیع وبها |
| از لوله ابریق شنو قهقهه ها | در ریختن آب در این قسم وضو | ۵- ای ماه محرم آن وقایع دیدی |
| بـایست گداختن چرا بالیدی؟ | بـایست کم شوی در این چرخ کهن | بـایست که باز نو گردیدی |
| شـرمـتـ بـادـاـ کـهـ باـزـ نـوـ گـرـدـیدـی | | |

دین گام بردارد و خاک پای رهروان حقیقت باشد^۱ در عین حال بر سایبان
 حسن عمل اعتمادی ندارد و به پایمردی و دستگیری این کهنه طهارتی
 که بیاد دریده و به آب رفو می شود مغروف^۲ نمیگردد. لب از دعا
 نمی بندد در بأسا و سرّاء داد دعا میدهد و جان پر نیاز و عطشان خود را
 از سرچشمۀ فیض ربانی سیراب می سازد. گاه قوایم عرش را در بغل
 و دست دعا گرفته می جنband^۳ و بر دوام دری از درهای دعا بر روی خود
 باز می بیند^۴ و گوئی با گوش جان دعای خویش رالبیک اجابت می شنود
 و چشمان سحر خیزش باشنبنمی از گریه صد ها گل خندان از یک گیاه
 میر و یاند^۵. با این همه آنگاه که فرزند دلبند شاعر- ابوالحسن-
 در بستر مرگ می افتد یا س بر جانش چیره می گردد ، در یچه امید را
 بروی خود بسته می بیند و خیل دعاهای او چون سپاهیان شکسته
 از آسمان به قلب شاعر هزیمت می کنند^۶ و در گاه اجابت را که همیشه
 پیش شاعر بی قفل و بی کلید گشاده بوده است صد در فولادین مقفل^۷
 پیدا می شود و شاعر، این یعقوب نامید که گرگ اجل یوسف او را در
 بر ابرش دریده^۸ است باتنی که همه چشم شده در حالت تسلیم و رضائی

- ۱- حلقة در گوش خسرو عربم
- گوهر تاج تارک عرشم
- ۲- فردا که کشند ز پیکرم خاک نقاب
- این کهنه طهارتی که صدبار فزون
- ۳- نقی آمین بگوکه وقت دعاست
- بدعا سر برآرم از یک جیب
- خیزم و هریک از قوایم عرش
- ۴- بر ما در قبول دعا در نیسته است
- ۵- چشم سحر خیز را نشینم گریه
- ۶- چون لشکر شکسته که گردد به قلب باز
- بر گشته سوی دل زفلک لشکر دعاست
- ۷- بین در گاه اجابت بی قفل و بی کلید
- در نیسته بر دعاست ز فولاد صد درم
- ۸- یعقوب نامید منم من که یوسفی

که خاصه پاکان و معتقدان است چشم بر آسمان دوخته، همچون ستاره منتظر صبح محشر^۱ است تا بپایمردی فراخی حسن عمل در آن روز فرزند دلبند خود را تنگ در آغوش گیرد و دل دردمند و بی آرام خود را تسلی و تسکینی بخشد^۲ از این یک مورد خاص که بگذریم شاعر متوجه‌جذب مردی است سخت با جابت و تأثیر دعاها خویش معتقد و در این شیوه ممتاز^۳؟ خود را شیری کماندار در میدان دعا می‌بیند که پیکر اجابت از پیکان تیر دعاها او بصورت خانه زنبور درآمده^۴ است، او ورد دعاست و درون ودمی همچون کوره گرم و سوزان دارد با حرارتی که آهن^۵ را آب می‌کند هر گاه گرهی در کار دل می‌بیند دست بدعای گشاید^۶ و « دائم الاوقات در عقیب صلووات و مظان اجابت دعوات بدعای خالی از شائبه ریا مشغول^۷» است تنها دعاست که بیشتر فکر شاعر را بخود مشغول میدارد دعا برای خود^۸ و در حق همه، هنگام مدح نیز شیوه‌ای پسندیده تر از دعا کردن بممدوح نمی‌بیند^۹ اما این دعا

۱- تن جمله چشم و دوخته شها بر آسمان

- همچون ستاره منتظر صبح محشر
- ۲- صد منت از فراخی حسن عمل کشم روز جزا که تنگ ترا در بغل کشم
- ۳- ما بتأثیر دعاها سحر ممتازیم ورنه کار دل ما از شری می‌اید
- ای که گوئی غلط انداز بود تیر دعا باش چنانکه نشانم پر آه سحرش
- ۴- من آن شیر کماندارم بمیدان دعا کامد
- اجابت خانه زنبور از پیکان تیر من
- ۵- آه کو آهني که آب کنم که درون کوره ایست سوزانم
- نکنی حمل بر غلو که مراست
- ۶- وقت آنست که دستی بدعابکشایم دم گرمی و گرم عرفانم
- گره از کار دل بی سروپا بگشایم
- ۷- نقل از مقدمه شاعر بر دیوانش بقلم خود او.
- ۸- بر خود دعا کنم نقی آمین بگو که شد هنگام بر گرفتن این خوان آفتاب
- ۹- گذشت وقت ثنانوبت دعاست نتی به از دعا نبود شیوه‌ای ثنانخوان را

برخلاف رسم معمول دیگر شاعران اغراق و خواستار شدن چیزهای ناممکن و محال نیست^۱ و واقعاً همچنانکه خود میگوید خالی از شائبه ریاست و وقتی نظم را تشریف دعا میپوشاند^۲ برای خود در امثال این خدمت - دعای مستجاب^۳ - نظری نمییابد^۴ کوتاه سخن اینکه شاعر تحت تأثیر اعتقاد راسخ خود بمنذهب برای دعا اهمیت خاص قائل بوده تو گوئی که هرموی بر تنش زبان دعائی است^۵ واز اینجهت بیشتر خود را «داعی» میخواند و با نفسهای سرد سینه گرم میخواهد از گل دل ریشه گناه را بیرون^۶ آورد اینها همه اثرات خلوص و رسوخ عقیده شاعر است بمنذهب و دعا و خیرخواهی برای دیگران و بهمین سبب است که شاعر با آنکه در محیط خود جز جهل و عوار چیزی نمیبیند^۷،

۱- خدا داناست کاندر طرف اوقات مناجاتم

نکنجد جز دعایت خاصه وقت لی مع الله

علی الرسم از خدایت عمر ناممکن نمیخواهم

که داعی را بود این صفت از نوع دعا واهی

ترا بروفق اسم شاهی ای شاه جهان گستر

صد و سی و سه خواهد سال از توفیق الله

(کلمه عباس بحساب ابجد برابر ۱۳۳ است)

۲- نظم راچون زناتاج نهادی برس بهتر آنست که تشریف دعا پوشانی

۳- سحر زهافت غیبم بدل خطاب رسید که باز وقت دعاهای مستجاب رسید

۴- نقی داده تادادی دعا از من نناز تو که در امثال این خدمت نمییابی نظری من

۵- ع: از تن چو مو زبان دعا کرده سر بدر

۶- یگ نفسم سرد کوز سینه گرمی کن گل دل ریشه گناه برآید

۷- امروز که هر که هست صاحب جهل است

سهول است کس ار اهل واگر نااهل است

گفتنی که پیوش عیب خود از مردم

عربیان بودن میان کوران سهل است

همچون زهاد اعتکاف جوی مردم گریز ، پا در گلیم خود نمی گشدو سلامت را در عزلت نمی جوید ، از خلق بریدن را بد گهری می داند و در اصلاح دیگران می کوشد و مردمان را به آمیزگاری و مردم دوستی توصیه می کند :

شیخ مردی خانواده دوست بوده و در تربیت خانواده و فرزندان و پرورش فرزندان خود دقت فراوان و محبت شیخ خاص مبنول میداشته است در دیوان او مطابق

معمول زمان از فرزندان دختر ذکری در میان نیست لیکن جای جای از اولاد ذکور بر حسب موقع و مورد نامی بمیان آورده است مستعدترین و محبوب ترین فرزند وی جلال الدین محمد مکنی به ابوالحسن است که در سال یکهزار هجری مصادف با چهل و هفتین سال عمر شیخ متولد شده ولی بزودی در گذشته است مراتب علاقه و خانواده دوستی شیخ از آنجامشود میگردد که وی همه جانام فرزندان ذکور خود را بالقب واوصاف بسیار محبت آمیز ذکر کرده ساعت، روز، ماه و سال تاریخ تولد آنها را بطور دقیق مشخص و معین کرده است و برای تخلید نام آنان ماده تاریخهای متعددی در تولد، مرگ و حتی بنای مزار آنها سروده است.

- ۱- از خلق بریدن اثر بد گهری است آمیزش نیکان ثرش پر هنری است از خویش ببر وصلت بیگانه گزین پیوند درخت باعث خوش ثمری است
- ۲- مولودمن هزار و مرا سال پانزده در خواب گفت نوحه کنان شیخ ابوالحسن
- ۳- نگاه کنید بر باعی شیخ درباره تولد خودش در صفحات قبل از مقدمه حاضر.
- ۴- «تاریخ بنای مزار جگر گوشہ مشعر بتاریخ فوت» پس از ذکر این عنوان قطعاً سروده که مطلع و مقطعش چنین است :

بیت احران من این خانه که هست مرقد یوسف کمکشنه نهان
بی اتمام بنا شد تاریخ مرقد یوسف و بیت احزان (۹۸۵)
اسم ولادت با سعادت فرزند ارجمند فرة العین محمد المکنی با ابوالحسین در



و گاه از نظر دقت و باریک شدن در جزئیات اینگونه مطالب براه افراط افتاده است^۱. دیگر اینکه بخاطر این دلستگی و محبت شدید به اولاد قناتی بنام «فیض حسن»^۲ احداث کرده که خود عبارت «فیض حسن» = ۱۰۰۸ معاً متصمن تاریخ احداث قنات و تاریخ تولد ابوالحسین است.

شایسته ترین وبالاستعداد ترین فرزند شیخ که جلال الدین محمد با کوتاهی عمر در فضیلت و دانش مقام و منزلتی ممکنی به ابوالحسن بلند دارد ممکنی به ابوالحسن است، وی با اینکه و سرانجام او دوران عمرش چون زمان گل و فروغ شهاب

دو ساعت شب چهارشنبه ۱۸ محرم الحرام بطالع حمل تخميناً اتفاق افتاد و «روشنی ده چشم من» ۱۰۰۸ موافق سال جلوه آن نهال نورس چمن و آن متخلق با خلاق حسن منظور نظر دوربین آمده اورا مخاطب بخطاب این رباعی مشتمل بر آن ساخت:

قد تو نهال نورس این چمن است اسم تو ابوالحسین و خلقت حسن است
ذآن روکه تو روشنی ده چشم منی تاریخ تو «روشنی ده چشم من است»
(۱۰۰۸)

۱- شیخ درباره جمال الدین محمد (متولد ۱۰۰۸) که ذکر آن گذشت در ضمن قطمه ای که در تاریخ ولادت او سروده است گفته: چو یکسال ازین پیشتر کان گهر را صد ف شد رحم بود سال اخوت که کلمه «اخوت» بحساب ابجد = (۱۰۰۷) میشود و این تاریخ سال انعقاد نطفه فرزند اوست.

۲- «تاریخ قنات فیض حسن» که زمینش و آبش از فیض حسنین (دو فرزندش) است، پس از ذکر این عنوان قطمه ای در تاریخ احداث قنات و تولد فرزندش سروده که مطلع و مقطع آن چنین است:

شکر کا حداث این خجسته قنات شد بتوفیق واهب ذوالمن

ذین دوفیض حسن بود او را نام و تاریخ هر دو «فیض حسن» (۱۰۰۸)

گوته و زودسیر بود ولیکن در همین مدت گوته در اثر شوخه و خشن تربیت پدر دانشمند خود در فضل و کمال به مدارج و مراتب عالی رسید بقول دیگران «در حداثت سن از جمیع علوم برهه ور^۱ شد» و بنقل پدرش تجربه خوان حاشیه دانی^۲ گردید که در کلام، حکمت، حدیث، فقه، صرف، نحو و بیان استادی ممتاز شناخته شد^۳ در صداقت گفتار، حسن بحث، دقت معانی و لطف بیان^۴ کم نظیر و در عصمت و تقوی، اخلاق و وفاداری نسبت بوالدین^۵ بی‌مانند بود تا جاییکه همین پدر از اینکه او را - با همه قلت سن - قطب زمان^۶ و همپایه شیخ -

→ این فنات با باقیاتصالحات شیخ که در سال ۱۰۰۸ھ. ق توسط او احداث شده است هم اکنون پس از سیصد و هشتاد و یکسال در مسافت نزدیک بهیک فرسنگی خمین مجاور دهکده شمس آباد وجود دارد و در قلعه کهن سال آن چند خانوار روستایی ساکن اند که کشتکاری اراضی آن را بهده دارند بنای گفته یکی از ساکنان قلعه مزبور این مزرعه قناتی طولانی و معظم دارد اما خالک آن سست و ریزان است که در لجه محلی آن را شولات گویند و بدینجهت هر چند گاهی بسبب فرود یختن دیواره پشته ها مرآب مسدود و فنات نیازمند تنقیه و لاروبی می‌شود، نمینهای آن به سه کشت خوان تقسیم می‌شوند و محصولات آن غلات و حبوب و پارهای سردرختی است .

۱- تذكرة نصر آبادی

۲- جاکرد در حواشی تجربیدیان که بود

تجربیدخوان حاشیه دان شیخ ابوالحسن

۳- پیر کلام و حکمت شیخ حدیث و فقه استاد صرف و نحو و بیان شیخ ابوالحسن

۴- انسوس از آن صداقت گفتار و حسن بحث

از دقت معانی و لطف بیان درین

ذآن درس و بحث و منطق و فقه و کلام حبیف

ذآن ذکر و فکر و حکمت و نحو و بیان درین

۵- تابوده مجو اوسنی مهربان نبود مارا بهربانی او این گمان نبود

۶- از کسف و خسف مهر و مه این ماه روش است

سال عزای قطب زمان شیخ ابوالحسن

خرقان^۱ بشمارد ابائی ندارد اما از آنجا که گوئی حوصله این جهان
تنگتر از انساط داشت گردون بساط^۲ اوست مرگ نابهندگامش درسیاه-
سالی که خالی از امید بهار است ضربه هولناکی بروح و دل حساس شاعر
وارد می‌آورد، خورشید او به غرب میرود و شباهی سیاه روزی بختش
فرامیرسد و توهمند اینکه ماه و خورشید او بلحد فرو افتاده است و عید
و نوروز او کفن پوشیده است اورا باغم جاوید^۳ هم پیراهن میکند.

تصوّر آن لحظه شوم که فرزند برای بوسة وداع^۴ لب بر لب پدر
نهاده است و دیده فروسته بشکل «داعی»^۵ = ۱۰۱۵ ق در دنارک وزایل
ناشدنی بر قلبش نقش بسته دنیا را در چشم او سیاه میکند این داغ از

۱- ابوالحسن خرقانی - علی بن جعفر یا احمد از مردم خرقان بسطام یکی
از مشایخ کبار صوفیه تولد او در ۳۵۲ وفات روز سه شنبه دهم محرم ۴۲۵
بهفتاد و سه سالگی، کرامات بسیار ازاو نقل کنند و بعضی گفته اند خرقان از
قراء سمرقد است دور باعی ذیل از اوست :

آن دوست که دیدنش بی‌آراید چشم بی‌دیدنش از گریه نیاساید چشم
گردوست نه بیند بدچه کار آراید چشم مارا نه برای دیدنش باید چشم
اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست از پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده برافتد نه تومانی و نه من
(لغت نامه دهخدا)

۲- بر انساط داشت گردون بساط او
با من غم جاوید بیک پیراهن است
۳- شباهی سیاه روزی بخت من است
مامن و خورشید من الدر لحد است
۴- جان بر لبش چرا نتهادم چو می‌نهاد

در بوسة وداع دهان بردهان من
خواهد تاریخ این سیاهی گر چشم
تاسام برآورد به «داعی» داعی
داغ غم تونهد چو مردم بر چشم
(۱۰۱۵)

هر ذرّه‌ای از پیکرش دوزخی جداگانه ساخته استخوانهای اورا مانند شمع مشتعل میگرداند چنانکه از فشار مصیبت رگهای جانش از هم گسیخته می‌شود و از فرط التهاب کران تا کرانرا در چشم انداز خود دریائی از آتش می‌پندارد و بالینکه کمیت کلمات را از بیان مافی‌الضمیر عاجز و لنگ می‌بیند^۱ چاره جوئی و تسکین درد خویش را، از مرثیه سنجی گزیری نمی‌یابد و ترکیب بندی جهت او گفته که سنگ را آب می‌کند^۲.

کوتاه سخن اینکه این واقعه تابآن پایه در ذهن شاعر مؤثر واقع می‌شود که خود را سیدالمرسلین امت درد می‌شمارد و آیات غصه و غم را درشان خودنازل می‌بیند^۳ و آنقدر از روزگار ولی و نهار و خزان و بهارش بیزار می‌شود که لب بشکایتی تلغیک شاید و آرزو می‌کند که رخت از دیوار جهان بیرون برد^۴ و به پای مردی آه سوزناک بر بهار آن آتش بزند^۵ و سرانجام پس از آنکه روزخوش دیدار فرزند را از دست میدهد^۶ ده سال واندی باقی مانده عمر طولانی خود را - که نزدیک بهشتاد سال بوده است - باضعف پیری و دردمندی واندوه ناشی از مرگ فرزند سپری می‌گردداند.

۱- این تعبیرات مأخوذ است از آیات خود شاعر

۲- تذکره نصر آبادی

۳- سیدالمرسلین امت درد نازل آیات غصه در شام

۴- از دهر پر به تنگم و از کار و بارا و رفت که رخت خود بکشم از دیوار او

۵- در خاک نوبهارما برد ناکسم آتش ذاً اگر نزنم بر بهار او

۶- دیگر رخ آن پسر نخواهم دیدن از یوسف خود اثر نخواهم دیدن

کر روزخوش آن بود که با او بودم من روزخوشی دگر نخواهم دیدن

فرزندان دیگر شیخ از فرزندان دیگر شیخ یکی جمال الدین محمد مکنی به ابوالحسین (متولد ۱۰۰۸ هـ ق) است که در خاشیه صفحات قبل ذکر او بمیان آمد دو دیگر که یوسف نام داشته‌است در رهضان سال ۹۸۵ هـ ق. در گذشته و شاعر برای امقبره‌ای ساخته و ماده تاریخی مشتمل بر شش بیت در این مورد گفته است، از شخص اخیر نیز در خاشیه صفحات قبل یاد شده است، سه دیگر بنام ابوالعلاء است که در سال ۱۰۱۰ از مادر زاده شده و شیخ تاریخ ولادت او را در این رباعی آورده است:

شادی و نشاط و طرب و کام آمد	مارا پسری ابوالعلاء نام آمد
«شادی و نشاط و طرب و کام آمد»	دل گفت که بازگو پی تاریخش
(۱۰۱۰)	

وضع مادی شیخ چنان‌که در پیش دیدیم شیخ برای قدم مهدی که ظاهراً همان مهدی منظر (ع) امام دوازده شیعیان است با غ و چمنی ساخته و نیز بخاطر تولد یکی از فرزندانش با حداث قناتی بنام «فیض حسن» پرداخته است و چون احداث هر قنات متنضم مخارج هنگفت و صرف پول سرشار است و اغلب قنوات بوسیله محشمان و صاحب دولتان احداث می‌شده است دانسته می‌شود که نه تنها وضع مادی شیخ بد نبوده بلکه ضیاع و عقاری داشته و مردی نسبه بی نیاز بوده است و بمناسبت سروden قصیده‌ای که در مدح حاتم بیگ اعتماد‌الدوله وزیر شاه عباس سروده است^۲ این وزیر «مبلغ خطیری بجايزه آن

-
- ۱- نقی درباره نسبی بودن بی نیازی آدمی سروده است:

هر کس بینی به ناکسی محتاج است	انسان به مرور نفسی محتاج است
مستغنى تر ذ شمله نتوان بودن	او نیز بخاشاك و خسى محتاج است
 - ۲- نگاه کنید بصفحة یازده از مقدمه حاضر.
بیست و شش

همه ساله در وجه او تعیین گرده^۱ و احتمالاً این مبلغ خطری در بهبود وضع معاش شاعر سهم بسزائی داشته است از سوی دیگر شاعر درمیان سخناش جائی از «مزرعه بنده» سخن میگوید مزرعه ای آنچنانی که اهریمن آز وشه داروغگان وجیره خواران دیوانی را برانگیخته است^۲ بالطبع مزرعه کوچک و حقیری نبوده است و شاید اینکه با غراق چرخ را دودی از مطبخ جود خود و عرش را خشنی از فرش ایوان خویش^۳ پنداشته است معلوم همین بی نیازی اش بوده است چرا که در سراسر دیوان او قطعه یا بیتی متضمن درخواستی مادی از شخص و مقامی دیده نمی شود و ما حاصل کلامش عزت نفس داشتن و عدم طلب است از کسانی که خود محتاجند و دست کوتاه و ممسک^۴.

۱- تذکرة نصر آبادی - با اینهمه شاعر شاید به سبب فراخ نظری و گشاده دستی خود را د چاشته خوار مدت بی صله ، نامیده و گفته است : در خاطر خسته نه زخواهش خله ایم نه از دل خود گره گشای گله ایم ناهار ز خوان جود کس نشکستیم ماجاشته خوار مدت بی صله ایم ۲- در قصیده ای که بمدوح میفرستد از اینکه خادمان او قصد غصب قطعه ای از مزرعه شاعر را دارند شکوه میکند : سرو را گفته شد این حرف که خدام ترا هست در قطمه ای از مزرعه بنده سخن

صدق مصدوقه د العبد وما فی يده ...
هست برصحت این قول دلیلی روشن

وس انعام خواستار آنست که این کفت خاک را برای شاعر آتش طبع باقی گذاشته نگذارد که دشمنان او شاد شوند

بکفی خاک مشو قانع اذاین آتش طبع که بدح توچکدآب حیاتش ذهن بنده را نیز غم دوستی دنیا نیست غم اذ آنست کزین شاد نگردد دشمن ۳- چرخ دودی نمطبخ جودم عرش خشی ذ فرش ایوان

۴- نقی چه همت ازین قوم سفله می طلبی
طلب نمودن چیزی چه حاجت است که نیست

نقی دراز مکش قصه ما حاصل اینست
که نه تو خواهی و نه کس دهد سخن کوتاه

زُفُرْ گار نقی

در این زمان، تاریکی اندوه و حسرتی که زائیده
مصاب و بلیات روزگاران و اعصار گذشته و نیز
بعضی مسائل اجتماعی دیگر است چهره جان شاعر را مکدر و تیره
کرده است و این غبار بر چهره عروس سخشن نشسته و از شفافیت و نشاطی
که فی المثل در سخن بسیاری از گویندگان دوره سامانی و غزنوی و
بویژه گوینده شاد خواری چون هنر پژوهی و نظرایر او دیده می شود
بی نصیب ساخته است و شاعر که آئینه زمان و بیانگر کیفیت و وضعیت
روحی و فکری مردم روزگار خویش است این حالت را در ایاتی که
گویای نومیدی و اندوه نسل معاصر اوست بیان می کند، سخن ارنومیدی
و حرمان به میان می آورد و آنگاه که در امید را بسته می بیند و در چاره جوئی
راه به جایی نمیرید گناه را بگردن طالع وارون و بخت ناهمایون می اندارد:
مرا که کشور درد و غم مسوغ، مباد

که غم غریب شود درد در بدر گردد

قطع امید خود کن و بر چرخ خنده زن

ای دل چنین زبون شدنت از زمانه چیست

آن چنان از وصل محروم که گرتیغم زنی
نامیدی از رگ جانم بجای خون جهد

بنیر گلبنی گر خاک سازندم پس از مردن
از دلهای خون آلوده صد چاک می روید

به نقد نامیدی می فروشم نقد جان راهان

متاع کاسد ما بیش ازین قیمت نمی خواهد

ز جوی طالع من می کند سیراب دهقانش

چو تخم حسرتی در مزرع افلاك می روید

بیست و هشت

بخواب رفته چنان دیده غنوده بختم

که با مداد قیامت مگر ز خواب در آید
دوره نقی دوران غم و یأس و دوران گرایی است و اندیشمندان
هوشیار که اغلب زبونی و نویسندگی اجتماع را امری مقدر و آسمانی
می‌انگارند بنوعی عرفان منقی گراییده‌اند درخت غم بازور است و روح
شادی پژمرده؛ انقطاع و تزهد و تجذب از امور دنیوی بدان پایه است که
پاره‌ای از بزرگان زمان حتی بیکارگی و دست باز داشتن از هر کار را
نیز توصیه می‌کنند^۱ پشت پا به کوشش وسیعی زدن و واگذار کردن کار

بخدا شیوه‌ای مرسوم و معمول است حتی در مورد عشق :

عاشق به سعی کام نیا بد بیا به بین پیشینیان زکنن خاراچه دیده‌اند
براستی این شعر شاعر نیست که غنائی اندوه‌گین دارد بل فریاد

جامعه ایست که به فروخوردن آه و شکیبائی خو گرفته است :

گرفته دیده و دل آتش از نهفت آه

چنانکه سوزد اگر بر کسی نگاه کنم

ز آتش مایه دارد هر چه دارم، اینقدر دام

نیدانم چه دارم، عشق دارم یا جنون دارم

دل آتشکده شد بسکه فرو خوردم آه

آه من اینهمه آتش زچه می‌اندوزم

برو در گوشه‌ای تنها تهی کن دل نقی مردی

گره تا کی تو ان این عقده هارا در گلو کردن

۱- حکیم رکنای کاشانی متخلص به مسیح (م ۱۰۶۶) گوید:

سخت سر گردان و بیکاریم در عالم مسیح هم مگر از راه بیکاری برآید کار ما

ذکاره‌ای جهان فخر کن به بیکاری که هست و بوده‌م مزد یک دومز دور است

بیست و نه

واین حالت تنها در شعر نقی نیست بلکه فکری است همه جا گیر و در آثار بیشتر شاعران این دوره یاًس و نومیدی و ترک جهد و کوشش منزلتی خاص دارد و در چنین حالی است که وضعیت حاکم بر محیط جامعه را بانتظار «دستی از غیب» و نجات دهنده‌ای سرگرم می‌دارد و از این رو در اشعار نقی جای جای حالت انتظار ظهور ناجی و اندیشهٔ تجدید بنای جامعه از این رهگذر و آرزوی انها متابه‌ها متجلی است و سخن از ظهور موعود شیعیان می‌رود و این امر در نظر اوچنان متحقّق الوقوع و محظوم است که آذین ورود و قدم و اپسین امام شیعیان را با غای احداث کرده، تاریخ بنای آنرا در کلمهٔ «باغ» = ۱۰۰۳ و ترکیب «چمن شیخ» = ۱۰۰۴ بیان می‌دارد:

دل بهر قدم مهدی آن مرشد دین باغ و چمنی ساخت چوفردوس برین
دل گفت که باز گو پی تاریخش «باغ» و «چمن شیخ» دو تاریخ گزین
وسرا نجام این عقیده چنان جان شاعر را از تیقن و تحتم می‌آگند که
تاریخ ظهور موعود را دقیقاً تعیین کرده^۱ در اثبات مدعای خویش از
برخی وقوعات طبیعی یاری گرفته از جمله ظهور ستاره‌ای دنباله دار را
که چند شب متوالی در آسمان پدیدار می‌شود دلیل این امر شمرده
می‌گوید:

وقت سحر گشت زمشرق عیان	صورت شمشیر درخششندۀ ای
قبضه او عقرب و میزان سنان	داشت غلاف از مه ذیقعده لیک
کرد طلوع از افق آسمان	چند سحر آمد و بریک نظام
گفت که «شمشیر امام زمان» ^۲	سال وقوعش ز خرد شد سؤال

-
- | | |
|--------------------------------|----------------------------------|
| از مهدی و دجال نشان می‌بینم | ۱- درالف و نهادین دوقران می‌بینم |
| سری است نهان و من عیان می‌بینم | یادور دگر گردد، یا گردد دین |
| | ۲- شمشیر امام زمان = ۱۰۳۰ |

گشت عیان نکته دیگر از آن بود ازین سال سه افزون ولی
این که به شمشیر ثلثین والف فتح کند مهدی صاحب زمان
و در ضمن همین قطعه به خواجه ای موصوف یاملقب به « فخر زمان »
که او نیز این واقعه را می‌شیر قدم موعد دانسته است اشاره می‌کند:
فخر زمان خواجه در این مال نیز ساخته این واقعه حکم قران
نظم ریاعیش که دارد بدھر شهرت خورشید پخوان و بدان
نقی صدها بیت در نوحه و سوک جوان پانزده ساله خود شیخ
ابوالحسن و دیگر دوستان وهم نفسان خویش سروده است . این کار او
در واقع به درخواست طبایع اهل روزگار است . زیرا با توجه به زمینه
ذهنی جامعه ، تعزیه و توصیف غم مقبول است و وصف نشاط و شادی و
عشرت مردود . و شاعر که آئینه تمام نمای عصر خویش و گویای
اسرار دل وطبع غم گرای ابنای زمان است و بخاطر طبع حساس خویش
بیش از دیگران از این کیفیت روانی جامعه تأثیر پذیرفته ، نیاز
روحی خود را در این موقعیتها بر می آورد و التهاب درون را فرمی نشاند
وصف دلبران را در حدیث دیگران می گوید و عقده های دل را خالی
می کند :

با اهل هر عزا فکنم طرح نسبتی خود را بزور آورم و در میان کشم
تا آنکه بر مراد دل خونه شان نقی زاری کنم سرشک فشنام فغان کشم
بماتمی که در آئیم و نوحه بر گیریم غریبو شکر بر اهل مصیبت اندازیم
توان گفت که اشعار اجتماعی شاعر ابیاتی است که در همین
زمینه سروده است و محتملاً مردم دوستی او هم مدد انگیزه گریستن
در مرگ یاران و دوستان شده و شاعر با توصیف فضایل و مکارم آنان از پشت
غبار سالیان دراز تصاویری از انسانهایی قابل تحسین و فرزانه بدید گاه
آورده است : در مرگ ملا اسیری موسوم به هدایت گفته است :

سی و یک

یار جانی که اگر کار به جان افتادی

جان بدادی وبدل راه ندادی اکراه

باتوجه باینکه شعر روزگار نقی غزل است و

قصیده سرایی قصیده رو بادبار دارد قصایدش نسبت بمعاصران

امتیاز خاصی دارد و از نظر طرز، برزخی است بین سبک عراقی و سبک

اصفهانی اما اغلب محدود و بدنه تشبیب و تغزل است و شاعر در حسن

تخلص که بیرون آمدن و انتقال یافتن از مقدمه به مقصد است توانائی

خاص از خود نشان می‌دهد:

حزم دستور مگر مصلحت‌اندیشی کرد

کاین منافق صفتان تن به توافق دادند

علت غائی ایجاد سخا حاتم بیگ

که وفا و کرم از دست ودل او زادند

پر از جواهر مهر است حقه دل سنگ

نهاده مهر براو آصف سلیمان جام

بسعی آه سحر از صمیم قلب به عرش

دعای دولت نواب مستطاب رسید

سحاب بخشش و خود شید فضل حاتم بیگ

که کار جود بدهش به آب وتاب رسید

و اغلب به شریطه و دعای تأبید ختم می‌کند، خود گوید:

گرچه شریطه شرط بود در قصیده لیک

ارفع بود ز نوع دعا شان آفتاب

و در پاره ای از قصاید او «صنعت اقتباس» دیده می‌شود:

خط: رحیق ختمه مسک چهره: کاس مزاجها کافور

پاره ای از مشخصات دیگر سخن نقی بقرار زیر است :

در قصاید او بیشتر روح دیانت و رنگ مذهبی تجلی دارد چنانکه قسمت اعظم مدایحش درباره فضایل و سجاویای حضرت علی علیه السلام است و در پاره ای از همین قصاید است که جای جای از خواب دیدن آن حضرت سخن می گوید :

دوش در خواب داشت بردوشم
دست؛ و امروز از آن فلک شانم
به یاد الله فوق ایدیهم
دست برداشت بست پیمانم
که به تن تارگی است جنبنده
لب بجز مرح او نجنبانم
وبسا که در این قصاید بیان آرزوی زیارت نجف و مشاهد متبر که
مینماید :

نجف گلشن، گل آن مرقد، حوادث خار و او بلبل
چنین بلبل باین بعد، از چنان گل چون توان دیدن

یارب که در نجف گل عمر ۴ بخاک ریز
کز روشه اش دمد همه ریحان آفتاب
گریان مرا بخاک کن آنجا که صبح حشر
از گل برویدم گل خندان آفتاب
در تعریف اسب که بخاطر اهمیتش در زندگی پیشینیان - شیوه ای
را یچ بوده است گهگاه بسخن پرداخته ، اما شیوه بیان و برداشتن از
جهان خارج ، در افقی دیگرست و توصیفاتش از نظر غلو و آمیزه تخیل
مقام و مرتبه ای خاص دارد :

وقت جو از علم نمودن دست
دمبدم بر افق نموده هلال
شودش گر مر آمد و شد
امتداد زمان خیال مثال
از لش بر دم و ابد بر یال
در دمی صد هزار بوسه زند

و در جای دیگر نیز بمنظور نشان دادن میزان بخشش ممدوح
بوچه اغراق آمیزی گفته است که چون لفظ نی (آل موسیقی) بالفظ
نی (علامت نفی و ردسؤال) مشترک است تومنکر نغمه نی هستی زیرا
که دوست نداری سؤال کسی را رد کنی :

منکر نغمه نی ای که نی است جلوه گر در لباس رد " سؤال
تکرار مضمون در نظر گروهی از شاعران عیب بشمار میرفته و
برخی آنرا بسیار ناپسند می داشته اند و از آن تن میزده اند^۱ اما نقی گاه
مضمونی را مکرر می سازد.

فی الجمله در اشعار خود پیوسته یار قدیم را به رسیدن زمان پیری
وفرسودگی که از آن به «آخر حسن» تعبیر می کند هشدار می دهد و
این هشدار را مکرر می سازد .

آخر حسن برآورد خط مشک آلود

شعله شمع چ-و بنشیند ازو خیزد دود

اگر چه آخر حسن است مستم من خراب من

هنوز اند ت-ه پیمانه حسن اینقدر داری

و گاه به غزل خود خلاف معمول یکپارچگی موضوعی می دهد^۲

گاه شاعر در ضمن مدح ازیان صفات ممدوح آنچه را که بنظر

ناپسند می آمده پرواپی نداشته است .

چنانکه در ترکیب بندی که در توصیف شاه عباس سروده بشرابخواری

او اشاره می کند واورا از این کار بر حذر می دارد:

نبری ظُن بد اگر به شبان می به فرموده شباب زند

۱- کلیم کاشانی :

چه جای معنی غیری بود که معنی خویش دو بار بستن کفرست در طریقت من

۲- نگاه کنید به غزلهای شماره ۱۷۳ و ۲۷۷

سی و چهار

آب او را چه جای آلايش
زودباشد که همتش زین هم
ودر ضمن ستايش محمد قلی خليفه که از دیگر مددوحان اوست
بهوسيازی او اشاره می کند :

جان او پاک بود با کی نیست گر دل وسوسه فرما دارد
جذبه شوق نه بس دیر که زود دل هم از وسوسه اش وا دارد
ودر جاهائی نيز از تظاهرات مزوّرانه ورياكارانه آدمی در گفتار
و کردار پرده بر می دارد واز آن جمله در باره خود می گويد :
من به تقليدي در آن کو پای در گل داشتم

كافرم يك ذره گر مهر تو در دل داشتم
من که پيشت می زدم فرياد و می رفتم زخود
صورت دلدار دیگر در مقابل داشتم
راست گويم عشق دلدار دگر دارم نقی

عاقبت اظهار کردم آنچه در دل داشتم

تفاخر و خودستائي در شعر شاعران سابقه اي طولاني دارد از
قديمترین ازمنه شعر فارسي تا امروز مقلدانه ازاين دست شعر درديوان
اكثر شاعران يافته می شود و بسا که گوينده شعر مستحق آن گونه ستايش
از خود نبوده است چنانکه با مراجعي آثار بسياري از گويندگان معاصر
نيز هم اين ادعاهای خلاف واقع را می توان ديد .

فی الجمله نقی نیز در مقام فخر فروشی سخنانی دارد که از آنهاست:
منم امروز صنی الله أقليم سخن طفل حوای طبیعت همه ام اولادند
سخنان دگران نیز که زاد از سخنم گرچه اولاد نباشد مرا احفادند
مرشد خانقه نظمم و این قوم رسید که بگوش از در من حلقة کش ارشادند
قلب کاران زر ده دهی نظم منند نکته سنجان که بیاز ارسخن نقادند

شاها نهال طبع نقی را به بکر فکر
باشد بجای میوه، گل آتشی برش
شعری هزار تبه بهتر آب خضر
از یمن مدخلت تو شدا کنون میسرش
کلکم که طوطی شکرستان مدخل است
ریزد بجای برگ زمنقار، شگرش
آبی که همیرد از غم حسرت سکندرش
صدچشممه ظاهر است ز ظلمات فکر تم
در خوشاب معنی بکر مرآ که هست
باش تفکر و صدف طبع مادرش
زیر سبّا به من رقص کند بضم سخن
از شفاخانه حکمت چو کنم لقمانی
چون در آید در شکر ریزی زبان کلک من

حتظلستان را سزد گر رشك خوزستان کند

گذشته از اینها «كتاب تواریخ» نقی دستمایه ای است برای
بدست آوردن تاریخ پاره‌ای از بناهایی که بدستور شاه عباس و پناه تشویق
او توسط وزیران و سرداران او ساخته شده است و نمودار جنبشی است
که در این دوره به معماری و عمران بلاد پدید آمده بوده است و همچنین
در ذکر وقوعات و فتوحات تاریخی نیز کما بیش قصاید و قطعاتی در میان
آثار او ملاحظه می‌شود.

بطور کلی نقی در مرحله نخست شاعری است متغّر بازبان و
بیانی ویژه که معانی دقیق را در الفاظ روان جای داده است. شیوه او
در غزل سرایی هر چند از نظر فرم و قالب، تازگی و بدعتی ندارد ایکن
هممون و محتوای آن از نوآوری و نوآفرینی خالی نیست. به مجردات
ذهنی شخص می‌دهد. استعاره‌های تو در تو می‌آورد و تصویرها و
تشییه‌های تازه می‌سازد. بیانش اگرچه به مرز سخن سهل ممتنع
نمی‌رسد اما سهولتی چشمگیر دارد، و از آنجا که جز در موافقی که
۱- نقی قسمتی از قصاید و قطعات خود را که شامل ماده تاریخ احداث اینیه
و عمارت و قنات و باغ و جز آنها ... و فتوحات شاه عباس و وقایعی از این
گونه است از سایر اشعارش مجزا ساخته و آن را در کتاب التواریخ نامیده است.

فکر، مغز جان شاعر را می‌پسرد و جوشش معنی بر سرش نگرانی می‌کرده است دست به قلم نمی‌برده و در صدد بر ساختن شعر نبوده است غزلها یش که حدیث نفس و گزارشگر حالات درونی اوست به محض تمام شدن آن غلیان و جوش ذهنی پایان یافته و بسا که بین مناسبت شماره ایات بیشتر آن‌ها از حد متعارف و معمول غزل کمتر افتاده است و بقول خود او بگوئه غزالک درآمده است و چون نظمی دیر دیر داشته و جز گهگاه لب بسخن نمی‌گشوده در روزگاری که کثرت شعر از خصوصیات اکثر شاعران است شماره غزل‌لیاتش به چهارصد نرسیده است.

ازین گذشته به صنایع لفظی نیز التفاتی نداشته و اگر احياناً
رات دخناس^۴، تضاد^۵، ماءات النظر^۶ و درگ صنایع دیده دهان

۱- ورقهای پر ز آتش سحر

- می اندر خم چو گردد کهنه تر پر زور تر گردد

جهان را نیست نقصانی ز نظم دیردیر من

۲- نصر ابادی در تدکرۀ خود در بارۀ حکیم رکنای کاشانی می‌فویسد :
اشارش قریب به صد هزار بیت است در منزل حضرت صایبا ده دیوان از او
لاحظه شد

۱- نقی تو خط خطاکاش بر بهشت کشی
هر قفل عالمی هر جا که تیر غمزداش

۷- تاچه باشد غرمن فاعل ازاین بست و گشاد

این در بسته بر ادب خرد نکشادند

عجم: را جان یه لب آید تا زیا منشانمی.

دار عشق کهنت گشت مرا دامنگیر

ورنه من تازه گل روضه رضوان بودم

نهی اولم در کوی او توفیق طاعت ده
نهی هشتم آخوند شهادت ده

بـه دـوـر پـسـمـسـ اـخـرـمـ شـهـدـ هـدـهـدـ

آنارش دیده می شود «من حیث لا یشعر» بوده و دلیل گرا این طبع او به کلام

مصنوع نمی‌تواند بود.

با اینحال البته از پاره‌ای تفکن‌های معمول شاعرانه مانند بازی

بِالْحُكْمِ الْمُسْتَقِيمِ

شاهد: لعل قـدح مستوز و مست شوق را

چشم بـر لـام دـو زـلـف تـاـك و بـر عـيـن غـنـب

شکل تشدید برس را شرفه عرش سای ایوانم

لام يك لقمه سين دندانم بي سلام شکستگي نگريزيد

تصحیف علی علاست یعنی مفرست

ویا کهگاه بکار گرفتن ردیف‌های طولانی درغزل^۱ بر کنار نمانده است.

پاره ای از دیگر مختصات سخن او بقرار ذیر است:

در سخن او گاه نوعی ابهام - اما نه ابهام مصنوع و

دروغین - دیده می شود در مقام قیاس اگر منوچهری

كفتة :

با هردم روستائی و شهری

اطو طی به حدیث و قصه اندرشد

معنی سهل الوصول و زودیاب است و مفهوم از ورای لفظ مانندۀ

شراب از جام بلور در تجلی است اما وقتی نقی می‌گوید:

هر زمان مردمک دیده باندیشة خال

بر رخ ساده اش از رشته جان می دوزم

مفهوم شعر_لاقل برای همه کس_ زودیاب نیست یاد را بین بیت:

آرد گل نسیان و در هوش بر آرد تا سدّره غیر خیال تو کند دل

که پیدا کردن فاعل «آرد» و «برآرد» کمی اندیشه می‌خواهد : «دل

برای اینگه غیر خیال معشوق را بخود راه ندهد گل فراموشی را
میآورد و درخانه هوش را به گل می‌انداشد تا تنها خیال یار درخانه او
(دل) باقی بماند.

«گل نسیان» و «در هوش» ترکیبات و تشبیهاتی است که آفریده
ذهن نکته سنج شاعرست تشخّص دادن بهدل و خانه ساختن برای هوش
و تشبیه نسیان به گل از آنجا که فراموشی خود راه نفوذ خاطرات و
یادها را سد می‌کند برای نمودن معنی یادشده در بالاست و بدیهی است
که معنی صریح و روشن نیست. یادربیت زیر:

ازبس که شد از یادلبش کالبدم پر فصاد بدنیش از رگ من نوش بر آرد
یادلب معشوق درشعر شاعر تبدیل به خون شکرینی میشود و در
عروق کالبد عنصریش جریان پیدا می‌کند که نوعی تبدیل معقول
به محسوس و ملموس است و البته پیداست که لحن شاعر کنایی است
و معنی در لفافهای از تشبیهات واستعارات پوشانده شده است بمثُل وقتی
میخواهد بگوید «امشب نخوابیدیم» این چنین زبان به سخن می‌گشاید:
مژه ای بر مژه ای بند نکردیم امشب

خواب را با مژه پیوند نکردیم امشب
یا وقتی میخواهد بگوید «گریست و سخن گفت» و یا «سخن گفت و
گریست» چنین می‌گوید:

الماس ریخت ازمژه و زلب گهر فشاند
از پسته قند و زهر ز بدام ترس فشاند
کلمات، الماس، گهر، قند و زهر بترتیب استعاره‌اند برای
اشک، سخن، اشک، مصراع دوم تکرار مفهوم مصراع اول است و
تاًکید آن و با اینهمه نحوه بیان چنان است که تکرار مفهوم صریح و

چشمگیر نیست و تقریباً به گونه نوعی عطف بیان یا بدل بنظر می‌آید.
بطور کلی گریز از تصریح و پرداختن من غیرعمد به تعمیه وزبان رمز
وایما از جمله مختصات شعر نقی بشمار است و خود او نیز جای جای
این نکته را متذکر شده است:

پشت بیان گرانی تصریح می‌شکست چون رفت بختی سختم زیر بارا و
یا:

تاریخ جز بوضع معما نداد دل گفتم دو بیت بردو سه تاریخ مشتمل
مضامین شعری نقی در زمینه تغزل گذشته از نوآوریهایی
که گهگاه دیده می‌شود بیشتر همان مضامین کهن شعر
فارسی است که لحن و طرز خاص شاعر با آن هارنگ و کیفیتی تازه بخشیده
است و در پاره‌ای موارد مضامین بکر و بدیعی عرضه کرده است. در پیش
ذکر رفت که مضامین او شخصی و غنائی و بیشتر حدیث نفس است از
حالات خود حرف می‌زند: هجران و وصل و توجه به خوب رویان و اخیاناً
بیزاری و دوری جستن از آنان، وصف حالات معشوق و بیماری تب او
و توصیف همت و بیان حالت تب آسود و دردناک خود.

اما درین میان در وصف بعضی از حالات خود مانند انتظار، تأکید
و توجه خاص دارد مانند ابیات زیر:

دوشم زانتظار به لب جان خسته بود دل برذریچه چشم نشسته بود
در ره انتظار تو دل بامید مانده ام همچو زمین تشنه ای در ره ابر رحمتی
چشم نقی سفید شد از انتظار تو جز عکس خال روی تو بروی سوادنیست
اذ ناز، کاروان غمت بار انتظار در دل هزار جا فکند تا بجان رسد
در انتظار گل سرخ با غزار سمن سفید گشت بزه چشم انتظار درین

کردی سپید چشم نقی را در انتظار این بود پنهانی که نهادی بداعما

ز هجر صبح چو اختر سفید شد چشم

بخواب مرگ مگر چشم پاسبان گرمست

در شعر نقی منزلتی خاص دارد سگیه‌سازی تقریباً
از قرن هشتم در شعر فارسی رونق گرفت و شاعرانی

مانند لسانی، آصفی هروی، هلالی جغتاوی و جز آنان از این دست شعر
بسیار دارند چیزی که هست برخلاف آنچه که برخی پنداشته اند

این گونه سخن سرائی دلیل انحطاط شخصیت و پستی و ابتدال گرائی
گویندگان این قبیل آثار نیست بلکه با توجه باینکه سلطان مقتدر
فپرهیمنهای چون شاه عباس اول - احتمالاً بتاثیر از روایت مذهبی سگ
یاران غار - خود را «کلب» خطاب می‌کرده است، معلوم می‌شود که میزان
بار منفی عاطفی کاملاً سگ در آن روزگار بالامروزه تفاوت بسیار داشته
است و نه شگفت که از دیر باز ایرانیان سگ را که

«به بیداری و صبر و شکر و وفا همانا وجودش بود کیمیا»
ارزش و ارج فراوان مینهاده اند^۱ و اینست پاره‌ای از ایات شاعر در
این باره^۲ :

شبی که گرم بود با سگ تو صحبت ما فرشته راه نیابد به کنچ خلوت ما

نه زمهرست و وفا در طلبش کوشش غیر

سگ ز دنبال غزالان به محبت نرود

۱- نگاه کنید به کتاب فرهنگ ایران باستان نوشته پوردادود ص ۲۰۲ تا ۲۱۹

۲- نگاه کنید به حکایت پادشاه مرو و سکان آدمی خوار در لیلی و مجنون
نظمی و داستانهایی از این قبیل در ایات فارسی که از آنها حق نمک شناسی
سگ مستفاد می‌گردد یادآوری از دوست فاضل آقای دکتر محمد جعفر اسلامی

ذریغ است از سگان بل از همایان ، سوختن اولی
به نعمت‌های غم پرورده مغز استخوانی را
چشم‌غزال، بندۀ چشم سیاه تست دزدیده دیدنش سگ پنهان نگاه تست
گر سگ کوی او نهد دل به ضعیف جسم من
جان همای قدم را حسرت استخوان دهد
زمشت استخوانم ننگه دارند همایان و چه می گوییم سگان هم
در آرزوی وصل سگ او نقی بمرگ
تن درنداده غیرت عشق استخوان بسوخت
سگ آن طفل اشک هرزه گردم که چون اشک نقی پیوسته گردد
در راه سگ یار، نقی با همه حرمت با خاک برآ بر شده‌ام حرمت من بین
غفو از سگان تست که شبای غم بسی از آه و ناله زحمت اصحاب داده‌ایم
سوی سگان کوی تو تازین قفس پرد
دل بال از استخوان دوپهلو گشاده است
بسنگ نرم کنیم استخوان خود که مباد
سگان آن سر کورا بزحمت اندازیم
نخواهی ارتو دل مازسینه بیرون ش کنیم و پیش سگان محلت اندازیم
پس از مردن به پیش آن سگ کو این تن خاکی
زخجلت آب گردد کاش اند استخوان دارد
از دیگر سوی به مگس‌هم توجهی داشته و مظامین زیبا و بدیعی
در باره بهاین حشره موزی که در آن روز گاره مسختی مزاحم «خواجه
قنا» بوده ساخته است :
چهل و دو

ای خواجہ قناد مپوشان سر شکر تا خلق بدانند که شکرمگسی شد

خیل دل، جمع شدند آن اب شکر خارا

مگس آن نیست که زحمت ندهد حلوارا

زند روح القدس دست تغابن چون مگس برس

که آن شکر لبان دام مگس کردند حلوارا

دردام عنکبوت مگس چون بود، چنان

در پرده های دیده بود بی رخت نظر

خط، که مویی به سیه خال لب دلبرداد

رشته برپایی مگس بست و به شکر سرداد

همچون مگس زانگیش حظی است که میرم اندر آن حظ

عجب اردلی گزارد به شکر لبان عالم

لب او که می تواند مگس از شکر بر آرد

ای خواجہ سرتنگ شکر تنگ مپوشان

خوش باش که از قند گریزد مگس ما

بستد دلم از لعل بنان آنکه تواند

از قند مگس را به شکر خند جدا کرد

می کند غمزه و غوغای هوس می شکند

آستین میزند و شور مگس می شکند

می خلیدم به دل صاحب مجلس تا روز

دوش در بزم وصالی مگس خوان بودم

چو دوزد مردم چشم نظر در لعل شیرینش

به سر گردان مگس ماند که پایش در رطب ماند

چهل و سه

مُفَقْدَانِيَانِ نَفْيِ

ذَرْ سَخْنَ سَرَايِيَ

لَهْيَ بَامْطَالُهُ عَمِيقِيْ كَهْ دَرْ آثَارَ گَذَشْتَگَانَ دَاشَّهَ
اَسْتَ بَكْرُوهِيْ اَزْ آنَانَ تَوْجَهَ وَ اَرَادَتْ خَاصَّهَ
پَيْداَ كَرَدَهَ وَ دَرْ غَزْلَ وَ قَصِيدَهَ اَزْ حَيَّثَ قَالَبَ وَ
فَحَتَّوِيْ، آثَارَشَانَ رَادِرَمَدَ نَظَرَ دَاشَّتَهَا اَسْتَ كَهْ مَشَخْصُونَ تَرِينَ آنَانَ عَبَارَتَنَدَازَ:
خَافِظَ ، سَعْدِيَ ، فَيَضِيَ دَكْنَى ، خَاقَانِيَ شَرْوَانِيَ ، اَهْيَرَخَسْرَ وَ دَهْلُوِيَ ،
فَسَعْوَدَسَغْدَ سَلَمَانَ ، اَثِيرَ الدِّينَ اَخْسِيَكْتَنَى ، اَثِيوَ الدِّينَ اوْهَانَى ، مَجِيرَ الدِّينَ
بِيلْقَانِيَ ، اَبُوَالْفَرَجَ رُونِيَ ، اَنُورِيَ اَبِيُورَدِيَ ، كَمَالَ الدِّينَ وَ جَمَالَ الدِّينَ
اَصْفَهَانِيَ وَ ظَهِيرَ الدِّينَ فَارِيَابِيَ.

اَزْ بَرَخِي اَذَا يَنْ شَاعِرَانَ بَهْ تَصْرِيْحَ نَامَ بَرَدَهَ وَ اَزْ بَرَخِي بَهْ كَنَايِهَ يَادَ
كَرَدَهَ اَسْتَ وَمَنْ جَمْلَهَ اَزْ حَافِظَ بَهْ تَعْرِيْضَ، كَهْ نَمُونَهَ رَامَثَالَهَائِيَ مِيَاوَرِيَمْ:
حَافِظَ :

دَلْمَيْرَوَدَ زَدَسْتَمَ صَاحِبَدَلَانَ خَدَارَا دَرَدَأَكَرَدَ اَزْ پَمَهَانَ خَوَاهَدَشَدَ آشَكَارَا
تاَگَوَيْدَ :

كَشْتَى نَشَسْتَگَانِيمَ اَيْ بَادَشَرَطَهَ بَرَخِيزَ باَشَدَ كَهْ باَزِيَنِيمَ دَيَدارَ آشَنَارَا
نَقَى :

زَرَ كَرَدَپَرَ تَوْعِشَقَ خَاكَ وَجَوْدَ مَارَا دَانَدَ كَهْ بَهْ زَخُورَشِيدَتَدَبِيرَ كَيْمِيَارَا
تاَگَوَيْدَ :

ماَآشَنَايَ خَويَشِيمَ درَ كَوَى خَوَدمَجاَوَرَ كَشْتَى نَشَسْتَهَ خَوَاهَدَ دَيَدارَ آشَنَارَا
حَافِظَ :

بَلَبَلَيَ بَرَگَ گَلَى خَوَشَرَنَگَ درَمَنَقارَ دَاشَتَ
وَنَدَرَ آنَ بَرَگَ وَنَوَاخُوشَ نَالَهَاهَيَ زَارَ دَاشَتَ

نَقَى :

زَلَفَ كَافِرَ كَيْشَ اوْصَدَ حَلَقَهَ درَ هَرَتَارَ دَاشَتَ

وَزَلَبَ هَرَ حَلَقَهَ اَيَ صَدَ خَنَدَهَ بَرَزَنَارَ دَاشَتَ
چَهَارَ وَ چَهَارَ

حافظ :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما

چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

نقی :

چون کند تدبیر مادر عشق بازی پیر ما خنده آید عقل را بر ما و بر تدبیر ما

حافظ :

بوی بنفشه میدهد طرّه مشکسای تو پرده غنچه می درد خنده دلگشای تو

نقی :

گرچه سزا است رحم را عاشق مبتلای تو

رحم نمیکنی، مکن، هست رضا، رضای تو

سعدی :

آمدی وه که چه مشتاق و پریشان بودم

تا برفتی ز برم صورت بی جان بودم

نقی :

کرده بودم بد و مستوجب حرمان بودم

این قدر بود که از کرده پشیمان بودم

خاقانی :

صبح از حمایل فلك آهیخت خنجر ش

کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش

نقی :

دیدم ریاض عارض و خال معنی پر ش یاد آمد از خلیل و گلزار و آذر ش

سرور آنم که با صد همچو خاقانی رواست

نام من در مملک معنی چرخ اگر خاقان کند

چهل و پنج

دعوی اعجاز دارم در سخن اینم گواه

کز معانی در تن الفاظ طبعم جان کند

و نیز از خاقانی و جمال الدین و کمال الدین اصفهانی به کنایه :

کوس فخر شاعری تنها همین نی به شروان و صفاهان میز نم

واز امیر خسرو دهلوی و سید حسن غزنوی :

نقی از شعله ادراک و طرز ناز کت هر دم

فند آتش بجان خسرو و بر خود حسن پیچد

ابوالفرج رونی :

نوروز جوان، کرد بدل پیر و جوان را

ایام جوانی است زمین را و زمان را

نُقْلٌ :

تاپیش تو یاد آورد این خسته روان را

بستم به سرانگشت صبا رشته جان را

انوری:

طاق بوطالب نعمه است که دارم ز برون

وزدرون پیرهن بوالحسن عمرانی

١٣

خاطرم انورودرملک سخن خاقانم خاوراني چه شد ارنیستم وشروانی

بنده طبع منند این دو اثیر فلکی گر به نسبت نیم اخسیکتی و اومانی

ظہیر الدین فاریابی:

چنان برهم زدی هنگامه روز قیامت را

که طومار شفاعت از کف پیغمبران گم شد

۱- قافیه این بیت شایگان آمده است.

حمل وشش

نقی :

بدور دوزخ هجر تو راحت از میان گم شد

فراغت از جهان همچون بهشت جاودان گم شد

همچو عطّار درد می خواهد دل او از دکان نیشابور

و نیز اثر پذیری نقی از گذشتگان گاه از نظر محتوی و مضمون است مانند:

نظامی :

سایه خورشید سواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب

نقی :

چون شمع صفائ بزمدر گریه هاست ما رنج خود و راحت یاران خواهیم

سعدی :

زخاک سعدی شیر از بوی عشق آید هزار سال پس از مرگ او گرش بوئی

نقی :

جان زجفای او نقی داد و زخاک تربیتش

می شنوند اهل دل بوی وفای او همان

نظامی :

سر اندر پس زانو آورده جای زمین زیر سر آسمان زیر پای

نقی :

تا شب نشوی غنچه پس زانوی فکر بزمت نشود صبح، گلستان سخن

رشید و طواط :

گر نصیحت کنی به خلوت کن که جز این شیوه نصیحت نیست

هر نصیحت که بر ملا باشد آن نصیحت بجز فضیحت نیست

نقی :

به خلوت بکن هر چه خواهد دلت جفا بر نقی پیش مردم مکن

و جز اینها . . .

چهل و هفت

تاریخ مرگ شاعر بطور دقیق دانسته نیست ، در آثار او تا سال ۱۰۲۲ ماده تاریخ های در مرگ دوستان و مددحان دیده می شود و از این تاریخ بعد ماده تاریخی نسروده است . از قرائن چنین بر می آید که شاعر که در فعالیتهای اجتماعی و عمرانی کوشانده است اند سالی از واپسین روزهای حیات خویش را آرام جایی یافته پای در دامن استغنا کشیده و عزالت گاهی گزیده بوده است .
اما تذکره نویسان باختلاف سالهای ۱۰۲۹ تا ۱۰۳۱ هجری قمری را تاریخ فوت او دانسته اند^۱ .

داینجا ذکر این نکته ضرور بنظر می رسد که برخی از مؤلفان ، شیخ زین الدین یاعز الدین علی نقی بن شیخ ابوالعلاء محمد هاشم طغائی کمره ای ... در گذشته به سال ۱۰۶۰ - ه . ق . را که مردی شیعی مذهب و در تعصب سخت کوش بوده و تأیفاتی از اوصیه بنام شاه صفی باقی مانده است با شیخ علی نقی شاعر یکی دانسته و سهواً ترجمه آن دوراً بهم ربط داده اند^۲ .

۱- از آنمیان قول نصر آبادی را که فوت شاعر را بسال ۱۰۳۰ ذکر کرده است شاید بتوان مرجع دانست .

۲- توضیح : بیشتر شواهد شعری که در متن وحواشی این مقدمه آمده است و در کتاب حاضر وجود ندارد از دفتر قصاید شاعر انتخاب شده است .

شرح نسخه‌ها

۱- نسخه کتابخانه ملی، ملک (علامت اختصاری، مط) بشماره ۴۸۸۱، نوع جلد میشن یشمی، کاغذ ترمه‌ای، خط نستعلیق، اندازه ۱۵×۹ سانتیمتر، ۲۰۰ صفحه، هر صفحه ۱۲ سطر، بدون مقدمه منتشر، صفحه اول آن زر اندازد با حاشیه گل و بوته دار مجدول به طلا با عنوان: «غزلات شیخ علی نقی» و در آخر غزلات جمله «تمت فی سنۃ ثالث و ثلثین بعد الالف» به خط الحاقی است.

بخش دوم این نسخه قصائداً است. صفحه نخستین سفید و چند بیت از آغاز قصیده افتاده است و قصیده از این بیت شروع میشود:

خيال روی تو انداخت آتشی در دل چو آتشی که در افتاد بخانه زنبور
بخش سوم قطعات دارای سر لوح مذهب و ملون. قطعات فاقد عنوان است. اولین قطعه در مرثیه امام قلی بیگ روملو (مقتول در بیت الحرام) است به مطلع زیر:

دریغ و درد که یکره نگشت چرخ بکام

دریغ و درد که مرغ مراد جست زدام
موضوع مقطوعات: زفاف، تولد، مرگ، تاریخ بنای کاخ، ساختمان حمام، پل، احداث قنات، تاریخ تصنیف کتاب صراط المستقیم میرداماد (متوفی ۱۰۴۰ ه. ق)، فتوحات شاه عباس و جزاینه است. سرانجام بخش رباعیات و فهلویات است.

پاره‌ای از صفحات میانین و انتهای کتاب افتاده و نیز پاره‌ای از مصraigها وابیاتی که در نسخ دیگر هست از قلم کاتب سهو شده است.

۱- مطلع قصیده در سایر نسخه‌ها چنین است:

چو خفتگان لحد را صباح روز شور ذخواب مرگ جهاند نهیب فتحه صور
چهل و نه

۲- نسخه مجموعه کتابخانه ملی ملک (علامت اختصاری مج) بشماره ۵۳۸۹ ، اندازه ۱۹×۲۱ سانتیمتر ، ۱۴۸ ورق، هرصفحه ۱۴ سطر میشی، مجدول به طلا، جلد نوعی گل و بوته زمینه قرمز، کاغذ ترمه سمر قندی ، در پشت اولین صفحه آن نوشته شده است: « دیوان قاضی نورالله! و دیوان شیخ علی نقی کمره‌ای و سوز و گذار نوعی صفر سنه ۱۰۳۴ » با مقدمه منتشر به قلم خود شاعر، آغاز: حمدی که شاه بیت قصيدة کمال را شاید . . .

انجام :

رسم بزرگان بود آئین کار کار خسان نیست بجز خار خار
تمت دیباچه بعون الله تعالیٰ ». در ضمن این مقدمه شاعر متذکر میشود که « حسب الامر جمعی از اخوان زمان این چند بیت شکسته بسته را تحفه مجلس خان عالی شان (امام قلی خان) نمود . » نسخه باخط نستعلیق خوش و خوانا است پس از مقدمه قصائد شیخ آغاز میشود :
مطلع قصيدة نخست این است:
چو خفتگان لحد را صباح روز نشور
زخواب مرگ جهاند نهیب نفخه صور
سر لوح اولین صفحه قصاید مذهب و ملون است و بخط قرمز نوشته :
« مقطعات و تواریخ شیخ علی نقی رحمة الله عليه » قصاید عنوان ندارد ،
جای عنوان ها را خالی گذاشته ولی ننوشته اند. قصاید قاضی نور در حاشیه قصاید شیخ آمده است. آخرین قصیده در مدح فیضی دکنی (متوفی ۱۰۰۴) است به مطلع :

۱- معاصر ومداح شاه اسماعیل صفوی بوده است نسخه ای دیگر از دیوان این شاعر جزو مجموعه شماره ۴۸۶۴/۸۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه موجود است.

دگر میسوزد از سوز سخن طبع منیر من
دگر مینالد از بار بیان کلک دبیر من
درحاشیه آخرین صفحه‌نیز قصاید دیوان قاضی نور تمام میشود
بدین‌شرح: «تمام شد قصاید دیوان قاضی نور اصفهانی».
بخش دوم، غزلیات شاعر را دربر دارد که دو صفحه نخستین آن
مذهب و ملون و گل و بوته دار و باخط بسیار زیبا تحریر یافته و در حواشی
آن، نیز غزلیات قاضی نور آمده است. سپس بر ترتیب کتاب مراثی،
مقطعات، تواریخ و بعد دیباچه منثور معجمیات شیخ است بقلم یکی از
شاگردانش که نام وی برده نشده است. وی با کسب اجازه از استاد
تعدادی از معجمیات او را شرح و تفسیر کرده است باین ترتیب که ابتدا
معما را که رباعی یا بیتی است آورده و سپس «هر یک را شرحی فراخور
 محل در ذیل» نوشته است دیباچه منثور معجمیات و شرح آنها در حدود
۴۱ ورق کتاب را دربر گرفته است.

سوز و گداز نوعی خبوشانی^۱ نیز در حاشیه شرح معجمیات شیخ
آمده آغاز:

الهی خنده ام را نالکی ده سرشکم را جگر پر کالکی ده
انجام:

کند طغای فرمانش منتش چوباداز جلوه روی آب و آتش
وسپس رباعیات و فهلویات شیخ. سوز و گداز نوعی تاحاشیه آخرین
صفحة کتاب ادامه یافته و در آخر کتاب آمده است «تمت الكتاب! شیخ
علی نقی و قاضی نور سوز و گداز نوعی» این نسخه مفصل‌ترین نسخه‌هاست
اما از نظر صحت و دقت چندان قابل اعتماد نیست.

۱- برای آگاهی از احوال این شاعر نگاه کنید به مجله سخن (دوره هجدهم
شماره دوم صفحات ۱۳۴-۱۳۵)

۳- نسخه کتابخانه ملی ملک (علامت اختصاری م) بشماره ۵۵۲۸

جلد میشن قهوه‌ای لائی، کاغذ ترمه، خط نسخ، اندازه ۱۵/۷ × ۲۰/۴ سانتیمتر ۷۷ ورق بدون مقدمه منتشر، قصاید و مقطوعات باعنوان است. عنوانها اغلب بخط قرمزنوشته شده، تاریخ تحریر ۱۰۳۹ قمری، کاتب معلوم نیست و در انتهای آن آمده است:

« وقع الفراغ فی یوم الثلثا ۱۷ شهر رمضان المبارک سنة تسع وثلاثین بعدالالف ». .

ترتیب غزلیات در این نسخه ودر دو نسخه سپهسالار و دانشگاه تقریباً یکسان است.

بخش اول آن شامل قصاید است. ممدوحان او عبارتند از: حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام، شاه عباس بهادرخان، نواب مرشدقلی خان و کیل، وزیر ایران میرزا محمد اعتمادالدوله، امیرزاده اعظم محمد صالح میرزا ترکمان، قاضی خان بن قاضی برها(ن) سیفی، ملک الشعرا ابوالفیض متخلص بفیضی هندی، محمد قلی خلیفه و در ضمن یکی از قصاید که در مدح شاه عباس سروده مصدر به مذمت گیلان است. بخش ترکیبات فی التصوف، مکاتبات و کتاب مراثی که شامل مرثیه هائی است بر حضرت حسین و شهدای کربلا، میرزا عنایت اردستانی، شیخ ابوالحسن (فرزند شاعر)، حاجی مقصود شرف، امامقلی بیگ روملو، آقا محمد (متوفی بسال ۱۰۱۰)، هدایت متخلص به اسیری، نشاطی روملو شاعر رباعی گوی ذواللسانین (ترکی - فارسی) و جز آنان ...

چند تاریخچه شامل تاریخ تولد فرزندانش حسن و ابوالعلا، تاریخ تولد خود شاعر از زبان پدرش وغیره... و دیگر بخش غزلیات و معنیات و بعد کتاب تواریخ شامل فتوحات اربعه شاه عباس (فتح کجور- کراپیل - کرد و لرستان)، فتح خراسان و مقهور شدن عبدالله خان، پنجاه و دو

مؤمن خان و دین محمد خان .

تاریخ بنای عمارت شاه عباس در قزوین ، تاریخ چراغان اصفهان حسب الامر شاه عباس (۱۰۰۱) ، تاریخ بنای حوض خانه شاه عباس (۱۰۰۵) ، تاریخ جشن شاه عباس در باغ نقش جهان ، تاریخ بنای مسجد اعتماد الدوله در قزوین (۱۰۱۵) ، تاریخ بنای منزل اعتماد الدوله در قزوین ، تاریخ تصنیف و اتمام کتاب صراط المستقیم میر محمد باقر داماد متحلص به اشراق (متوفی ۱۰۴۰) ، تاریخ بنای پل چرپادقان بواسیله الله وردی بیگ و بسیاری از ماده تاریخهای دیگر که شاعر با استفاده از حروف ابجد سروده و مهارت و زبردستی خود را در این فن نشان داده است. در انتهای کتاب رباعیات و معیمات و فلکویات آمده است. در تصحیح غزلیات و دیگر آثار شاعر، نگارنده این نسخه را اصل قرارداده است.

۴- نسخه کتابخانه مسجد سپهسالار (علامت اختصاری سپ) شماره ۱۸۴ ، اندازه وزیری ۵/۱۴/۲۵ ساقیمت با جلد ساغری ضربی و سوتی با تصویر بر جسته دوپرنده ، کاغذ خان بالغ ، ۲۱۷ ورق بسیار نفیس، هر صفحه ۱۵ سطر، این نسخه در سال ۱۲۷۵ ه وارد کتابخانه علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه شده و در سال ۱۲۹۷ ه وقف کتابخانه مسجد و مدرسه ناصری شده است این نسخه با خط نستعلیق بسیار خوش و خوانانفیس ترین نسخه موجود در تهران است. دو صفحه اول آن منتش و مذهب و مجدول به طلا ولاجورد می باشد حاشیه برگ اول و آخر وصالی گردیده است . عنوان این نسخه چنین است :

«قصاید شیخ علی نقی کمره علیه الرحمه»

اولین قصیده بمطلع:

توضیح: در صفحه ۳۰ بیت اول، بجای «کمند» کلمه «کمان» درست است

پنجاه و سه

چو خفتگان احمد را صباح روز نشور

زخواب مرگ جهاند نهیب نفعه صور

درمدح علی علیه السلام و عنوانها بخط قرمز است همه قصاید عنوان دارد.

تاین کتاب بدون مقدمه منتشر است . ۱۲ قصيدة نخست که همه آنها

مفصل است در مدح علی علیه السلام و سیزدهمین قصیده در مدح امام رضا علیه السلام است.

سپس قصایدی که در مدح شاه عباس بهادرخان و دیگران گفته نقل شده

است و آنگاه تر کیب بندهائی در تصوف و مکاتبهها و مرثیهها و تاریخها

و بعد دیوان غزلیات است با دو صفحه نخستین مذهب و مملون با عنوان

«غزلیات شیخ علی نقی کمره» که نخستین غزل بمطلع زیر است :

ای نام همایون ت طغر اچه فرمانها خورشید صفت طالع ازمطلع دیوانها

سپس معمیات است . در حاشیه معمیات شرح آنها آمده است .

معمیات نیز بدون مقدمه منتشر است . پس از آن «کتاب التواریخ» است

با تاریخهای در فتوحات شاه عباس، بنای خانه، ساختمان پل، زفاف، تولد.

فوت ، تعمیر مسجد، تاریخ تصنیف کتاب وغیره و بعد فهلویات و سپس

رباعیات است تا انتهای کتاب و در آخر رباعیات آمده است :

«فرغ من تحریر هذه النسخة الشريفة في يوم الاثنين السادس شهر

جمادى الاولى من شهر سنتها تسع واربعين والفقير الحقير اقل

عبد الله محمد جعفر بن عناية الله الشيرازي، اللهم اغفر ذنبنا بحق محمد

وآلهم اجمعين وسلم تسليماً كثيراً».

۵ - نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه (علامت اختصاری د) ،

شماره ۲۵۹۵ ، اندازه ۱۱,۵ × ۱۸ سانتیمتر ، جلد تیماج قهوه ای

ضربی، کاغذ سپاهانی ، خط نستعلیق ، ۴۱۵ صفحه، با مقدمه منتشر بقلم

شاعر، که بنام امام قلیخان چنین آغاز می شود: «حمدی که شاه بیت

قصيدة کمال راشايد....» انجام:

« وچون برسهوى واقف گردنى ذيل عفو و اغماس وظل اصلاح
بدو گستره « چند سطر از آخر ديباچه وصفحاتى از ابتدای قصайд و
انتهای کتاب ساقط شده است. بخش نخستین، قصайд است که باين بيت
آغاز ميشود :

از پی رویت فرخنده تو نور بصر

چون تجلی همه درجوف جبل رسپراست
دراین نسخه نیز قصайд (مانند همه نسخه ها) بترتیب حروف
تهجی نیست و نیز قصайд بدون عنوان است دربالای پاره ای از صفحات
آیات قرآنی و جملات عربی بخط الحاقی آمده است مانند: «حسبي الله و
نعم الوکيل نعم المولی ونعم النصیر » « قل لن يصيينا الا ما كتب الله
لنا » «وغير الله لا يضرك ولا يتعنک» وجز اينها... غزلات ماندھم نسخه ها
بترتیب حروف تهجی است واولین غزل باين مطلع است :

ای نام همايونت طغر اچه فرمانها خورشیدصفت طالع ازمطلع دیوانها
و آخرین غزل:

بهراهی چو گل لرزد دل خونین ناشادی
تز لزل افتدا اندر خانه، بلبل را زهر بادی

دربالای پاره ای از صفحات این بخش نیز جملات عربی بخط
الحاقی آمده است پس از آن رباعیات است تا آخر کتاب .

از قرائئن چنین بر می آيد که این نسخه در شهر مراغه بوده است
ذير ا تاريخهای که در پشت جلد آن بوسیله کاتبان مختلف نوشته شده
مر بوط است بوقایعی که در شهر مراغه بوقوع پیوسته است قدیمی ترین
تاریخ مقروء «تاریخ زلزله شهر مراغه در شب شنبه اول ماه محرم الحرام

سنه ۱۱۹۴» است و نيز «تاریخ کشتن بلباس؟ در شهر مراغه در شهر صفر ۱۱۹۷»، «تاریخ گرانی غله شهر مراغه ۱۲۸۸» ايضاً «تاریخ گرانی غله در شهر مراغه ۱۲۹۷» وجزاينها .

این نسخه ناقص ترین نسخه هاست و باحتمال قوى برخلاف آنچه که در فهرست دانشگاه آمده است : «نستعلیق خود شاعر» نیست بخش معهديات و فلسفويات و پاره‌اي از قطعات وقصاید را نيز فاقد است.

احتمال می‌رود جز آنچه در اين پنج نسخه بنظر نگارنده رسيده وهمه آنها در نسخه واحد جمع شده است. نقی اشعار دیگری نيز داشته باشد که از اين نسخه ها حذف شده باشد چنانکه نگارنده اين سطور در ضمن تورق يکی از مجموعه های کتابخانه مرکزی دانشگاه بشماره ۲۵۹۳ به دوبيتی از اين شاعر برخورد که در اين نسخ موجود نبود و ظاهراً جزوی است از يك مثنوی يا يك بند و آن دوبيت اين است :

دیر آمده‌اي مرو شتابان اي رفتن تو چو رفتن جان
دیر آمدن و شتاب رفتن آئين گلست در گلستان

كيفيت رسم الخط نسخه ها: همه نسخه ها از آنجا که در سالهای تقریباً قریب هم تحریر یافته دارای شیوه رسم الخط یکسانی است و مشخصات بارز آنها بقرار زیر است :

آ- مد آ را گاهی حذف می‌کند : ا ب = آ ب
همزه - کلماتی نظیر آئينه را اغلب بدون همزه نوشته‌اند: آينه .
قابل را بصورت قابل .

بي - علامت نقی، اغلب به کلمات ما بعد خود اضافه شده است :

بيباك = بي بالك . بيتابي = بي تابي، بيعشق، بيتو .

به - حرف اضافه (پيش از اسماء و کنایات) را گاهی بما بعد ملحق کرده اند : بـکه = بهـکه .

پنجاه و شش

به- حرف تاً کید قبل از افعال را گاهی جدا نوشته‌اند: به رفت = برفت .

پ- را اغلب بصورت «ب» نوشته‌اند: بیشتر = پیشتر . بند = پند.

ج- را گاهی بصورت ج نوشته‌اند، جو وجه را بجای چو .

خو- (واو معدوله) اغلب حذف شده است: خرسند = خورسند .

خان (به معنی سفره) = خوان و گاه در پاره‌ای از کلمات برخلاف معمول

بعداز حرف «خ» و آورده‌اند : برخواست = برخاست . خوار بجای

خار ، خاری بجای خواری و در پاره‌ای نیز بعداز حرف مضموم «واو»

اضافه کرده‌اند: خورم^۱ بجای خرم .

گـ- گ (کاف فارسی) را بصورت «ك» (کاف تازی) نوشته‌اند :

کردم = گردم .

ن- نون نفی را گاهی از فعل بعد جدا نوشته‌اند: نه شدی .

هـ غیر ملفوظ کلمات فارسی و عربی را در اتصال به «ها» (علامت

جمع) حذف کرده‌اند:

گـریها = گـریهـها جـلوهـها = گـلوهـها گـوشـها = گـوشـها

پـارهـها = پـارهـها عـقدـها = عـقدـها نـالهـها = نـالهـها

ابـلهـها = اـبلـهـها وـعـدـها = بـادـها بـادـها = بـادـها

سبـزـها = سـبـزـها شـعلـها = شـعلـها جـذـبـها = جـذـبـها

کـرـدهـها = کـرـدهـها غـمزـها = غـمزـها وـجزـایـنـها = وـجزـایـنـها . . .

در کلمه مختوم به هـ غیر ملفوظ در موقع اتصال بهـی حاصل

۱- چنانکه استاد دکتر محمد معین - که دیر گاهی است دست تاراجکر زمانه او را در برش مرگ و زندگی گرفتار ساخته است - در حاشیه برهان قاطع نوشته‌اند؛ اصل این کلمه در اصل بهمین صورت (خورم Xurram) بوده است.

مصدر گاهی «ه» ساقط نشده است مانند ساده گی .

در کلمات مختوم به «ا» در حال اضافه گاه بجای علامت اضافه «ء»

آمده گریههای = گریههای .

کلمات بسیط و مرکب: گاه کلمات مرکبی که معمولاً سرهم

نوشته میشود جدا نوشته اند: دیشب = دیشب، آبرو = آبرو.

درالحاق کلمات به «است» رابطه گاه «ا» را حذف کرده‌اند:

کینست = کین است، برابرست = برابر است، خبرست = خبر است.

«ازاین» راغالباً «ازین» و «دراؤ» را بصورت «درو» نوشته اند.

عدد ومحدود را غالباً متصل نوشته‌اند: یکموی = یکموی، یکنگه = یک نگه، یک ناله = یکناله .

«تر» علامت صیغه‌تفضیل را گاهی متصل و گاهی منفصل آورده‌اند:

سختتر = سخت تر، خرمتر = خرم تر.

مضاف و مضاف الیه را گاهی برخلاف معمول متصل نوشته اند:

خاکدست = خاک درت، آبجیوه = آب حیات .

پاره‌ای از کلمات مرکب را بطور منفصل نوشته‌اند: بهبود = بهبود،

رهزنی بجای رهزنی .

بوده‌ای را بصورت «بوده» و «تویی» را بصورت توی آورده‌اند.

کلماتی چون نوشباد = نوش باد، خوشبود = خوش بود و

کوهکندن = کوه کنند را متصل نوشته‌اند .

پاره‌ای کلمات مانند تدویر (بجای تزویر) و جزآن تقریباً

در همه نسخه‌ها به صورت غلط آمده است. و نیز اغلب حروف را بدون

نقطه آورده‌اند و از شیوه‌های متداول پاره‌ای کلمات در این نسخه

می‌توان موارد زیر را بر شمرد:

همیون بجای همایون ، سلیمن بجای سلیمان ، واقع بجای واقعه ،
بوالهوس بجای بلهوس ، شدست بجای شده است، زدست بجای زده است .

کیفیت تصحیح

در تصحیح غزلیات نقی پنج نسخه مورد مطالعه نگارنده بوده است که شرح آنها در پیش گذشت اما کیفیت تصحیح چنانست که نگارنده معتبرترین نسخه کتابخانه ملی ملک را که از آن باعلام اختصاری «م» یاد شده است ، پایه و اساس قرار داد و هرجا که در آن نادرستی در لفظ و معنی یا سنتی در شیوه بیان یا آشتفتگی در وزن و قافیه دید برای تصحیح از نسخ چهار گانه دیگر مدد گرفت و در چنین مواردی برای ایصال کلمات یا عبارات یا مصاریع ، نسخه اساس را در حاشیه قرار داد و جز آن اختلاف نسخ چهار گانه با نسخه اساس را نیز در حاشیه یاد آور شد و در سه چهار مورد که رفع آشتفتگی وزن یا معنی از هیچ یک از نسخه های پنج گانه میسر نگردید به تصحیح قیاسی پرداخت و فضولی وار حرف یا کلمه یا تأثیر کبی به متن افزود و آن را برای تشخیص بین-الهلالین قرار داد. البته در پاره ای موارد آنچه در حاشیه آمده بر متن مرجح است اما از آنجا که نسخه بدلها از نظر صحت و دقیقت قابل اعتماد نبود ، حتی المقدور تاجرانی که بمعنی شعر لطمه آشکار نمیزد از آوردن نسخه بدلها در متن ، خود داری شد.

ضمناً پاره ای از غزلیات که در بعضی نسخه ها بود و در برخی دیگر وجود نداشت در نسخه اصل وارد کرد تا غزلی از قلم نیفتند همچنین ابیاتی از قصاید و ترکیب بندها که در اکثر نسخ جزو غزلیات آمده بود رعایت امانت را جزو غزلیات منظور داشت و نیز ترتیب غزلیات را همچنانکه در نسخه «م» بود در چاپ مراعات کرد .

امید است که خوانندگان آگاه و اهل اطلاع نگارنده را بر لغزشها یش واقف سازند.

خاتمه را نثار می‌کنم درود بی‌دریغ خود را به ساحت استاد بزرگوار دانشکده ادبیات دانشگاه تهران جناب آقای دکتر حسن مینوچهر و آقای دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی که به تشویق ایشان این کتاب به تصحیح و به چاپ رسید.

وسپاس می‌گزارم از دانشمند فرزانه اصفهانی آقای سید محمد رضا دائی جواد و دوستان فاضل بخصوص آقای حسن انوری تکابی فارغ‌التحصیل دوره دکتری ادبیات که در دستنویس مقدمه کتاب جرح و تعدیلهای مفیدی انجام دادند و نیز آقای دکتر محمد جعفر اسلامی و آقای رضانواب پور که از راهنمایی‌های سودمندشان برخوردار بوده‌اند. وهم باید سپاس گفت از آقای مسعود حایک نجفی که در مقابله یکی از نسخه‌ها نگارنده را یاری فرمود و سرانجام برای مدیر محترم کتاب‌فروشی تأیید اصفهان آقای اسدالله نویدی که سرمايه و همت خود را در طبع و نشر این کتاب بکار انداخت توفیق و سلامت آرزو دارد تا در خدمات فرهنگی خود بیشتر از پیشتر کامیاب باشد.

تهران – فروردین ماه ۱۳۴۹

سید ابوالقاسم سری

(۱)

ای نام همایونت طغراچه فرمانها
 خورشید صفت طالع از مطلع دیوانها^۱
 وی ریخته بی قیمت نقد دل مشتاقان
 در وادی عشق تو چون ریگ بیابانها
 شد تلخی جان کندن از کام برون نامت
 تا شهد شهادت ریخت درمشرب ایمانها
 از عشق تو میسوزد بربوی تو می نالد
 پروانه بمحلها بلبل به گلستانها
 افسرده دلی کالود بیدرد کسی کو داد
 داغ تو بمرهمها درد تو بدرمانها
 عشق تو بجان مشغول درد تو بدل پنهان
 چون روح بقالبها چون گنج بویرانها
 سرمانده نقی درپیش کاخزای وجود او
 هر ذره ز مهر تست شرمنده^۲ احسانها

(۲)

ای بسته بموی تو سر رشته عصیانها وی کفر سر زلفت دام ره ایمانها^۳
 روزی که کمرمی بست آن غمزه بخونریزی دیدم که شکست افتاد بر قلبگه^۴ جانها

- ۱ - در نسخه های م د معج غزل بدینصورت است ولی در «مط» دویت اول این غزل باشد بیت
 از آخر غزل «ای بسته بموی تو سر رشته عصیانها - را بصورت یک غزل آورده
 ۲ - در نسخه های م ، د، شرمانده ۳ - در نسخه های مط ، معج، د مطلع چنین است: ای
 بلبل حمد تو در باغ سخن جانها وی دل زده از نامت گل بر سر بستانها و در نسخه های معج و
 د بجای بستانها د دیوانها آمده و بقیه ایيات در معج و د همچنین است ۴ - مط دیدم که
 شکست آمد بر قبله گه ...

ترسم که کند ویران معموره عالم را
 ای مرغ قفس بخوش کامد بچمن غنچه
 شد غنچه گل و گل نیز بر دند بداما نها
 بربلب شوریده کی راه توان بستن هر چند بری بالا دیوار گلستانها
 در جان نقی صدخار بشکسته وزان^۲ گلزار
 پر کرده ز گل اغیار چون غنچه گریانها

(۳)

نور اخلاص تو پیداست ز پیشانی ما^۳
 پرتو مهری ازو بر دل نورانی ما
 کرد کار عجیب با شب ظلمانی ما^۴
 عقل بیچاره که میزد در دربانی ما
 سیلی از کوی خرابات بویرانی ما^۵
 خوش در آ در صفا ماصوفی و می نوش و بیر
 نبود دینه گریان نقی را سر خواب
 میل ساحل نکند کشتی طوفانی ما

(۴)

آب ریزند بروون صبحدم از خانه ما^۶ بس که ریزد هژه شب اشک بکاشانه ما

- ۱- در مط بچای سه بیت بعد این ایات آمده:
- شده تلخی جان کنند اذکام بروون، نامت
 از عشق تو می سوزد بربوی تو می نالد
 افسرده دلی کالود بیدرد کسی کو داد
 عشق تو بجان مشغول درد تو بدل پنهان
- تا شهد شهادت ریخت درمشرب ایمانها
 پروانه بمحفلها بلبل به گلستانها
 داغ تو بمرهمها درد تو بدرمانها
 چون روح بقالبها چون گنج بویرانها
 سرمانده نقی در پیش کاجزای وجود او
- ۲- در نسخه های مط م معج سپ: از آن ۳- در نسخه مط از این غزل جز این دو بیت بقیه
 ساقطا است ۴- در نسخه مط سپ معج م شستان جفا ۵- این بیت در نسخه سپ نیست
 ۶- این غزل در نسخه مط نیست

مرغ زیر ک^۱ دل من غمزه خوبان صیاد
از کجا با همه بیگانه‌وشی این همه شد
سوخت‌غیرت جگر عقل چوزد آتش‌عشق
از لبم تا بجگر سوخت‌چدمی بود کدریخت
از فروغ گهر گنج گرانمایه عشق
بسته تا عرش‌تق نور زویرانه ما
نقی این شمع تنک شعله عجب گر ببرد
هوں سوختن از خاطر پروانه ما

(۵)

زد رقم غیر بدل دوستی قاتل ما
پیش از آندم که پذیر در قم هستی عقل
عشق میزد رقم داغ جنون بر دل ما
تا فشنندند دراو تخم محبت سبز است
گل نمیدیده مهرست دل قابل ما
طایر کعبه عشقیم نگیرد یا رب
دامن عصمت تو مظلمه بسمل ما
چه فروغست خدارا که ز رخسار امشب
شمی افروخته کاش زده در محفل ما
نیست ما را نقی از موج اجل بیم که هست
عشق کشی و جهان بحر و فنا ساحل ما

(۶)

شبی که گرم بود با سگ تو صحبت ما فرشته راه نیابد به کنج خلوت ما
بروی ما ز درت گرد معصیت سهل است
فادای خاک رهت آبروی طاعت ما
برد اگر بفلک باد خاک تربت ما
غبار درد نشیند فرشته را بر^۵ دل
چنان شدیم که نتوان نهاد فرق اگر
به پیش صورت مجنون کشند صورت ما
بهیج وضع ز خوبان نمی‌شود راضی
که صد بلا خورد این طبع بی‌مروت ما^۶

-
- ۱- نسخه سپ مرک زیر ک ۲- در نسخه‌های میم سپ د مط من و دل ۳- این
غزل در نسخه مظ نیست ۴- این غزل در نسخه مظ نیست ۵- نسخه مع در
۶- این بیت در نسخه مع نیست

بقتل ما نکند یار سعی^۱ اگر داند که هست کشته شدن باعث فراغت ما
شدیم عاشق و رسو و رند و هرجائی
بغایتی که نقی میکند نصیحت ما

(۷)

^۲ بدرد دوست الهی صبور کن جانرا
بساز بردل من سرد مهر درمانرا^۳
بده بتیغ زبان من از دعا آبی
که تا زسر بکنم چشم داغ هجرانرا
نکرده بسلم ای همدمان^۴ چه وقت عزاست
دمی بهم بگذارید جان و جانانرا
تو تلخکامی من بین که می برد فلکم^۵
بشربت اجل از کام تلغی جانرا
منال بردرس از کثرت رقب فقی
به بلبلی نتوان داد یک گلستانرا

(۸)

^۶ کسی کودا فیض رو په کوی می فروشان را
دهد یار بقا خلد عیش درد نوشان را
^۷ بان سرو و صنوبرهای بستانی نمی مانند^۸
همانا از بیشت آورده اند این سبز پوشان را
غبار بی رواجی جنس کنعانی فروشان را
سمند حسن در بازار خوبی تاز، تا^۹ گیرد
بنان را از سکوت ماغلوی^{۱۰} عشق ظاهر شد
بکار آمد هم^{۱۱} آخر بی زبانیها خموشان را
کند طوفان نوح آشوب روز حشر^{۱۲} را فردا
در آن^{۱۳} غوغافقی گرسد هداین اشگ جوشان را

(۹)

^{۱۴} زقطان دل فزون شد حرص دل بردن جوانان را عجب جنگیست دیگر بر سر دل دلستانان را^{۱۵}
تو آن پر کار صیادی که ذوق دانه خالت^{۱۶} اسیر دام محنت ساخت قدسی آشیانان را

-
- | | | | |
|-------------------------|-------------------------|-----------------------------|---------------|
| ۱- مج سعی یار | ۲- این غزل در مط نیست | ۳- مج جانان را | ۴- مج دوستان |
| ۵- در نسخ د، سپ، م اشکم | ۶- این غزل در مط نیست | ۷- مج بدین د باین | |
| ۸- مج مانی | ۹- مج تاریا | ۱۰- چنین است در جمیع نسخ | ۱۱- مج در آخر |
| ۱۲- سپ روز حشر فردا | ۱۳- نسخه د این | ۱۴- این غزل در نسخه مط نیست | |
| ۱۵- نسخه مج دلستان را | ۱۶- در نسخه م خانه خالت | | |

کسی تیر ملامت را نخواهد شد نشان دیگر بدلها یک نفس گرسدنده‌ای بر و کمانزرا همان بربی زبانان جرم آبنویسند در محشر کند گلب بجنبش میل این شیرین زبانزرا عجب گنجی نقی مخفی است در ویرانه دلها که میل دلستانی میشود کشور ستانزرا

(۱۰)

عجب نبود اگر نشاخت ما را که عشق او زما^۴ پرداخت مارا نمی‌گنجیم در عالم که عشقش زما خالی ز خود پر ساخت^۵ مارا به بین بی اعتباریها که آنشوخ برغم غیر هم نتواخت مارا^۶ شدیم از لطف او بد خو من و دل تعافلهای او میساخت مارا^۷ چو رنجیدیم نزدیکی چه حاصل نمی‌باشد دور انداخت مارا نقی با آن همه^۸ غالب حریفی بکوی عشق برد و باخت مارا^۹

(۱۱)

در لطافت جان^{۱۰} کجا لعل لب جانان کجا هردو یک جنسند اما این کجا و آن کجا از سر شوریده سامان^{۱۱} سروسامان مجو^{۱۲} بی سروسامان کجا فکر^{۱۳} سروسامان کجا بر سبیل امتحان رفتم دو روزی از درش خویشن را آزمودم من کجا هجران کجا مأفزون از حد تک دل لبران پر گرم خو^{۱۴} ماقچو آب ایشان چو آتش ما کجا ایشان کجا

بهر جور یار میدارد نقی جان را عزیز ورنه فکر جان کجا اندیشه جانان کجا

(۱۲)

گذشت وقت جوانی و کامرانیها رسید نوبت پیری^{۱۵} و ناتوانیها

- ۱- در نسخه مع نمیخواهد نشان ۲- در نسخه مع دهد ۳- نسخه مع ننویسند
- ۴- در نسخه م زپا انداخت ۵- در نسخه د پرداخت ۶- در نسخه مط جز این دو بیت بقیه آییات ماقط شده است ۷- در نسخه مع چه ۸- مط نقی با این
- ۹- در نسخه مط دل ۱۰- در نسخه های م، د، سپ سامانان ۱۱- در نسخه های مط، سپ مجوی ۱۲- در نسخه مط قدر ۱۳- در نسخه مط تند خو ۱۴- در نسخه د پیری ناتوانیها

بساله است بر ابر دو روزه هجرت ازان شدیم پیر در آیام نوجوانها
بسهل دادن جان خوشدم که عاشق را دلیل سستی عهدست سخت جانها
اگرچه بسته ره کام عصمت لیکن نبسته است کسی راه بدگمانها
نقی تو دل بکسی ده که جان بها دهدش
چرا کسداد متعاعی تو در گرانها

(۱۲)

اگر کوتاه زبانم^۳ از بیان^۴ ناتوانیها دلیل ناتوانیها^۵ ما بس بی زبانیها
راشگمانهالت نخل ترشدن چه گل حاصل که برباغ تو ما را هست حق با غایبیها^۶
کشد یاد خصوصیات وصلت روزه هجرانم که در پیری بالای جان بود یاد جوانها
زدام صحبتم جست آنمه از بی منزلي یارب که افتاد آتشی در خانه بیخان و مانها
نقی گرد سر آن مهر بان^۷ گردم که می بارد

وضع مهر بانیها او نامهر بانها

(۱۳)

بر بوی تو جنبد چو نسیم هوش ما عارف شنود بوی بہشت از نفس ما
ما مجرم خوش نفعه خلوتگه انسیم حیف است در این بزم برآید نفس ما
ما بلبل گل در نظر^۸ لال زبانیم آویخته از گل بن حسرت نفس ما
ای خواجه سرنگ^۹ شکرتگ مپوشان خوش باش که از قند گریزد مگس ما^{۱۰}
بر حال دل آبله پایان ره عشق شد آبله از ناله زبان جرس ما^{۱۱}

از سوختن بال^{۱۲} ملک داشت نقی ننگ

آن شعله که افراخت^{۱۳} سرازمشت خس ما^{۱۴}

- ۱- در نسخه مط دوره ۲- در نسخه مط بهاش دهد ۳- نسخه د زبانیم
۴- در نسخه مط مع زبان ۵- در نسخه سپ ناتوانی ما ۶- این بیت در نسخه
مع نیست ۷- در نسخه مط نازنین مع بیمهر بان ۸- در نسخه های مط ، م در
نظر لال ۹- در نسخه های مع ، مط ، سپ ، سرشگ ۱۰- در نسخه مط این سومین
بیت است ۱۱- این بیت در نسخه د نیست ۱۲- در نسخه مط مال ۱۳- در
نسخه مط افراخت ۱۴- این بیت در نسخه مع نیست

(۱۵)

ازخون خطی نوشته بلوح مزار ما کایش^۱ سزاست هر که دهد دل بیار ما
 واقف شی^۲ که آتش هجران و دود دل^۳
 با روز ما چه میکند و روزگار ما^۴
 با آنکه گرد گلشن حست^۵ گرفته خار
 باقیست با گل تو همان خار خار ما
 پژمرده باع وریخته برگ و شکسته شاخ^۶ باید^۷ خزان که خنده زند بربهار ما^۸

وقت تغافل تو نقی بهر مصلحت
 دیدی چه کرد گریه بی اختیار ما

(۱۶)

بسته شیرازه خطت^۹ نسخه زیبائی را
 عشقت افکنده زهم دفتر دانائی را
 تاکنی^{۱۰} و عده بوسی زلب خویش وفا
 آری از ناز^{۱۱} بلب جان تقاضائی را
 وای بر جان خلائق اگر آرند بحشر عوض روز قیامت شب تنهائی را
 منم آن مرغ ملک^{۱۲} رتبه که بر خود بینم از قفس تنگ تر این گنبد مینائی را
 نقی آن ماه دگر بار سفر می‌بندد
 دل و دین بدقة کن صبر و شکیبائی را

(۱۷)

خنده آید عقل را برماء و بر تدبیر ما
 چون کند تدبیر ما در عشق بازی پیر ما
 تافت صددوز خبر ای جرم یک تقصیر ما^{۱۳}
 صد گنبد او زخی باید جزا، و^{۱۴} کز فراق
 ای خوش آندم کز در زندان بمیدان رو نهاد^{۱۵}
 گرچه کاری نیست اما بی گزندی نیست هم
 تیر پیکان کنده یعنی آه بی تأثیر ما

- ۱- در نسخه مع اینش ۲- در نسخه مع نه ۳- در نسخه سپ مع درد دل
- ۴- در نسخه مط بیت چهارم است ۵- مع خار ۶- در نسخه مط شاید
- ۷- در نسخه مط دومین بیت است ۸- در نسخه مط شیرازه تو ۹- در نسخه مط تاکند
- ۱۰- در نسخه مط آرد از ناله ۱۱- در نسخه مط فلك رتبه ۱۲- مع در
- ۱۳- نسخه سپ نجز اده کز فراق ۱۴- این بیت در نسخه های مع، مط نیست
- ۱۵- در نسخه مع نهند ۱۶- در نسخه مط دستی دگر مع دست دگر

حسن عالم سوز اورا عشق^۱ عالمگیر ما
کوش در تعمیر ملک دل که ماما ز آن توایم^۲
شکر کامد نیکته دان یار^۳ نقی فطرت بلند
گرچه کوتاه است از حسن بیان تقریر ما^۴

(۱۸)

کمتر شراب لطف^۵ که پر شد ایاغ ما
گر بوئی از بهار خطت آورد نسیم
خاک زمین ما همه ریحان وصل شد
ما از نوازش تو گذشتیم ناز کن^۶
نشاندی^۷ آتش دل عاشق بآب تیغ^۸
انگیز ابر دیده بسیاب می برد طوفان نوح بر در و بام دماغ ما^۹
کردی سفید چشم نقی را ز^{۱۰} انتظار
این بود پنهای که نهادی بداغ ما

(۱۹)

در آب و آتش و کس نگفت ماه مرا که گرید شد گره و بست راه آه مرا
گنه^{۱۱} اگر همه^{۱۲} عشقست و جور یار جزا درد زرشک ملک نامه گناه مرا
غلام آن نظر قایلم که در گردن فکنند طوق قیوں اولین نگاه مرا
بذره پروردی آفتاب خود نازم که برس رگل مردم زند گیاه مرا

- ۱- در نسخه مط، رفع زوال مع دفع گزند
- ۲- در نسخه مط عالم سوز او و عشق
- ۳- این بیت در نسخه مع نیست
- ۴- در نسخه مع یاری
- ۵- این بیت در نسخه
- ۶- در نسخه مط وصل
- ۷- در نسخه های سپ، نیم خزنده
- ۸- در نسخه سب داغ
- ۹- این دویست در نسخه های مع، مط نیست
- ۱۰- در نسخه مط فروغ
- ۱۱- این بیت در نسخه مع نیست
- ۱۲- در نسخه مع بنشانیدی
- ۱۳- در نسخه م با پیشمع
- ۱۴- در نسخه مط در
- ۱۵- در نسخه د گناه
- ۱۶- در نسخه مط غم

گواه غم دل صد پاره چون کنم که کند^۱ بجنیش مژه جرح^۲ صد گواه مرا
نقی بگرد دلت صف کشیده لشکر غم
خرابی نرسد ملک پادشاه مرا^۳

(۲۰)

کشد چو سوی چمن بی قیت ملال مرا
گزد چو مار سیه سایه نهال مرا
چنان رمیده دل از گلرخان لاله عذار
که آتشست گل و لاله در خیال مرا
بقتلم آهوی او گشته آنچنان شیرک
که گربدشت دوم خون خور دغزال مرا^۴
طعم بریده ز گلزار وصل، آن مرغم
زمان زمان زده در سینه آتشم بخيال^۵ مهی که ياد نياورده سال سال مرا
نقی ز مدرسه پا می کشم بر خصت تو
د گر نمانده سرو بزگ^۶ قیل وقال مرا

(۲۱)

ابروی تست کشانیده بهر باب مرا
چه گشايد ز در بسته^۷ محراب مرا
امشب از یاد تو دل قابل خوش واقعه است^۸
کاش می آمد و می برد دمی خواب مرا
من نیم قابل لطف تو مرا پاک بسوز
چوب خشکم، نه نهالم کدهی آب مرا
آب خضرم نکند فایده آن نخلم من
که در این با غ رسانند^۹ بخوناب مرا
تا گدازد تن و پیچم^{۱۰} بخود ریزم^{۱۱} اشک
چرخ چون رشته نم دیده دهد تاب^{۱۲} مرا
با کم از کشته شدن نیست نقی در ره عشق^{۱۳}

میکشد کشمکش خنجر قصاب مرا

- ۱- در نسخه مط کنند ۲- در نسخه مط حرج در نسخه سپ حرج ۳- این غزل در نسخه معج نیست ۴- این بیت در نسخه های مط، معج نیست ۵- در نسخه های محبان ۶- در نسخه مط نماند در نسخه های مط دگر نماند دگر برگ ... ۷- در نسخه مط چه کشانید در بسته ... ۸- در نسخه مط : امشب از یاد تو خوش واقعه داشت دلم ۹- در نسخه های م، سپ رسانند ۱۰- در نسخه مط حسم ۱۱- در نسخه مط بخود ریزد آب در نسخه مع بخود ریزد اشک ۱۲- در نسخه مط آب ۱۳- در نسخه مط نقی میترسم

(۴۲)

سلام داده^۱ اجل جانستان کمند ترا
 قیام کرده^۲ قیامت قد بلند ترا
 بخنده صبح جزا^۳ لعل نوشخد ترا
 هزار روح بهر تن رسداگر آرند
 نهاده اند بجان نرخ بوسه آن لبها
 چه وقت بود که ارزان کنند قند^۴ ترا^۵
 کسان ذ بیم تو بعد از وفات هم ننهند
 عالمتی بسر خاک دردمند ترا^۶
 مجردان چو بگردن نهند بند ترا^۷
 دهنده بوسه و بر سر نهند از تعظیم
 ممتاز بر سر خاکم که تشنه است مباد
 برد چو آب فرو ناگهان سمند ترا^۸

ز رشگ مردم چشم^۹ نقیست داغ که دید
 بدفع چشم بد آتش نشین سپند ترا

(۴۳)

قصد تاراج صبوری کرده مشتی خاک را
 گردش چشمی که در چرخ آورد افلاک را
 شحندر اخون دیزداول گر نه در زندان کند
 چشم خواب آلود او آن غمزه^{۱۰} بی بالکرا
 دادن صد جان چه شیرین است اگر روزی شود
 وصل آن چاک گریبان سینه^{۱۱} صد چاک را^{۱۲}
 نوح را ذاتش کنم تعلیم طوفان گردمی
 آستین بردارم از^{۱۳} ره اشک^{۱۴} آتشناک را
 زهد خشکی دارمومی خواهم از می ساغری
 تادر آن گرداب آتش دیز مریم این خاشاک را
 باده خواران هر گز این سنت نمیگرددندقوت
 رسم میبودی اگر مسوک کردن تاک^{۱۵} را

خون خود خوردم نقی روز شکارش تا مباد
 زین سر خونین^{۱۶} رسدا آلایشی فتراک را

-
- ۱- در نسخه مط، داد در نسخه سپ ده ۲- در نسخه مط کرد ۳- در نسخه مطلب
 ۴- در نسخه مع قدر ترا ۵- در نسخه های مط مع این بیت چهارم است
 ۶- در نسخه د بیت پنجم است ۷- این بیت در نسخه های مط مع نیست
 ۸- این بیت در نسخه مع نیست ۹- در نسخه های د، مط چشم ۱۰- مط او او غمزه
 ۱۱- مط گریبان صد چاک ۱۲- این بیت در مع نیست ۱۳- مع راه
 ۱۴- مط آه ۱۵- سپ ناکرا ۱۶- مط خونی

(۲۴)

تا پیش تو یاد آورد این^۱ خسته روانرا
 بستیم^۲ برانگشت صبا رشته جانرا
 از دیده سنگ^۳ آبدوان کرد چو برخاست^۴
 سروت که نشاند از حر کت آب روانرا^۵
 تا کرد بلند ابروی او^۶ دست و کمانرا^۷
 دل سوخت بیک آه زمین را و زمان را
 شرطست که در چشم کند تیره جهانرا
 گر^۸ سینه بالا برد این^۹ بار گران را^{۱۰}
 درد دل من صعب و نفس سوخته مشکل
 پیش تو نقی اینقدر از قصه دل دوش^{۱۱}
 دانست که می سوخت سخن^{۱۲} کام و زبانرا

(۲۵)

خيال چشم او در بند دارد جان محظوظ را
 بی پای غزالان بس بود زنجیر مجذون را
 زفرا هادوز مجنون تخت کوه و ملک هامون را^{۱۳}
 بزیر خاک خواهد آب بردن گنج قارون را
 چنین کردیده سرسیل^{۱۴} سرشکم در^{۱۵} زمین دارد
 در یغست اخت حسن تو ورنه قلزم اشکم
 چو کرد آن غمزه ام بسلم چه حاصل^{۱۶} خنده پنهان
 سرت گردم نمک کی میتواند بست این خون را
 مگر طبع همایون خسروی را دلپذیر افتاد
 بفکر تازه جان دادم نقی طرز همایون را^{۱۷}

(۲۶)

هست لطف و قهر^{۱۸} باعث غیرت^{۱۹} احباب را نیست^{۲۰} رشکی دیدن خورشید عالم تبارا

۱- مط آن ۲- مط بستم بسر ۳- مط ما ۴- مط برخواست
 ۵- در مط این سومین بیت است ۶- مط باز ۷- د- مع تو ۸- مط تیر و
 ۹- در مط بیت دوم است ۱۰- مع نشستی ۱۱- نسخه د کز ۱۲- مط آن
 ۱۳- این بیت در مع نیست ۱۴- مط قصه دوشین ۱۵- مط نفس
 ۱۶- مط جنون عشق ۱۷- د سپ ملک و هامون را ۱۸- نسخه د سیم
 ۱۹- مط بر ۲۰- مط چه حاجت ۲۱- این غزل در مع نیست
 ۲۲- مط لطف غیر ۲۳- مط خبرت ۲۴- م مط ، سپ مست

نازم آن قامت که چون آید بمسجد در نماز
 همچو ابرو در تحرک آورد محراب را^۱
 از خیالش میکند شبها نفس چون کسب^۲ نور
 غوطه در^۳ دریای پر تو میدهد مهتابرا
 در کدامین کوره آتش میدهند این آبرا
 هر کجا چون آهن تایده اشکم ریخت سوخت
 شد قوى از غمزه خونریز خواب آلود او
 نسبت مشهور باهم مرگرا و خوابرا
 نیست^۴ در قتل نقى با غمزه لازم زهر چشم^۵
 رسم نبود زهر دادن خنجر قصابرا

(۲۷)

پشت خم کرده ز بار کشش منت ما
 آفانی که بود چشم و چراغ ملکوت
 عمرها در لغت اهل سماوات لقب
 ما سروبرگ گل و خشت نداریم، کشیم
 کشت^۶ ملک و ملکوت^۷ آب نیشنده بخواب^۸
 چرخ اعلا که کشد غاشیه همت ما
 مژه برهم نزند در^۹ نگه حیرت ما
 داشت خورشید زمین روزنه خلوت ما^{۱۰}
 سر^{۱۱} چود رجیب، بود خلوت ما کسوت ما
 گر^{۱۲} دهد ابر کرم در خور ما قسمت ما
 هم ازان چشم که سر چشمه آلاش^{۱۳} اوست
 قطره کو که در و غوطه خورد ذلت^{۱۴} ما^{۱۵}
 هست غم دل هیچ^{۱۶} که از دولت عشق
 هست غم نعمت ما، عشق ولی نعمت ما^{۱۷}
 جان بیمار نقی را مکن آزار که نیست^{۱۸}
 بیشتر از نفسی سوخته در زحمت ما^{۱۹}

-
- ۱- مط آید چون
 - ۲- این بیت در معنی نیست
 - ۳- مط میدهد
 - ۴- مط گشت
 - ۵- نسخه د غوطه دریای
 - ۶- مط هست
 - ۷- مع چشم مست
 - ۸- مط از
 - ۹- مط رو بدر مع روزنه در
 - ۱۰- در مط آخرین بیت است
 - ۱۱- مع هر چه
 - ۱۲- نسخه د کشت و
 - ۱۳- مط ملکت
 - ۱۴- مط آب بدیند در خواب
 - ۱۵- در نسخه های دم مع سپ که دهد
 - ۱۶- مع آلا پس سپ آلا پس
 - ۱۷- مع خورد و لب مط خورد لذت
 - ۱۸- در نسخه د این بیت نیست و در مط بیت ششم است
 - ۱۹- مع، سپ هیچ کم
 - ۲۰- در مط بیت پنجم است
 - ۲۱- مع هست
 - ۲۲- این بیت در مط نیست

(۲۸)

داند که به ذخیره شد تدبیر کیمیا را
در چشم آب زمزمه خاک کلیسیا را^۱
باشد زمرد الماس در چشم اژدها را^۲
بر خاک این جسد ریزان روح کیمیارا^۳
گو کیمیای هستی قارون کند گدا را
کشته نشسته خواهد دیدار آشنا را
زركرد پر تو عشق خاک وجود ما را
آنان که کعبه دانند کوی صنم^۴ ریزنند
سرسبزیم نخواهد خورشید چرخ کجر و
ای ساقی حریفان در بوته خمارم
قلاش از دو کونیم^۵ در ملک نیستی شاه^۶
ما آشنای خویشمن در کوی خود مجاور

باشد نقی^۸ امیری در دست او اسیری
بارگتم الامارة یا ایهـ الاسارا^۹

(۲۹)

مگس آن نیست^۱ که زحمت ندهد حلوارا
 که کشد برس فرمان اجل طغرا را^۲
 نافه در زلف ز موبی سر پرسودا را^۳
 نقش پا صورت مجراب و بیوسد^۴ پا را
 قاف تا قاف اگر بیضه بود عنقا را
 خون بغربال رود دیده خون^۵ پالارا^۶
 خیل دل جمع شند آن لب شکر خارا
 جان بقربان^۷ خم ابروی مردم کش تو
 دل^۸ سیه کافر پیریست ذچین کرد سفید
 سوی مسجد^۹ قدمی نه که بر اهت^{۱۰} گیرد
 همه سیمرغ و فای تو بیر آرد سراز آن^{۱۱}
 یارب آن^{۱۲} خرم غم پاک نشد، چندز دل

- ۱- م صمم ۲- این بیت در مط نیست ۳- این بیت در د نیست ۴- م آب
 ۵- مط توپیارا ۶- م کونم ۷- مط هستی شاه و مونسخه د شاد ۸- مطب باشی
 نقی ۹- این غزل درمیج نیست ۱۰- مط مکن آنس ۱۱- مط بفرمان
 ۱۲- مط ... برس فرمان تو طفراها را ۱۳- این بیت درمیج و د نیست
 ۱۴- درم ازاین مصراج «نافه در زلف تو» آمده و بقیه ساقط شده است و در سب مصراج چنین
 است: نامه در زلف تو سر پرسودارا ۱۵- مط بستان ۱۶- مط ذراحت
 ۱۷- سب تپوشد ۱۸- در مط بیت هفتمن است ۱۹- مط ازاو ۲۰- د و سپ این
 ۲۱- مط غم فرسادا ۲۲- این بیت درمیج نیست و در مط ماقبل آخر است و نیز در
 نسخه د بیت هفتم و در نسخه سب بیت هشتم است

موی در نامه بود رسم خدا را قاصد
درشکن در شکنش این تن^۱ غم فرسارا^۲
چرخ بریاد کمن قرکش تر کی^۳ فکند
همه شب تا سحر از چشم ترم جوزا را^۴
از دلم ابر غمی خیزد^۵ و دارد سر آن که بیک چشم زدن غوطه دهد^۶ دریارا^۷
هست هر نقطه تو داغ دل خورشیدی^۸
خوانده^۹ صد بار نقی صفحه سر تا پا را

(۳۰)

فلک سوزد بصد داغ زمان^{۱۰} آزرده جانی را
دل ناشاد^{۱۱} من در راست بازار زیان کاری^{۱۲}
دربنست از سکان بل از همایان^{۱۳} سوختن اولی^{۱۴}
بنعمت‌های غم پروردۀ مغز استخوانی را
خيال روی او از شاهراه چشم من هردم^{۱۵}
بمصر دل روان سازد ز یوسف کاروانی را
هنوز ازعجه؛ آتشکاری پشت کمانی را^{۱۶}
توان بستن بخواب مرگ چشم پاسبانی را^{۱۷}
که بر شاخ گل خود گرمساز داستانی^{۱۸} را^{۱۹}
و گرنه^{۲۰} میتوانم سوخت از آهی جهانی را^{۲۱}
محبت آتشی بی دود دان ورنه چه دل باشد که نتواند بر افکنند بدو دی^{۲۲} دودمانی را^{۲۳}
^{۱۴} سخن در سنگ و آهن میرود گر مصلحت باشد

نقی سهلست گرمی در دلی آتش زبانی را^{۲۵}

-
- ۱- مط دل -۲- در نسخه د بیت ششم و در نسخه سپ بیت هفتم است -۳- مط، د کمرتر کشت ای مه -۴- این بیت در مج نیست در نسخه د بیت پنجم و در نسخه سپ بیت ششم است -۵- مط خاست طوفان غمی از دل و -۶- مط غوطه بود -۷- در نسخه د بیت هشتم و در سپ بیت نهم است -۸- مط هست هر نقطه اذان داغ دل صد خوبه شید -۹- د، سپ خواند -۱۰- مط نهان مع زبان د زیان سپ رمان -۱۱- مط، د ناساز -۱۲- مط زیان کاران -۱۳- مع از خریداری -۱۴- این چهار بیت در مج نیست -۱۵- مط بلکه از همایان سپ بل کن همایون -۱۶- این چهار بیت در نسخه د نیست -۱۷- مط بود در، سپ بود بر عرضق -۱۸- مط باس -۱۹- م د سپ مع بندند و بگذارند -۲۰- م در آن -۲۱- مط مع آشیانی را -۲۲- مع اگر نه -۲۳- مع باهی -۲۴- این بیت در مط نیست -۲۵- در نسخه های سپ م مط جای دو مصراع این بیت با هم عوض شده است

(۳۱)

بی ویرانی چشم فرست ای گریه^۱ دریا را
 که دارم بی جمال^۲ دوست دشمن چشم بینارا
 پرازسودا سری شد پوست پوش^۳ از عشق آن گیسو
 بین برپای مشک از زلف او زنجیر سودارا
 ره عشقت پیایان کی رسانم من که پذرفتم
 بمhra بی^۴ پی صد ساله طاعت نقش هر پارا
 زندروح القدس دست تغابن چون مگس برس
 که این^۵ شکر لبان دام مگس^۶ کردند حلوارا^۷
 سبق گویان^۸ درس عشق را استادشدم چنون
 هنوز اندر سبق ناخوانده درس روی لیلی را^۹
 مثنی^{۱۰} شد زیوسف نر گشش را کحل بینائی
 هنوز از خواب اول^{۱۱} چشم پر حسرت زلیخارا
 نگاه محشر انگیزش فروزد آتش و ترسم
 که آه من در آرد از در امروز فردا ر^{۱۲}
 بندای^{۱۳} شهر و کو^{۱۴} آین ویرانی که اشک من^{۱۵}
 بسیر کوچه و بازار^{۱۶} خواهد برد دریا را
 جنون از تنگی شهرت گریان چاک خواهد^{۱۷} زد
 نقی از دست نگذاری^{۱۸} عبیث دامان صحرارا^{۱۹}

(۳۲)

ای گشته گم بدور رخت نام آفتاب
 وز غیرت تو رعشه بر^{۲۰} اندام آفتاب
 سلطان پرغور جمالت بیزم حسن
 مستانه پشت پا زده بر جام آفتاب
 ای بی فروغ حسن بتان در زمان تو
 چون شعله^{۲۱} چراغ در ایام آفتاب^{۲۲}
 مرغان قدس آمده حسن ترا بدام
 آنجا که ذره آمده در دام آفتاب^{۲۳}
 از غیرت جمال تو ای آفتاب حسن
 گردیده تیغ موی براندام آفتاب^{۲۴}
 آورده گرد^{۲۵} بام و درت جان و دل هجوم
 همچون ستاره گرد در و بام آفتاب^{۲۶}

-
- | | | |
|--------------------------|--|---------------------------|
| ۱- د سپ م مج دیده | ۲- م سپ مج جمالت | ۳- مط پوست پوش عشق |
| ۴- این سه بیت در مج نیست | ۵- مط آن | ۶- مط کمین |
| ۷- مط خوانان | ۸- درم مصراع چنین است : « هنوز اندر سبق خوانی نخست درس لیلی را » و در سپ و د | ۹- مط اگرچه شد |
| ۱۰- سپ خواب ال | ۱۱- م، مط، د، این | ۱۲- د سپ شهر گو |
| ۱۳- مط چشم من | ۱۴- م کوچه بازار | ۱۵- مط مج خواهم |
| ۱۶- مط مگذاری | ۱۷- مج دریارا | ۱۸- د، در |
| ۱۹- مط پرتو | ۲۰- این بیت در مج بیت چهارم است | ۲۱- این بیت در مج |
| ۲۲- در مط بیت چهارم است | ۲۳- سپ گردو با | ۲۴- این دو بیت در مج نیست |

تا نیمروز پنجه وری بارخت کند گرمست در گریز د گرگام آفتاب^{۲۴}

باریدن^۱ سرشک نقی پیش روی تو

چون رینش ستاره بهنگام آفتاب

(۳۳)

چار عصر شد بکام عاشق محنت^۲ طلب

در حریر شوق آتش، آب در غربال صبر

باد در دست تمنا، خاک بر فرق طلب^۳

آن رطب از بس طربناک آمد و طاقت گداز

گوییا بر روی طاق^۴ دل دویدست از طرب^۵

شاهد لعل قدح مستور و مست شوق را

چشم برلام دوزلف تاک و برعین عنب^۶

شد لبا لب ساغر عمر نقی در بزم عیش^۷

جان من لب^۸ بر لب او نه که جان آمد^۹ بلب^{۱۰}

(۳۴)

مرهئی بر مرهئی بند نکردیم امشب

خوابرا با مژه پیوند نکردیم امشب

بخیالی ز تو خورسند^{۱۱} نکردیم امشب

زهر را چاشنی از قند نکردیم امشب

شد فراموش خیال لبت از تلخی هجر

بس که بیگانگیت شد سبب گریه تلخ

آشنا لب بشکر خند^{۱۲} نکردیم امشب

هر جگر پاره که آهم ببوا برد^{۱۳} بسوخت

نخل بندی بگلی چند نکردیم امشب

بخیال خط شوخ همدان ما^{۱۴} و نقی

سیر ذر سبزه الوند نکردیم امشب^{۱۵}

۱- سپ مع بادیدن ۲- سپ محبت ۳- در مط بیت سوم است ۴- مط

طاقت ۵- در مط بیت دوم است ۶- در مط مصراع چنین است: دوزلف و تاک

عنی در عنب ۷- مط غیر ۸- مط جان بر ۹- مط که آمد جان به لب

۱۰- این غزل در مع، د نیست ۱۱- مط خرسند ۱۲- سپ م بشکر خنده

۱۳- سپ برد و ۱۴- م باد ۱۵- این غزل ذرعی و د نیست

(۳۵)

خوش‌نوایی مرغ فارغال در تحریر داشت
لیک آه و ناله مرغ قفس تأثیر داشت
هرزه گردی بود مجنون، در بیان هوس
همچومن دیوانه‌ای^۱ کی عشق در زنجیر داشت
کوه می کندن روزی^۲ از پی تدبیر وصل
یاد آن دوران^۳ که عاشق^۴ قوت تدبیر داشت
لب نشست از شیر و دلها^۵ را بشیرینی^۶ بسوخت
دایه این طفل پنداری شکر در شیر داشت
غمزه‌اش از دل نقی امشب خطا میشد مگر^۷
صید دیگر چشم حسرت^۸ در پی این تیر داشت

(۳۶)

پابز نجیر جنون چون من کسی محکم نداشت
سیر گاهی همچو هامون داشت مجنون غم نداشت^۹
با وجود عقل ما را عالمی غم سخت بود
داشت یک عالم جنون مجنون غم عالم نداشت^{۱۰}
تا بمراگ من سیه پوشید آن مه کس ندید زنده‌ای کو^{۱۱} ذوق مرگ از شوق^{۱۲} این ماتم نداشت
بیستون درد را بود این تن چون بیستون^{۱۳} تیشه خارا شکاف و بازوی محکم نداشت^{۱۴}
وه که آزار دل ما بی تلافی ماند و بس در دیاران داشت درمان، داغ مامرهم نداشت
ناقه محمل نشین من رهی هم گم نکرد
داشت مجنون طالعی، متنگین نقی آنهم نداشت

(۳۷)

از سر کویش با آسانی گذشتن مشکل است
ای رفیق آهسته‌تر کاینچا^{۱۵} مرآپادر گلست
بسیوش خاکستر است آتش پرست گلخنی^{۱۶} بلبل عاشق بیاد گل ز خارش منزلست

- ۱- مج دیوانه ۲- مج، و، د، وقی سپ باران ۳- مط روزی ۴- در معج
- ۵- سب لبهای ۶- مط، مع، سب، زشیرینی ۷- در نسخ د، و، مط این مصراع بصورت زیر است. میشد امشب غمزه‌اش در دل خطا گوئی نقی، و در نسخه د، بجای گوئی «گویا» آمده و نیز در حاشیه سخه م مصراع بصورت آخر افزوده شده است ۸- سب حیرت ۹- مط، ما ۱۰- در معج بیت چهارم است
- ۱۱- مط کر، مج، کز ۱۲- مج، سوق ۱۳- سب موستون ۱۴- افزوده از مط این بیت در، م در حاشیه آمده است و نیز در معج بیت دوم و در سب بیت پنجم است و در نسخه د، وجود ندارد و ظاهرًا الحاقی است ۱۵- مط کانچا ۱۶- این بیت در نسخه های د، مط، و مج، نیست

دستوپایی میتوان زدیندا گر بر دست و پاست
 ریخت در پیمانه ام عشقش مئی کز بوی آن^۱
 مرغ را سوز و فغان از صاحب با غست و بزم^۲
 زاضطرابو صل، خون شدل پس از غوغای هجر
 مردمان ریزند خون از دیده در قتل نقی
 چشم حسرت خود هنوز اورا بدست قاتل است^۳

(۳۸)

این گدای زر و سیم است گدای دگر است
 دل باین تنگی و این طرفه که دروی هر روز
 قدم عشق نه از وصل حرم می خواهی^۴
 در ره خانه گل^۵ رنج مغیلان بنهد^۶
 نفکند^۷ زلزله در طور^۸ نقی هر پر تو
 کوه سوزنده تجلی ، ز لقای^۹ دگر است^{۱۰}

(۳۹)

بیداد تو کم حوصلگانرا چه عذابیست
 در پنجه^{۱۱} مژگان سیاه تو دل من
 آنرا که بنظاره معشوق حربیص است^{۱۲}

- ۱- در مط پس از این بیت بیت زیرآمده است :
- من قدم بیرون نمی یارم نهاد از کوی دوست دوستان معذور داریدم که پایم در گلت
- ۲- مط او ۳- د مدھوش خرد ۴- در مط این بیت ماقبل آخر است
- ۵- مط و نوم مج و بس ۶- در مط مج این بیت نیست ۷- مط دیده حسرت
- هنوز اورا بدست قاتل است ۸- مط نمی ۹- سپ طرح و ۱۰- مط میخواهم
- ۱۱- مط دل ۱۲- مط نتهند ۱۳- م سپ مط بفکند ۱۴- مط کوه
- ۱۵- م سپ که لقای ۱۶- این غزل در مجمع نیست ۱۷- مط در غنچه
- ۱۸- م مط د حربیص است ۱۹- این بیت در د نیست

گویند چه کردی که چنین برس کین است
 با او چه توان کرد غرض ناز و عتابیست
 گه رشته تسبیحی و گه تار ربا بیست
 نه شیخ و نه رند که سر رشته عقلم
 آباد زجور است و خراب از عدم جور^۲
 این مملکت عشق عجب ملک خراب است^۳
 در عشق نقی جز در وحدت نگشایند^۴
 آن دفتر عقلست^۵ که در روی همه^۶ بابیست^۷

(۴۰)

مئی در کاسه جز خون دلم نیست بغير از گریه نقل محفلم^۸ نیست
 گرہ شد در دل من مشکلی آه که غیر از گریه حل مشکلم نیست^۹
 بغرقاب غم زآنگونه نومید که در دل^{۱۰} آرزوی ساحلم نیست
 نشد مقبول مقبولان خدا را^{۱۱} قبولی در دل ناقابام نیست
 ز عهد نادرست سست عهدی^{۱۲} درستی یک سر مو در دلم نیست
 نقی افسوس کز تخم محبت
 بجز اشک ندامت حاصلم نیست

(۴۱)

چندان دلم زپرسش چشم تو شاد نیست دانم^{۱۳} که بر تواضع مست اعتماد نیست
 ناقابلست حسن ترا خال عارضی مقبول نیست بنده که او^{۱۴} خانه زاد نیست
 بختم بنزیر دامن حرمان چراغ عیش^{۱۵} آن شب کند^{۱۶} نهفته که آسیب باد نیست

- ۱- مط آثار وجود است خراب از عدم جود ۲- نسخه م عدم جود ۳- در مط
- بیت دوم است ۴- مط از ۵- مط نگشاید ۶- م سپ عقلیست
- ۷- مط با بست ۸- این غزل در معج نیست ۹- مط مع حل مشکلم
- ۱۰- این بیت در مط مع نیست ۱۱- مط وی ۱۲- در نسخه های د مط و مع همانا
- ۱۳- مط عهد آن ۱۴- مط داند ۱۵- مط آن ۱۶- مط عشق
- ۱۷- سپ نهفته کند

ناکامیم نگر که^۱ ز بعد زمان هجر شادم که ذوق روز وصالم بیاد نیست
 چشم نقی سفید شد از انتظار تو^۲
 جز عکس خال^۳ روی تو بروی سواد نیست^۴

(۴۲)

وقت گذشتن اینکه رخش بی قاب^۵ نیست
 قسمی ز دلبریست حیا و حجاب نیست
 در قتل ما میچ سر و بر متاب زلف^۶
 ما راضیم حاجت این پیچ و تاب نیست
 دلدار تن مشرب و اغیار بی ادب^۷
 کارم بکام میشود آخر شتاب نیست
 شور حساب حشر نیاورده در حساب^۸
 بازیچه‌ای که چشم ترا^۹ در حساب نیست^{۱۰}
 او را هوای ناز و من خاکسار را آتش بعجان و در جنگر صبر آب نیست
 گه دل نهی بر^{۱۱} آتش و گه خون خوری نقی
 خونست این نه باده، دلست این کباب نیست^{۱۲}

(۴۳)

هندوی تو ما را بیلا^{۱۳} سیه انداخت
 چندانکه مرا از نظر پادشه انداخت
 آن مه زشکستی که بطرف کله انداخت
 در گردن صیدی که کمندن گه انداخت^{۱۴}
 گر بود ملک از فلک آورد بزیرش
 کی خشم تو در حوصله طاقت من بود
 امید کرمهای توام در گنه انداخت^{۱۵}
 ره دزد زند آه که زد راه نقی را
 آن شاه که در کشور دل شاهره انداخت

- سپ نگرز - درم سپ د مصراع چنین است: چشم نقی سفید شد از انتظار و هشت
- مع انتظار و نیست - مع حال - درم سپ مع د مصراع چنین است:
- روشن خیال خال تو در وی سواد نیست - مط حجاب - مط میچ و سر زلف
- بر متاب - در سپ بیت چهارم است - در سپ بیت سوم است - مط
- ناورده شور حشر بیاز بیچ در حساب - مط چشم ترور - این بیت در نسخه
- د نیست - مط در - این غزل دفعه نیست - این غزل در مع
- نیست - د بیلا^{۱۶} - این دو بیت در مط نیست

(۴۴)

اینست این که در جگر الماس پاره ریخت
اینست این که خون دلم در کناره ریخت
اینست این که روز ز چشم سtarه ریخت^۲
بی تایم زیکدگر اسباب چاره ریخت
اول کسی، که بر جگر الماس پاره ریخت
پر گاله های خون دلش از کناره ریخت
فریاد ازان نگاه که در کار غیر کرد
آه این چه زهر^۳ بود که چشمت بکار کرد
کز دیده نقی جگر پاره پاره ریخت^۴

(۴۵)

خاست^۵ از بهر شفاعت فته و زنهار خواست
سبحمدورانداخت مشیخ از برهمن زنار خواست
بر گناهی^۶ کزملایک بانگ استغفار خواست^۷
الحدیاران که باز این ابر^۸ آتشبار خواست^۹
بر در دولت سرای دل غم او^{۱۰} بار خواست
آنچنان گفتم که فراداز در دیوار خواست^{۱۱}
گوئیا آن ماه شهر آشوب می آید نقی^{۱۲}
بر سرده رو که شوری از سر بازار خواست^{۱۳}

-
- ۱- و ز مط از ۲- در مط این بیت نیست ۳- مط طبیب ۴- مظ در
۵- مط رمز ۶- این غزل در مرج نیست ۷- در همه نسخها صورت «خواست»
با او او آمده است ۸- مط تازه ۹- افزوده اذ نسخ مط و د ۱۰- مط ترکتازی
۱۱- مط آه ۱۲- مط این ۱۳- مط دولت سرای او غم دل
۱۴- این بیت در مط نیست ۱۵- این چهار ردیف در همه نسخها چنین است و املای
صحیح «خاست» (بی او او مدوله) است ۱۶- این غزل در مرج نیست

(۴۶)

مختلف دانی چرا خارو گل از گلن ار خاست^۱ از گل معشوق گل، وز خالک عاشق خار خاست^۲
 نیک نبود از بدان نیکی، چوازنیکان بدی گل برای راحت و خار از پی آزار خاست^۳
 نکته بسی اختیاریهای قایل^۴ شرح کرد برس میدان انا الحق کز ستون دار خاست^۵
 شد ز تیر غم مرا سوراخ سوراخ استخوان زان چونی از بند بندم نالهای زار خاست
 کفر زلف او بدل‌های مسلمانان نقی
 کرد بیدادی که فریاد از دل زnar خاست^۶

(۴۷)

امروز دگر در ته خاطر المی هست در سینه نهانم خله^۷ خار غمی هست
 بermen بستم دیدگی ای غیر مزن طعن صدبار به از لطف، بتان راستمی هست
 زود از سر بالین مرو ای شمع، که ما را در سینه هنوز آتش و در دیده نمی هست^۸
 برما خط بطلان مکش ای شیخ، که ما را گرهیچ دگرنیست، امید کرمی هست^۹
 سه لست نقی عشق مجازی که در این دیر
 هر برهمنی را که توبینی صنمی هست

(۴۸)

حاصل سودای این بازار دایم^{۱۰} سود نیست سرمیچ از خط او، هیچ آتشی بی دود نیست
 یار ما را حسن صوتی^{۱۱} گر نباشد^{۱۲} گو مباش حسن یوسف هیچ کس از نعمه داود نیست
 در دعشقست اینکه با جان دارد آمیزش طبیب رنج خود ضایع ممکن این درد را بهبود نیست
 ۱- مط م د و سپ خواست ۲- در مط مصراع اول این بیت نیست و دومین مصراع
 با اولین مصراع بیت سوم این غزل بصورت یک بیت آمده است ۳- م قابل مط قاتل
 ۴- این غزل در مرج نیست ۵- نسخه مط خلش ۶- در نسخه های م د سپ کاتبان
 از مجموع این دو بیت یک بیت ساخته اند بدین ترتیب که مصراع نخست بیت اول را با مصراع
 دوم از بیت دوم ترکیب کرده اند بدین صورت (زود از سر بالین مرو ای شمع که ما را گرهیچ
 دگر نیست امید کرمی هست) و در بقیه نسخه بتر ترتیب بالاست ۷- د دانم ۸- مط
 مصراع چنین است : یار ما را اگر نباشد حسن و خوبی گو مباش

هر گرا می بینم از خوبان توئی مقصود من پیش من غیر از تو در عالم کسی موجود نیست
 معنی حرفست مطلب اهل معنی را نقی
 صورت خال و خط از مطلوب شان مقصود نیست^۱

(۴۹)

صد فته کرد چشمت، دیگر مفتني چیست
 زلف سیاه خود را، یکره بگو^۲ که آخر
 آبی بغیر و گوئی، از کرده ها^۳ مگو هیج
 با مدعی به^۴ نیکی مارا بمدعی^۵ گیر
 با دشمنان شدی دوست بادوست^۶ دشمنی چیست
 گر خفیه^۷ با رقیان، تن درنداده^۸ جانان هنگام بحث از ایشان چندین فروتنی چیست
 روشن دلی^۹ نقی، باز خوردی مگر خدنگی
 گر روزنی ندارد این خانه، روشنی چیست^{۱۰}

(۵۰)

سرشت تخم محبت زخاک پاک منست
 گیاه^{۱۱} مهر و وفا رسته زآب و خاک منست
 رود زتر بت من دود^{۱۲} اگر برون، چه عجب
 دلی^{۱۳} چو شعله آتش درون خاک^{۱۴} منست
 تو پا کدامن و من پا کباز و پاک نظر
 گواه دامن پاک تو عشق پاک منست^{۱۵}
 برای عبرت^{۱۶} اهل هوس، بجور مرا بکش، که مصلحت وقت در هلاک منست^{۱۷}
 زجد بهای هوس و که ذیل عصمت تو دریده تر زگریسان چاک چاک منست
 نقی ترا به که دیده است همزبان که بتو
 زبان درازتر از آه شعله ناک منست^{۱۸}

- ۱- این غزل درمچ نیست
- ۲- مط نگر
- ۳- مط این
- ۴- م سپ، د، کردها
- ۵- مط نگویم
- ۶- د، نه
- ۷- مط د و سپ ما را تو مدعی
- ۸- نسخه د
- ۹- مط خفته
- ۱۰- سپ م دنداد
- ۱۱- م سپ د دل
- ۱۲- این غزل درمچ نیست
- ۱۳- مج گبای
- ۱۴- د سپ ولی
- ۱۵- مج خال
- ۱۶- در مط مج د بیت چهارم است
- ۱۷- م مج مط غیرت
- ۱۸- در مط د مج
- ۱۹- این بیت درمچ نیست

(۵۱)

شوحی که ملک دلبری^۱ او را مسلمست رعنا قلندریست که سلطان عالمست
 در گوش آن سمنبر سیمین عذار در گوئی معلق از گل تر عقد شبنم است
 خندید زیر لب که : «ارادت مقدمست»^۲
 باور نمیکند که ملک نیست آدم است
 محروم از آن حریم که درویش محروم است^۳
 ما و نقی دو طالب حرمان مطالیم^۴
 فرخنده طالبی که بمطلوب محروم است^۵

(۵۲)

سر رفت و از تو^۶ کار دل ما بسر نرفت
 دل رفت و آرزوی تو از دل بدر نرفت
 قربان آن لمب که جواب سوال بوس^۷
 صد تلخ گفت و مهر^۸ زتنگ شکر نرفت
 دستی که سالها بطلب زد در دعا^۹
 یکشب بکام خویش ترا^{۱۰} در کمر نرفت^{۱۱}
 ارباب زهد نیز چو ما باده ها^{۱۲} زندن
 اما سخن ز مجلس ایشان بدر نرفت^{۱۳}
 بیچارگیست لازمه کار عاشقی
 بیچاره آنکه از پی کار دگر نرفت
 جائی نرفت^{۱۴} از پی آن غمزه زن نقی
 پای دلی که برس صد نیشتر نرفت^{۱۵}

(۵۳)

جور را وقتی جفا را حدی و اندازه ایست
 ایتقدارها جور بیش از آشنای^{۱۶} تازه ایست
 در خطش جمعیت حسن و صفائ دلبریست
 خطسیز اوراق حسنیش را عجب شیرازه ایست

۱- مط شوخ آن ملک که دلبری ۲- در مط ماقبل آخرست ۳- سپ ناکس
 ۴- مظ رخ ۵- در مط این بیت نیست ۶- این غزل در مع نیست
 ۷- این بیت در نسخه د نیست ۸- مط و د بی تو سپ کار درد دل ما ۹- مط که
 جواب و سوال دوش ۱۰- د گفت مهر ۱۱- مط بشغف برده بر دعا
 ۱۲- مط مرا ۱۳- در مط بیت چهارم است ۱۴- م سپ د بادها ۱۵- سپ
 برفت، در مط بیت سوم است ۱۶- مط برفت ۱۷- این غزل در مع نیست
 ۱۸- مط و د پیش آشنایی

چون کنم آوازه جانسوزی عشقش نهان
کانکه آتش زدرا این خرم من بلند آوازه ایست
سر دیئی فهمید^۱ باز از غیر و گرم لطف اوست
باعث این باده پیمائی دگر خمیازه ایست

چون نقی کس عاشق دیوانه ئی هر گزندید
قصه فرهاد و مجنون می شنو آوازه ایست^۲

(۵۴)

من اگر کشتم بهتر از این روزی نیست
سوذ آن خنده پس از غمزه^۳ گرم دل چه عجب
شده اسباب و صالت همگی جمع و کنون^۴
هیچ شایسته تر از طالع فیروزی نیست^۵
جاله علم نظر هجر نداند از وصل
زانکه پیش نظر کور شب و روزی نیست^۶
دل تنگ تو نقی تیره تر از شب روزیست
که در او روزنی از داغ دل افروزی نیست^۷

(۵۵)

چندان بخود افتاده که پرواای منش نیست
اما بچگر سوزی داغ که نش نیست^۸
پیداست که دیگر گلی اند چمنش نیست^۹
کوتاب که پر^{۱۰} گردد از آن سیمبر آغوش
عشق است سرا^{۱۱} پای وجود نقی امروز
جز عشق کسی والی ملک بدنش نیست^{۱۲}

-
- ۱- مط و د فهمیده
 - ۲- مط دیوانه دا
 - ۳- این غزل درمچ نیست
 - ۴- مط
 - گریه
 - ۵- مط جمع اکنون
 - ۶- در مط بیت چهارم است
 - ۷- در مط بیت
 - سوم است
 - ۸- این غزل درمچ نیست
 - ۹- در مط و مج بیت سوم است
 - ۱۰- درمچ مصراع بدینصورت است: باهر خس و خاری سروکاریست نهانی و در سب نهالی
 - ۱۱- در مط و مج بیت دوم است
 - ۱۲- مط ، مج بر
 - ۱۳- مط امامی
 - ۱۴- این بیت درمچ نیست

(۵۶)

بر ما در قبول دعا در نبسته است
 بستند اگر^۱ دری در دیگر نبسته است
 گردون در دریچه خاور نبسته است^۲
 کس تار عنکبوت بر اخگر نبسته است
 نشسته بر سمندی و خنجر نبسته است^۳
 بادام گل نکرده و شکر نبسته است
 بر باغبان باع کسی در نبسته است^۴
 طومار غصه^۵ تو نقی مرغ چون کشد^۶؟
 کس دفتری بیال کبوتر نبسته است

(۵۷)

خوش آنکه برو فای بتان از جهان گذشت
 زین بوستان برای دل دوستان گذشت
 یاران چوسرو و گلین^۷ و من چون گیای^۸ خشک
 غافل که کی بهار شد و چون^۹ خزان گذشت^{۱۰}
 نازم به آن سپاهی سر کش که از غرور
 با خسر و سیاه عنان بر عنان گذشت^{۱۱}
 انداخت سایه بر سرم امشب مهی که من
 پنداشتم مگر سرم از آسمان گذشت^{۱۲}
 گفتی : چسان گذشت شب غم ندیده^{۱۳}
 هر گز چنان^{۱۴} شو که بگوییم چنان^{۱۵} گذشت^{۱۶}
 بگشای تو کش از کمر اکنون که صیدرا^{۱۷}
 تیر کر شمه آمد و از استخوان گذشت^{۱۸}
 رحمی بحال خویش نقی کاین شکاریان
 وقتی کنند رحم که تیر از کمان گذشت^{۱۹}

- ۱- مط شها ۲- مط اگر دری دیگر نبسته ۳- در مط این بیت ماقبل آخر است
 ۴- مج بند ۵- مط گر هنوز ۶- این بیت در مج نیست ۷- د مط دلی
 ۸- در مج این بیت چهارم است ۹- مج قصه ۱۰- خون برد ۱۱- م سپ د
 سرو گلین ۱۲- مط گیاه ۱۳- مط کی ۱۴- در مط این بیت پنجم است
 ۱۵- مط بیت ششم است ۱۶- مط بیت دوم است ۱۷- مط چنین ۱۸- مط
 چسان ۱۹- مط بیت سوم ۲۰- مط چهارمین بیت ۲۱- این غزل در
 مج نیست

(۵۸)

ز آه دوش من، امروزش آستان گرم است
 که بسته تیغ^۱ و بخونریز پاسبان گرم است
 مراد خویش بگو تا برآورم بدوا
 کنون که از ته دل تا سر زبان گرم است^۲
 بهل حال خودم ای طبیب ظاهر بین
 تو پوست بینی^۳ و مغزم دراستخوان گرم است
 ز هجر^۴ صبح چو اختر سفید شد چشم
 بخواب مرگ مگر چشم آسمان^۵ گرم است
 مگر که بر دل پر آتش^۶ نقی زده ئی
 که شعله وار ترا^۷ تیغ خونشان گرم است

(۵۹)

نداده شاخ محبت ثمر هنوز کجاست
 گلی نکردهم این نخل تر هنوز کجاست
 نهال عشق نمی می کشد ز دل حالا
 نبرده ریشه فرو در جگر هنوز کجاست
 پسی نزول نیفکنده است شجنه شوق
 ز دل متاع صبوری بدر هنوز کجاست
 شراب شوق جگرسوز بر لبست هنوز
 بدل نداده خبر بیخبر هنوز کجاست^۸
 شبیست هجر که صبح قیامتش سحر است
 نرفته پاسی^۹ ازین شب سحر هنوز کجاست
 نقی ز لشکر غم بر در دلت یز کیست^{۱۰}*
 نکرده ملک تو زیر و زبر هنوز کجاست^{۱۱}

(۶۰)

د گرمیان من^{۱۲} او چه محبت است که نیست
 محبت است که هست و کدورت است که نیست
 بیزم عیش من امروز هر چه خواهی هست
 همین سرود غم و آه حسرت است که نیست
 رقیب را زدر خویش رانده^{۱۳} رفت او
 دریغ^{۱۴} و درد کموقوف غیرت است^{۱۵} که نیست

- ۱- سپ تیغ بخونریز
- ۲- در مط بیت چهارم است
- ۳- دینی مفرم
- ۴- مج بهجر
- ۵- مط پاسبان
- ۶- مط دل آتش نقی
- ۷- م شملوار تیغ
- ۸- این بیت در نسخه د نیست
- ۹- مط پای
- ۱۰- مط بر در دلست هنوز نسخه
- ۱۱- این غزل در مجمع نیست
- ۱۲- ... یز کست سپ بر ددم یز کیست
- *- محافظان لشکر و مقدمه لشکر که آنرا قراول نیز گویند
- ۱۳- مط راندو
- ۱۴- دریغ درد
- ۱۵- مط عرت است

غئیمتس است بدل درد عشق ای یاران درد دل ما غئیمتس است که نیست
 میان یار و دهانش علاج درد دلنده^۱
 بلی دو چیز نقی را ضرورت است که نیست^۲

(۶۱)

فراز مسند خاک استراحت است که نیست
 مشقتس است^۳ که هست و فراغتس است^۴ که نیست
 میان مردم عالم مروت است که نیست
 نفاق و کینه و بعض و حسد فراوا ناست
 که در برابر خدمت رعایت از مردم
 طمع مدار بخدمت رعایت است که نیست
 برای بخشش کاهی نهند منت کوه
 دراین زمانه سخاوت غئیمتس است که نیست
 نقی چه همت^۵ از این قوم سفله می طلبی
 طلب نمودن چیزی چه حاجت است که نیست^۶

(۶۲)

در بزم غیرت^۷ این همه ساز و ترانه چیست
 از ما که در میانه نهایم این کرانه چیست
 بد خوی من بر ابرش آتش عنان چو برق
 الماس ریختن ذسر تازیانه چیست
 گر زخم کهنه دلم از دیده سر نکرد^۸
 این خون تازه بردر و دیوار خانه چیست
 غافل شد از خال^۹ رخت دل هجتب مدار
 بلبل ز ذوق گل نشناشد که دانه چیست
 گر سر کشد زینجه غم دل، مرنج از او
 بليل ز دوق گل نشناشد که دانه چیست^{۱۰}
 ژولیده موی مست چه داند که شانه^{۱۱} چیست^{۱۲}
 آید زپوست رقص کنان استخوان برون
 چون^{۱۳} در کمان در آیی و گوئی نشانه چیست^{۱۴}
 قطع امید خود کن و برج خنده زن
 ای دل چنین زبون شدنت از زمانه چیست
 گر هست نیسقی نقی این بیخودی چراست
عاشق اگر شئ غزل عاشقانه چیست

-
- ۱- مط میان یارو علاج دهانه در دلنده
 - ۲- این غزل در مج نیست
 - ۳- مط گذورت است
 - ۴- مط محبت است
 - ۵- نسخه د منت
 - ۶- این غزل در مج نیست
 - ۷- مط غیر این
 - ۸- مط کند
 - ۹- مط د سپ حال
 - ۱۰- مط د سپ دانه
 - ۱۱- این بیت د نسخه د نیست
 - ۱۲- مج - چو در کمان دراری
 - ۱۳- در مط این بیت ماقبل آخر است

(۶۳)

مرغ قدسیم و عشق دانه ماست لب بام غم آشیانه ماست
روح محضیم و دل وطن داریم جان پاکیم^۱ و خاک خانه ماست
در سرکفر و در دل اسلام شر و شور می مغانه ماست^۲
با همه مفلسی و درویشی
گرچه ژولیده مو گدایانیم^۳
طبع ما توسن^۴ و خرد خامیست^۵
از دم عشق چون برافروزیم^۶
شرکهای^۷ دود مشعل فکر
ورقکهای پر ز آتش^۸ سحر
زیرکان را دماغ تر دارد
تریکهای^۹ که در ترانه ماست^{۱۰}

(۶۴)

آشوب را حیات زنخل جوان تست
جان در تن بلا زقد دلستان تست
شماد تر که رسته^{۱۱} بر اطراف لاله زار
در خاک و خون نشسته سرو روان تست
آن سبزه که زیب گل ارغوان^{۱۲} تست^{۱۳}
آش بود ز چشمۀ خورشید و جوی خضر^{۱۴}
نارد فرو به^{۱۵} سبزه جنت زنا^{۱۶} زیر
آن نازین سمند که در زیر ران تست^{۱۷}

۱- این غزل در نسخه مط جزو غزلیات نیامده و قسمتی است از هیک ترکیب بند که در بخش
قصاید آمده است ۲- این دو بیت در مط نیست ۳- مج باکنم ۴- این دو بیت
در مط نیست ۵- در مط بیت سوم است ۶- مج مالوس ۷- مط خامی
۸- مج برآفرانیم ۹- مج مرکها ۱۰- مط اخگر ۱۱- مج ترکها مط
تارکیها م سپ د تریکهای ۱۲- در مط این دو بیت نیز در آخر غزل آمده است :

شاه را سر بر آستان داریم آسمان گرچه آستانه ماست
(بند) آنکه گر از فلك بتاب رود رنگ از روی آفتاب رود
۱۳- مط شمشاد نیز رسته ۱۴- مط آش زند پچشمۀ خورشید چون خضر
۱۵- م سپ د گل و ارغوان ۱۶- در مط بیت ششم است ۱۷- مط نسبزه
۱۸- مط بناز ۱۹- در مط بیت هفتم است

جای نوشتن عمل استاد فته را
بر گوشہ بلند هلالی^۱ کمند تست^۲
آب حیات تلغخ بود در مذاق دل
کاین خون گرفته تشنۀ آب سنان تست
همچون زمین تشنۀ که باران رسد باو در دل فرو رود سخنی کز زبان تست
دور از ددت نهاد نقی سر بکوه و دشت^۳
خوش آن سری که سجدۀ گهش آستان تست^۴

(۶۵)

چشم غزال، بندۀ چشم سیاه تست
در دزدیده دیدنش سگ پنهان نگاه تست
سنبل که زرخربیدۀ زلف سیاه تست
در قبضه تصرف جادو نگاه تست^۵
در عرض کبیریا بدرد پوست برفلک آن آفتاب حسن که زیر کلاه تست
خونم بخور^۶ که بخشش^۷ جاوید آمد تست
تیری ز دل گشای نقی راست کاین سحر^۸
دلایی آسمان هدف تیر آه تست^۹

(۶۶)

چندان غم تو داشت که از خود خبر نداشت
طوفان نوح مایه یک چشم تر نداشت
از بیم غمزۀ تو سر از خواب برنداشت
در بزم دی^{۱۰} که مرغ هوس بود تیز پر دل در غمت خبر ز خود^{۱۱} ای سیمبر^{۱۲} نداشت
آنها که اشک ما مدد از خون دل گرفت
صد صبح محشر آمد و یک خفتۀ^{۱۳} لحد
شاهین غمزۀ تو مگر بال و پر نداشت

- ۱- مط هلال ۲- در مط بیت سوم است ۳- مط در آرزو نهاد نقی سر بکوی دوست
- ۴- این غزل در مجمع نیست ۵- در نسخه د مصراع چنین است : چون در توکار گرشود
- افسون که جان سحر ۶- این بیت در مط نیست ۷- مط مخور ۸- سپه شرب
- ۹- مط مشتری ۱۰- مط سخن ۱۱- این غزل در مجمع نیست ۱۲- مط
- ز خود خبر ۱۳- مط بیخبر ۱۴- مط خانه ۱۵- م دوی

دل بود گرم سوختن عالمی نقی زان خوی گرم رخصت آه سحر نداشت^۱
 شد هجر بی وصال نصیب نقی کسی
 جز این سیاه بخت ، شب بی سحر نداشت^۲

(۶۷)

تا دل آن زاف تابدار گرفت بیقراری براو قرار گرفت
 تا گل^۳ او زخط گرفت غبار بلبلان را دل^۴ از بهار گرفت
 با غبانا^۵ مگر نمیدانی که گلستان تمام خار گرفت
 چشم مخمور پر نگاهش را سخت خمیازه خمار گرفت
 تن باین بیقراری از پس مرگ در دل گور چون قرار گرفت؟
 دل پر اضطراب را یا رب چون لحد تنگ^۶ در کنار گرفت
 یار نامهر بان گزید نقی
 بعد عمری که رفت و یار^۷ گرفت

(۶۸)

کام^۸ فرماست هوش عشق بلا انگیزست
 شاهد این، مثل^۹ کوهکن و پرویز است
 که خمار آورد آن باده که^{۱۰} درد آمیز است^{۱۱}
 چه تو ان کرد که ناز تو نیاز انگیز است^{۱۲}
 مگر این کوئی تو خاکش همه یوسف خیز است^{۱۳}
 ای طبیب همه^{۱۴}، بیمار تو کم پر هیز است^{۱۵}
 سر گرانی بمن از باده نوشین جانا^{۱۶}

- ۱- این بیت در مط، مج نیست
- ۲- این بیت در نسخه د نیست
- ۳- مج - دل
- ۴- م بلبلان اول
- ۵- مط با غبانی
- ۶- مط کم
- ۷- مج سنگ
- ۸- مج
- ۹- رفت یار
- ۱۰- نسخه م مثل مج سخنم
- ۱۱- مط دود
- ۱۲- در مط بیت هفتم است
- ۱۳- این بیت در مج نیست و در مط بیت نهم است
- ۱۴- در مط و مج بیت سوم است
- ۱۵- سب که او م که آن
- ۱۶- مط این همه
- ۱۷- این بیت در مج نیست و در مط بیت چهارم است
- ۱۸- افزوده از مط در سایر نسخ نیست

شب که شد از تف هجران تو می پنداری^۱
 از لم تا بگلو گشته^۲ سیاه از تف دل
 گریه رد^۳ کرد و آن چشم که برداهن من خونشان بود^۴ کنون بر دلم آتش ریزاست^۵
 گرم عشق است نقی چشم زدن حاجت نیست
 مزن این دامن بیهوده ، که آتش تیز است

(۶۹)

کن خار خار آن^۶ جگر با غبان بسوخت
 پنداشتم که نه طبق آسمان بسوخت
 بوسم بر آن در از تف دل آستان بسوخت^۷
 با آنکه آه بندی زندان^۸ صبر بود
 ذوق نگاه دمدم مغز جان بسوخت
 دیش^۹ ندانمش که گرمی مضمون زبان بسوخت^{۱۰}
 در آرزوی وصل سگ او^{۱۱} نقی ، بم رگ
 تن در نداده غیرت عشق^{۱۲} استخوان بسوخت

(۷۰)

که سراپای وجودم زغمش گریانست
 بدر آورده سر از روزن چشم^{۱۳} جانست
 پا کشان دل نگران منظر فرمانست
 هردم از دیده مل سیل غمی انگیزد

نه عرق بر تنم از سوز تب^{۱۴} هجرانست
 نیست این خط شعاعی که بنظاره او^{۱۵}
 بس که خوکرده بغم جان ندوذود^{۱۶} بلب^{۱۷}
 در زندان....

- ۱- مطمی پندارم
- ۲- مط گشت
- ۳- در مط و مج بیت پنجم است
- ۴- مط رو
- ۵- سپ گشت
- ۶- مط مع سپ بیز
- ۷- مط د مع او
- ۸- مط با آنکه بندی
- ۹- این بیت در مج نیست
- ۱۰- مج ، دیش
- ۱۱- در مج
- ۱۲- مط کو
- ۱۳- مط تن در نداد و گرمی
- ۱۴- مط
- ۱۵- مط د مع تاب تب
- ۱۶- مج آن
- ۱۷- مج حسم سپ چشم
- ۱۸- مط بدود سپ ندوذ روز
- ۱۹- مج زود لب
- ۲۰- مط دو صد

تا بخود ذره^۱ بزم تو کشد از روزن آفتاب^۲ رسن انداخته در ایوانست^۳
 نشکفده گر دهیش^۴ نکتہ خان پنداری
 نیست در سینه^۵ تھی غنچه^۶ دل پیکانست

(۷۱)

بالای چشم مست تو ابرو گشاده است یا چرخ بال برس آهو گشاده است
 سوی سگان کوی تو تا زین قفس پرد
 قربان غمزه تو که تا می کنی نگاه
 از شعله زاده است مگر دل که روز مرگ
 دوش بسر دویده^۷ و گیسو گشاده است
 خورشید من چو صبح دوم^۸ رو گشاده است^۹
 کو نوح و کو سفینه که مژگان من نقی
 طوفان خونی^{۱۰} از بن هرمو گشاده است^{۱۱}

(۷۲)

چشم تو روح در بدن ناز^{۱۲} کرده است
 ناقوس را بهمدمی آواز کرده است^{۱۳}
 سجاده عبادت اعجاز کترده است
 در تنگنای دل مژه تا باز کرده است
 دل گریه های آبله پرداز کرده است
 این بار^{۱۴} چشم او^{۱۵} غلط انداز کرده است^{۱۶}
 برهم نهاده تا مژه و باز کرده است
 هرجا بلند کرده فغان دل بدیر^{۱۷} عشق
 در پیش سحر غمزه خود چشم نمست را
 از چار سو خلانده خیالش هزار نیش
 از دیده امن باش که در خدمت خیال
 جان در نیافت لذت دل آه کاین نگاه^{۱۸}

- | | | | |
|-----------------------|------------------------|----------------------------|---------------|
| ۱- سپ ذره | ۲- م آفتاب | ۳- این بیت درمچ او مط نیست | ۴- دم دهیش |
| سپ د میس | ۵- مع غنچه | ۶- مع شینه | ۷- مط شست |
| ۹- مط فتحست | ۱۰- د دویم | ۱۱- درمط بیت سوم است | ۱۲- قطب گریه |
| م خوبی | ۱۳- این غزل درمچ نیست | ۱۴- مط باز | ۱۵- مط دلپدیر |
| ۱۶- درمط بیت هفتم است | ۱۷- مط لذت آمکمین نگاه | ۱۸- مط آن باز | |
| ۱۹- سپ چشم من | ۲۰- درمط آخرین بیت است | | |

تا بر کشید تیغ چو خورشید سوی او^۱
ذرّات هستیم همه پرواز کرده است
جان درنوشت دفتر عشق و هنوز دل در مشق آن نگاه کز^۲ آغاز کرده است

آه این چه آتشست که نالان دل نقی
دب الدار نفمه این ساز کرده است^۳

(۷۳)

شانه بر گرد گلت گرد عیبر از مو ریخت
نه غبارست که خط بر طرف آن رو ریخت
هر ومه برس غربال فلک یکسو ریخت
حسن می بیخت قضا از پی تر کیب تو ماند
چشم و ابروی تودیدند وزبیماری^۴ ورشگ
چشم پرمایه اش از حرص کند دامن پهن
زیر هر عشه که از جنبش آن ابرو ریخت
نیست نقش سم آهو که بهامون^۵ مجnoon دل چاکی بهوس در قدم آهو ریخت

داد برباد فسون ساحر چشمش هر چند
آتش سحر نقی از قلم جادو ریخت^۶

(۷۴)

بر پر مرغ بہشتی دوزخی کس در نه بست
مرغ آن کو نامه سوز دلم بر پر نه بست^۷
بست اگریک در بزوی من در دیگر نه بست
خورد دل اذ گمزه اش زخمی که بود^۸ از تن در یغ
بسکه بالیدم نمی گنجم بمحشر ، کآن پسر
غمزه آن چشم و آنگه منع دل از اضطراب
خون من تاریخت دیگر بر میان خنجر نه بست
مرغ بسمل را بجز صیاد من کس پر نه بست
صید لاغر بود کان صیاد بی رحم از غرور
کشت و دور افکند و مر کبداندو سیدی^۹ بر نه بست
یک^{۱۰} کفن از دادخواهان جزا^{۱۱} خونین نشد
چشم ما تا سیل خون در عرصه ممحشر نه بست

- ۱- مط روی او ۲- مط که ۳- این بیت در مط نیست ۴- این غزل در مط
نیست ۵- مط و د دیدند وزبیماری رشک ۶- نسخه د ، بوادی ۷- این
غزل در مط نیست ۸- مط در پن ۹- مط کرد ۱۰- مط اورا بر نبست ،
در سپ «بر نه بست» از آخر مصراع افتاده است ۱۱- مط آن ۱۲- مط غمت

ناله قانون دل را این همه سوز از کجاست عشق اگرا بریشم این ساز بر اخگر نه بست
 خاک برس، آب در چشم آتش اندر دل نقی
 کس چنین طرفیکه من بستم زخوان بر^۱ نه بست^۲

(۷۵)

صبر در عشق بتان^۳ آتش بدل سردادنست
 بی محا با خویش را برقلب آن مژ گان زدن^۴
 چون زدی خنجر^۵ دمی سرده که گردم گردو
 خنده برسوز دل شوریده ام وقت عتاب
 گردش چشمی که تا^۶ پیرانه سر گردم جوان
 پنجه را^۷ از آتش سوزنده^۸ بستر دادنست^۹
 در شب هجران نقی را تکیه دل برشکیب
 پنجه را^{۱۰} از آتش سوزنده^{۱۱} بستر دادنست^{۱۲}

(۷۶)

گفتم غم دل ، زبان جان^{۱۳} سوخت از گفتن آتشم زبان سوخت
 رفتم که کنم رشوق تحریر قلم قلم بنان^{۱۴} سوخت
 گفتم که بیان کنم غم دل از گرمی^{۱۵} معنیم بیان سوخت
 دل دوش ز گرمی تب عشق پنداشت زمین و آسمان سوخت
 چون شمع هم استخوان مدد کرد تا مفرم من اندر استخوان سوخت
 با درد و غم تو جان و دل ساخت^{۱۶} صبرم که نساخت در میان سوخت
 با صبر دمی نمی توان ساخت با شوق همیشه می توان سوخت

-
- سپ ور ۲- این غزل درمچ نیست ۳- م نهان ۴- مط مزن
 - مط تیغم ۵- مط در ۶- مط در ۷- مط در ۸- مط پنجه از آتش ۹- مط دل باز
 - ۱۰- این غزل درمچ نیست ۱۱- مط زبان و جان ۱۲- مط زبان
 - ۱۳- مط از گفتن ۱۴- م سپ سوخت مج جان من ساخت

صدقت بسمندری رساند پروانه^۱ نه رامت رفت از آن سوخت^۲
 دی خورد فقی ز ساغر عشق^۳
 آبی که چو آتشش دهان^۴ سوخت

(۷۷)

در این مرض که توبینی چه جای پرهیز است
 فراق درد و دوا مرگ و صبر پرهیز است
 ممکن مریز که این خون محبت آمیز است^۵
 که ذوق عشق نه کار مذاق پرویز است
 نقی پیاله لب ریز می کشد زآن می
 که ظرف نه فلك از جرعهایش لبریز است^۶

مریض عشقم و مرگ نگاه خونریز است
 دوای درد به پرهیز می کنند چرا^۷
 بخاک خون دل ای دیده از چه میریزی
 به تلخکامی فرهاد این طمع می داد^۸

(۷۸)

غافل مشو که تیر قضا بر تو پر کش است
 تندي ممکن که تو سن ایام سرکش است
 دست امل دراز ، که ماری^۹ همتش لمنت
 یعنی سمند عمر تو فعلش در آتش است^{۱۰}
 در قطع نخل سرکش باع حیات تو
 چون ازه دوسر نفس اندر کشا کش است

از خود ببر که نفس تو دیوی پریوش است
 آهسته رو که وقت سرازیر گریه^{۱۱} است
 بر پیسه ریسمان شب و روز پر^{۱۲} ممکن
 هرمه^{۱۳} نمایدت فلك اندر شفق هلال
 در قطع نخل سرکش باع حیات تو

- ۱- در مط مصراج چنین است: پروانه از آتشت از آن سوخت... ۲- این بیت در مج
 نیست ۳- مط دل معن غم ۴- مع زبان ۵- مط و دمی کنند و مرا
 ۶- مط محبت انگیز نسخه د: محنت آمیز ۷- د ، مط میدار ۸- این غزل در
 مج^{۱۴} نیست ۹- مط بیت چنین است:
 غافل مشو که تیر جفا بر تو پر کش است
 اینمشو که تیر تو دیو پریوش است
 ۱۰- مط کرده ۱۱- سپ بر ۱۲- مط مار ۱۳- مط دمی نمایدت
 ۱۴- در مط بیت ماقبل آخرست

از انقلاب روز و شب و گردش نجوم معلوم میشود که فلك هم مشوش است
 از کاسه سپهر درین مطبخ بلا
 صد ساله تلخ و شور نقی را نمک چش^{*} است^۱

(۷۹)

وزلب هر حلقه‌ای صد خنده بر زنار داشت
 جذب مغناطیس دل در آهن پر گاز داشت
 گوئی امشب کاروان اشک آتش بار داشت
 مرغ آتش خوار بود و شعله در منقار داشت
 بخت بر خوردار منصور از درخت دار داشت
 بود صد در بسته تاین خانه یک دیوار داشت
 بود پترهیز از زرع وز توبه استغفار داشت^۲
 دل کمی دانست از گل دی کمی کفتش بیاغ گرد سر دلها و گلها برس دستار داشت
 دی بخونریز نقی از نر گس آن گل نگه^۳
 دیر می آهد مگر از غمزه در پا خار داشت^۴

(۸۰)

بقر بان سرت گردم مبارکباد قربانت^۵
 که آمدخون قربان گشتگان تازان یکرانت
 که سر بر میز ند هر روز عیدی از گریبانت
 بده^۶ بین باد عشرت خالکغم اینجا^۷ که میر وید

- ۱- مط در ۲- این غزل در مج نیست *- نمک چش بمعنی نمک چشیدن، غیاث
- ۳- سپ حلقة ۴- مط از ۵- مط غیرت سوختم ۶- مظ و د آتشخواره
- ۷- مط شد ۸- افزوده از مط ۹- مط می گردد ۱۰- مط برس و دستار
- ۱۱- مط نکته ۱۲- این غزل در مج نیست ۱۳- سپ میدانگاه قربانت
- ۱۴- سپ فرمانات ۱۵- مط جفا دست و پا دانند . . . ۱۶- مط مده
- ۱۷- مط آنجا ۱۸- مط سرو گل

خنای تازه دارد غنچه گو تا پنجه بگشاید گل دولت صباح عید شادی از گلستان
الهی باشدت صد سال و هر روزش بود عیدی
دراو صدقون نقی گاهی دعا گو گه شاخوان

(۸۱)

Shirin Tabi^۵ aziyadلبش دوش چنان ریخت
 گفتی که بگو قصه دل آه چه گویم
 تب آمد و در پیکر من دوزخی افروخت^۶
 شب نیست، که از آتش تب چشم تر من^۷
 زنهر که در صد گوش پر هیز
 در صفحه غمنامه خطی^۸ گشت بنام
 ز آن^۹ گرمی گفتار نقی صومعه سوز است
 کاشکده دل همه در طی بیان ریخت^{۱۰}

(۸۲)

دل سوخته^{۱۱} است و عشق بدستور آتش است
 کی حفظ^{۱۲} حال سوخته مقدور^{۱۳} آتش است
 بر دوش شمع رایت منصور^{۱۴} آتش است^{۱۵}
 در عشق سوختن دل من^{۱۶} تو تیا کند
 از شعله های شوق^{۱۷} فرو مرده^{۱۸} در درون^{۱۹} آتش است

۱- مط حیای ۲- مط ، د ، سپ : در ۳- مط روزت ۴- این غزل در
 مع نیست ۵- مط بتی ۶- مط شب آمد و بشکر من آتشی افروخت
 ۷- مط ... تب خسته دل من ۸- در مط مقابل آخر است ۹- سپ سوزش
 ۱۰- این بیت در مط نیست ۱۱- مط غمی ۱۲- مط ذاعجاز ۱۳- مط
 نمیان ۱۴- مط زین ۱۵- این غزل در مع نیست *- سوشن : براده که
 انسوهان فرو زید و براده آهن والماں و مس وغیره. غیاث ۱۶- مط دل سوخته است عشق
 و بدستور... ۱۷- مط ضبط ۱۸- مج منظور ۱۹- مج بر ۲۰- مج
 پادشاه ۲۱- این بیت در مط نیست ۲۲- مط از ۲۳- مط ما
 ۲۴- مط و مج پروانه که ۲۵- مط عشق ۲۶- مج مرد ۲۷- مج در ضمیر

آتش شود بسر فی عشق از نسیم صبح
 کاین سر چوا خگریست که مخمور آتشست^۱
 آتش زند بخانه زنبور طفل و دل^۲
 ز آن طفل شون خانه زنبور آتشست^۳
 در هجر و^۴ وصل هردو بدستور سوزدم^۵ عشق تو آتشی نه بدستور آتشست^۶
 از نغمهای^۷ گرم زد آتش بدل مگر مضراب عشق بر رگ^۸ طنبور^۹* آتشست*
 شد پاک سوز شعله اول نقی بعشق^{۱۰}
 خود حالا مقدمه زور^{۱۱} آتشست^{۱۲}

(۸۳)

تن من از جنون خم همچو نونست^{۱۳} دراو دل نقطه نون جنونست
 دل دیوانه با این ساده لوحی فسون عاشقی را ذوفنونست
 چه سود از رشک^{۱۴} بیحاصل که ما را
 بروност آب و آتش در درونست

(۸۴)

چه^{۱۵} واقعdest که نازت تعافل انگیز است
 گناه چیست که تیغ عتاب خونریز است
 به بزم وصل تو نو میدیم به مرتبه ایست
 که حرف خواهش من نیز حسرت آمیزاست
 مده نهال دلم را زجوی حسرت آب
 که در ریاض محبت هنوز نوخیز است
 هجوم غیرت خواهد^{۱۶} گان شیرین بین
 که تلخکامی فرهاد رشک پر ویز است
 به مرگ محتصر آمد علاج استغنا^{۱۷}؟ مرا گمان که مگر صبر و چاره پرهیز است

- ۱- این بیت در معنی نیست
- ۲- مط طفل دل
- ۳- این بیت در معنی نیست و در مط
- صراع کاین سر چو اخگریست که مخمور آتشست بجای این صراع تکرار شده
- ۴- مج در عشق وصل
- ۵- مج سوردم
- ۶- در مط مضراب عشق بر رگ طنبور
- آتشست بجای این صرع آمده
- ۷- مج : نمای
- ۸- مج - لب
- ۹- مط
- ومج زعشق # - طنبور: ساز معروف و این معرب تونبره است که لفت هندیست... غیاث
- # - این بیت در مط نیست
- ۱۰- مط شور مج سور
- ۱۱- این غزل در نسخه د
- نیست
- ۱۲- افزوده از نسخه سپ
- ۱۳- چنین است و ظاهر آداشک
- ۱۴- افزوده
- از مط - این غزل در سایر نسخه‌ها نیست

لبت زشوری بختم برای تلغی عمر به زخم خنجر بی لطفیت نمکریز است
چه سر کشی زکمند تو کرده است نقی
که باز تیغ تعافل بقتل او تیز است

(۸۵)

بسترم^۱ خاک و خشت پالین است بی تو بالین و بسترم این است
در دلم صبر داروی تلغی است در تنم عشق جان شیرین است
ناله هرچند کارگر باشد چه کند با دلی که سنگین است
روز اول چو دیدمش گفتم آنکه روزم سیه کند این است
دور از آن آستان نمی‌دانم
که سرم در کدام بالین است

(۸۶)

از رخت رنگ طراوت ز گلستان رفتاست وزلت آب رخ چشمۀ حیوان رفته است
ز آن به یک موی برآویخته اسلام امروز
کز چلپایی^{*} خط درونق ایمان رفته است
تا به حدی بر دشمن شده ام خوار و زبون
که دل آزادیم از خاطر دوران رفته است
طی صحرای قیامت کند از نیم قدم هر که گامی دو سه در وادی حرمان رفته است
شب هجران چو سر زلف تو آشته چراست
مگر آن زلف به خواب شب هجران رفته است

۱- افروده انعط در نسخه‌های م و سپ این چند بیت چزو قصیده‌ئی است طولانی که در مدخل
امیرزاده اعظم محمد صالح میرزا ترکمان سروده است و مذووح در زمان سرایش این شعر
۲- ساله بوده است چنانکه گوید :

شمس آفاق میرزا صالح
آنکه او هست ذبدة الامرا
عقل عاشر یمکتبش طفلی است
که سپهرش غلام دیرین است
انکه او عمدۀ السلاطین است
سال عمر شاگرد چه عشرين است

۲- افروده انعط - این غزل در سایر نسخه‌ها نیست
*- چوب چهار گوش پسوردت داری که نصاری حضرت عیسی علیه السلام را بزعم خود بر آن
دار کشیده بودند صلیب مغرب همین چلپایست . غیاث

(۸۷)

که هست شدی بسیار بسلام باعث
ب حکم آنکه بود قتل را حکم باعث
ستمگری که نمیخواهدش^۱ ستم باعث
براین خمیدگی^۲ آن^۳ زلف خم بخم باعث
که برخراibi این خانه هست نم باعث^۴
چه آفتی تو که^۵ هم مانع و هم باعث
وصال یکده شد برهزاد غم باعث
دیت^۶ بمحکمه عشق نیست برقاتل
فغان که صد سبب از بهر کشتم دارد
نه پیریم^۷ سبب قامت دوتاست که هست
خوش است چشم مرا تاب آفتاب رخت
یغمزه قتل من انگیزی و بخنده حیات
رخت نهفته بخون نقی نویسد خط
نوشتنی که نباشد برآن قلم باعث^۸

(۸۸)

مژدهای خسته^۹ هجران که اثر کرد علاج
مردم^{۱۰} دیده بخوناب جگر کرد علاج
که تب گرم چنان^{۱۱} را بهشکر کرد علاج
بست دل بار عدم رست^{۱۲} زیماری دل
چون نشد صبر میسر بهسفر کرد علاج^{۱۳}
وصل را اشک^{۱۴} شب و آه^{۱۵} سحر کرد علاج
مرض هجر که آب خضرش بود مضر
سوز دل برد بیک خنده ، طبیبی نازم^{۱۶}
بست دل باز عدم رست^{۱۷} زیماری دل
نقی آن رنج که عاجز شدش از چاره مسیح
شوخ چشمی بیک انداز^{۱۸} نظر کرد علاج

- ۱- این غزل در مط نیست
- ۲- خون بها
- ۳- مج بر قنم
- ۴- مج خمندگی زلف
- ۵- سپ این
- ۶- این دو بیت در مط نیست
- ۷- مج
- ۸- مط آه مج اشک و شب
- ۹- مط اشک
- ۱۰- مج این خجسته
- ۱۱- مط مضر هجر مج مرض بحر
- ۱۲- مج مرده
- ۱۳- مط و مج نارم
- ۱۴- مط چنین مج چنان
- ۱۵- م دست
- ۱۶- این بیت در مج نیست
- #- بمعنی آوای ذلپذیر و بمعنی قیاس و قصد و حمله کردن و قدرت و مقدار و مرتبا و حال ... غیاث

(۸۹)

خوشادلی که خراب است از شراب فرح
 چومفلسی که کند هر زمان حساب فرح^۱
 در این کتاب نیاورده اند باب فرح
 نه صبر تنگدی دارم و نه^۲ تاب فرح
 درون غمکده^۳ تیره^۴ آفتاب فرح
 شکفتهد و^۵ تری ای مست ناز از گل صبح
 نقی زحال تو آن ماه کی شود آگاه
 تو گرم خواب^۶ غم و اوست مست^۷ خواب فرح

(۹۰)

دیده کشتی مردمان دیده کشتی بان نوح
 ساز^۸ کشتی کاش می بود و سروسامان نوح
 رود دریا گفت و دریا می شود طوفان نوح^۹
 رفته ازیاد کسان غلطان میان خاک و خون اشک ما چون طفل طوفان^{۱۰} زاده دوران^{۱۱} نوح
 در خراب عالم ار^{۱۲} فرماندهی اشک نقی
 کار طوفان می کند با قوم نافرمان نوح^{۱۳}

(۹۱)

رخت که بر ملک و حور راه زد گستاخ طپانچه بر رخ خورشید و ماه زد گستاخ

-
- | | | |
|------------------------|---|------------------------|
| ۱- مج بر | ۲- مط ... که کند دل بروزگار فرح | ۳- مج دارم بتاب فرح |
| ۴- مج کجاست طالع کافتم | ۵- مط و مج دیده | ۶- مط شکسته نادرتی هست |
| بادار ... | ۷- این بیت در مج نیست و در مط بیت سوم است | ۸- مج خواب و |
| غم اوست | ۹- مج گرم | ۱۰- مط نوح و آب و |
| بیت در مط نیست | ۱۱- مطسار | ۱۲- این |
| ۱۳- مط نوحان | ۱۴- مط در طوفان | ۱۵- مط از |
| ۱۶- این غزل در مج نیست | | |

غمبار خاطری از قتل^۱ عاشقان دارد
بروی تیغ تو یارب که آه زد گستاخ
فکند آتش خشم تو پیچ و تاب در او
چو تکیه بر سمت^۲ آن سیاه زد گستاخ
رسید در قرق^۳ مرغزار دل عشقت
قرق^{*} شکست^۴ و در او بارگاه زد گستاخ
رسید و یک تنه بر قلبگاه زد گستاخ^۵
نکرده راست صفصیر دل هنوز که شوق^۶
غورو بین^۷ که گل^۸ از دست پادشاه سپاه
کشید^۹ و خنده زنان بر کلاه^{۱۰} زد گستاخ

در دلم بدب میزند نقی شوخی

که حلقه بر در ایوان شاه زد گستاخ

(۹۲)

بیارگاه قبول تو بار ما دادند قرارگاه دل بیقرار ما دادند
چه نخلها که بیارآمد و چه گل که شکفت ازاین دو سیل که سر در کنار ما دادند
فروغ آتش موسی^{۱۱} و فیض آب خضر بخاک تربت و سنگ مزار ما دادند
به اجر آنکه شب غم بروز آوردم فروغ صبح به شبهای تاز^{۱۲} ما دادند^{۱۳}
هزار گوهر رخشندۀ تر ز اختر صبح بمزد دیده شب^{۱۴} زنده دار ما دادند
کلید گنج سعادت بدستیاری^{۱۵} بخت بدست خاطر امیدوار ما دادند
قرار کشن مرمد نقی ز روز ازل
به عمره^{۱۶} بت مرمد شکار ما دادند^{۱۷}

- ۱- مط خون
- ۲- مط سمت مع سنت
- ۳- مط و مع عرق د و س پ غرق
- *-۴- قرق: منع و بازداشت... منع شدن . غیاث
- ۵- مط عرق نتکست مع عرق شکست
- ۶- د غرق شکست
- ۷- مط در بارگاه
- ۸- سپ م نکرده است
- ۹- سپ سوق
- ۱۰- این بیت در مط و مع نیست
- ۱۱- مط دل
- ۱۲- مط کشیده
- ۱۳- مع ذ آتشی موسی و
- ۱۴- این بیت در نسخه د نیست
- ۱۵- مع بشب
- ۱۶- مع نقی بیارای بخت
- ۱۷- این بیت در مع نیست

(۹۳)

زخت سرای غصه سریشکم بیاد داد خیل دغا سپاه بلا را جواب داد
 گلهای شکفت روز وصال م زگلبنی
 آمد بهار و گلن امید برگ کرد
 متحموم رکنج هجر^۱ بنزم وصال یار
 مردم ذوق^۲ کز پی رفع حجاب دوش
 قربان آن لبم که بجنیش نکرد میل
 در خرمن که میزند آتش که همچو شمع
 سربسته شد بحلقه فتراک^۳ و در خیال
 ما را ز دست رفت نقی اختیار دل
 تا او عنان غمزه بدبست عتاب داد

(۹۴)

خبر تازه‌ای از نوضفری می‌آید
 آخر از پی^۱ شب مارا سحری می‌آید
 ورنه کار دل ما از شردی می‌آید^۲
 کار طوفان تو از چشم تری می‌آید
 ای کبوتر تو که^۳ سرینجه شاهینت نیست
 با تو امروز نقی یار بر نگ^۴ دگر است
 از دعاها تو بوی اثری می‌آید

- ۱- مع بوجابر ۲- در مط بیت هفتم و در مط بیت چهارم است ۳- مع غنچه غنچه
 گل و گلاب داد ۴- سپ هجرم و بزم ۵- این سه بیت در مط نیست ۶- مط
 شوق ۷- (در اعزل بالا). این بیت در سپ دوبار آمده است ۸- مع صد
 ۹- مع یک ۱۰- مط فتراک در ۱۱- سپ در ۱۲- مط دلگیریم
 ۱۳- مع اذپی هرشبا مارا ۱۴- این دو بیت در مط نیست ۱۵- در مط مصارع
 بصورت ذیر است: نیست طوفان ترا مصلحت اینوح نبی ۱۶- مط کبوتر که
 ۱۷- مع و سپ بر نگی

(۹۵)

پیش آن دندان^۱ و لب میزند^۲ کز جان زاده شد
 آن دری کز بحرو آن لعلی که از کان زاده شد
 این زجان پاک واو از خاک کنغان زاده شد^۳
 ظلمت کفری که ازوی نورایمان زاده شد^۴
 فتنه آبستن شد ازوی شام هجران^۵ زاده شد^۶
 قطره ای از وی تولد کرد و عمان زاده شد^۷
 گوییا چون سیل از کوه^۸ و بیان زاده شد^۹
 همچو آن طفلی که در ایام^{۱۰} طوفان زاده شد
 غمزه ات را رحم در خون دل ما رسم نیست^{۱۱}
 ز آنکه مسکین گوسفند از بهر قربان زاده شد

شد سر اپا اشک رشک از حسرت نظم نقی^{۱۲}آنچه از بطن صدف وزصلب^{۱۳} نیسان زاده شد^{۱۴}

(۹۶)

غیر را همدم مرا کوتاه زبان هم می کند
 دزد را ره داد و منع پاسبان هم می کند
 بی مرود منع کشت با غبان هم می کند
 صاحب این باغ گلها را بغارت میدهد
 با غبان را رخصت نظاره گلزار^{۱۵} نیست
 ساده لوحی بین که گلها را نشان هم می کند
 جنس^{۱۶} خود میدزد^{۱۷} از مردم نهان هم می کند
 دل بزیر چشم پنهان می بر دغافل کز وست^{۱۸}
 هست روز بینوائی قسمت^{۱۹} عاشق بدان
 با غ دایم گل نمی دارد خزان هم می کند
 پیشتر زین رخصت نظاره ای از دور بود
 دور باش غمزه حالا منع آن هم می کند

رفته رفته سیر^{۲۰} شد از سیر گل غیر ای نقیحالا تکلیف سیر دیگران هم می کند^{۲۱}

- ۱- نسخه د دندان لب
- ۲- مط میرم که از
- ۳- در مط بیت هفتمن است
- ۴- این سه ردیف در همه نسخه ها: « تازه شد »
- ۵- سب سلب
- ۶- م سب محنت
- ۷- مط نور ایمان
- ۸- این بیت در نسخه د نیست
- ۹- مط دلم
- ۱۰- د کوه
- بیان
- ۱۱- در مط بیت دوم است
- ۱۲- سب ایام هجران
- ۱۳- سب بزم
- نقی
- ۱۴- نسخه د در سلب سب و ر صلب
- ۱۵- این غزل در مج نسبت
- ۱۶- مط گلزار
- ۱۷- می کردست
- ۱۸- مط حسن
- ۱۹- نسخه د می دوزد
- ۲۰- د قیمت
- ۲۱- مط پیر
- ۲۲- این غزل در مج نسبت

(۹۷)

کند مساهله درقتل من که این گله کرد
 کسی اگر گلهای کرد ازین مساهله کرد
 که شبروی زتکبر^۴ بهشمع و مشعله کرد^۵
 هزار جا زجگر تا زبانم آبله کرد
 که فیض باد بهارش بیاده^۶ حامله کرد
 غلام هرنگه او هزار بیدل و من^۷ کشید در نفسی صد هزار ناله و آه
 نقی که درغمش اظهار تاب و حوصله^۸ کرد

(۹۸)

در دل آنان که کنون شور قیامت دارند
 چه غم دوزخ و اندیشه جنت دارند
 اهل معنی به خیالش سر خلوت دارند
 لطف دام دل خلق است ولی پنداری
 دلربایان قدری جور ضرورت دارند
 کس ندانند که چرا عشق باین قیمت و قدر
 عاشقان این همه خواری^۹ ومذلت دارند
 اثر الفت معنی است که هرجا بینی^{۱۰} الفت دارند
 منگر ظاهر عشاقد که این قوم نقی
 خار محنت همه در بستر راحت دارند^{۱۱}

(۹۹)

بود آیا که تکلف زمیان برخیزد می خورد مست شود رقص کنان برخیزد

- مج گله -۲- مج از من این -۳- مط شبکیری -۴- مط بتکبر
- ۵- این بیت درمج نیست -۶- درنگ کردن و انتظار نمودن، درنگ.
- مط مج : مکن ، درسپ بفون نقطه آمده است -۷- مط بیاد -۸- در مج مصراج
تصورت زین است : غلام انکه مراد مزار بیدل من -۹- در مج آخرین بیت است
- ۱۰- نسخه سپ، د، تاب حوصله -۱۱- نسخه د خاری مذلت -۱۲- مط نگری
- ۱۳- مط لیلی و مجنون الفت دارند -۱۴- این غول درمج نیست

قفلم از دیده^۲ و بندم ز زبان برخیزد
 از سر حقه سر مهر و نشان برخیزد^۳
 زود بنشیند اگر باد خزان برخیزد
 تن بینشاند و فریاد کنان^۴ برخیزد
 گرید آن طور که از خلق فغان برخیزد
 چشم واپروری تو با تیرو کمان برخیزد
 بی محابا^۱ به رخش بینم و گویم غم دل
 گوش جانم صدف گوهر اسرار شود
 شمع گلشن^۵ که پی سوختن بلبل خاست
 آه از آن روز که از خاک لعد کشته عشق
 درصف حشر در^۶ آید کفنه^۷ غرقه بخون
 اهل بیداد نشینند بعجز آندم لیک
 چون شود^۸ کشته آن غمزه نقی از خاکش^۹
 بدل سبزه نوخیز سنان برخیزد^{۱۰}

(۱۰۰)

آنکه آخر سوخت مار اسخت او لخام کرد
 غمزه اش از قهر آخر زهر در بادام کرد
 هم در آغاز محبت آنچه در انجام کرد
 از شرار و خرد^{۱۱} گل دانه آن دام کرد
 عاشقان نامی بعجز و ناتوانی داشتند
 کوه کن آخر بزور این قوم را بدنام کرد
 و عده های خام او این با دل ناکام کرد
 ریخت شهد از پسته تر^{۱۲} غنچه اش اول به لطف
 کاشکی می کرد ببر^{۱۳} خوکر ده لطف از غرور
 عشق دامی کز پی پروانه و بلبل نهاد
 عاشقان نامی بعجز و ناتوانی داشتند
 کرد لازم بروفه^{۱۴} کیشان جفا از بس^{۱۵} نقی
 آه بی موقع کشید و گریه بی هنگام کرد^{۱۶}

(۱۰۱)

به وجه حسن^{۱۷} وفا نقد دل^{۱۸} بتان بر دند نبود روی طلبکاری از میان بر دند

-
- | | | |
|-----------------------------------|--------------|----------------------------|
| ۱- سپ بی محابا به م د بی محابا نه | ۲- مط دید | ۳- افزوده از نسخه های مط د |
| درسا یار نسخه ها نیست | ۴- مط مجلس | ۵- مط فریاد زنان |
| ۶- م برآید | ۷- د کفن | ۸- مط شوی |
| | ۹- مط خاکت | ۱۰- این غزل در مج نیست |
| | ۱۱- مط بر | ۱۲- مط مر |
| | ۱۳- مط خورده | ۱۴- مط جفا |
| | ۱۵- سپ | ۱۶- این غزل در مج نیست |
| | ۱۷- د جنس | ۱۸- مط جان |

فرح رُخاطر و شادی زدل^۱ چنان بُردند^۲
 چه جای سود که سرمایه رایگان بُردند^۳
 اگرچه ریشه فرو در زمین جان بُردند
 گل سرسبد وصل^۴ دیگران بُردند
 خبر بُرید به بلبل که بادهای خزان طراوت از گل و نسرین وارغوان بُردند

نقی به طاقت ازین غم نمی‌توان جان برد
 که اول از دل ما طاقت و توان بُردند^۵

(۱۰۲)

پس از وفا دل اهل وفا بتان بُرند
 خورند نعمت خوان این گروه و خوان بُرند
 پاس عقل مشو غرّه کاین سیه چشمان
 ز دیده مردمک چشم پاسبان بُرند
 گر این^۶ جمال به بستان بُرند لاله رخان
 رواج و رونق نسرین وارغوان بُرند
 اسیر داغ فراق است جان مهجوران^۷
 گمان مبر که مبرگ از فراق جان بُرند
 چه وقت بود که این بادهای نوروزی بُرند
 بجای برگ گل از باعث ما خزان بُرند

چه حکمتست نقی کاین بتان دل از عاشاق
 اِگو چه فاش توان برد هم نهان بُرند^۸

(۱۰۳)

شکستگان جفا از بلا حذر نکند
 مقيّد ان غم عشق فکر سر نکند
 تنکدلان هوس صبر ايقدار نکند
 به قدر جود بتان، صبر سخت جان افراست
 بگريه گر ز دل اين زهرها بدر نکند
 ز درد^۹ جرعه کشان جفا^{۱۰} هلاك شوند
 چه حکمتست که لب تشنجان زهر^{۱۱} غمت
 لب از غرور به آب حیات تر نکند

- | | |
|-----------------------|-------------------------|
| ۱- سپ زجان | ۲- این دویست در مط نیست |
| ۳- سپ، سلک | ۴- مط می |
| ۵- مط حسن | ۶- این غزل در مط نیست |
| ۷- مط آن | ۸- مط محروم |
| ۱۱- مط بلا | ۱۰- مط دور |
| ۹- این غزل در مط نیست | ۱۲- مط بحر |

تبسم تو به جان لذتی نداد بگو
به غم زهار آمدگر زهر در شکر نکنند
خدایرا چه دلست این که آه و ناله ما شوند اگر همه آتش در مو اثر نکنند^۱
فقی شکفتگی دل بران دلیل دعاست^۲
که گل به غیر درختان بارور نکنند^۳

(۱۰۴)

آنکه شهد و شکر از لعل لبیش می‌بارد^۴
شیر نحلیست^۵ که زهر از غضبیش می‌بارد^۶
فتنه از غم زهار و جنگ از نگاهش می‌ریزد^۷
شکر از پسته و قند از رطیش^۸ می‌بارد
آنکه کام از سخن تلخ چو زهر^۹
کام جان^{۱۰} می‌کند از عاشق زلبیش می‌بارد
چون کنم حال^{۱۱} دل خسته نهان آه که باز^{۱۲} مرض عاشقی از سوز بش می‌بارد
آنکه تحسین تو در دادن جان کرد نقی^{۱۳}
قتل عاشق زحسن طلبش می‌بارد^{۱۴}

(۱۰۵)

دیگر گل ما را هوس بلهوی شد^{۱۵}
شد زاغ گلستانی و بلبل قفسی شد^{۱۶}
ای خواجه قناد پوشان سرشکر^{۱۷}
تا خلق بدانند^{۱۸} که شکر هنگسی شد^{۱۹}
یارب چه خطای دید زعشاق که دیگر^{۲۰} با بلهویانش هوس همتوسی شد^{۲۱}
ای خاک نشینان ستم^{۲۲} مژده شما را^{۲۳} کان شاه بیان مایل فریاد رسی شد^{۲۴}
تا گشت نقی همتوس بلهوی آن گل^{۲۵}
صادق نفسانرا هوس بلهوی شد^{۲۶}

- ۱- سپ درو ۲- این بیت در مطر نیست ۳- در مطر مسراح بدینصورت است: نقی شکستگی گلرخان دلیلی داشت ۴- دلیل وفات ۵- این غزل در مجمع نیست ۶- سپ شیر تلخست و نسخه د سبز تلخیست ۷- این مسراح و مسراح بیت دوم این غزل در نسخه م نیست و مطلع بدینصورت آمده است:
- آنکه شهد و شکر از لعل لبیش می‌بارد شکر از پسته و قند از رطیش می‌بلوهد
- ۸- مط شکرش ۹- مط کام دل ۱۰- سپ آمدل ۱۱- این غزل در مجمع نیست ۱۲- در مطر این مسراح چنین است: ای خواجه قناد بگو پوشان سرشکر
- ۱۳- مط ندانند ۱۴- مط و سپ: هوس ۱۵- این غزل در مجمع نیست.

(۱۰۶)

بپوشه در عوض جان لیش مشاهله دارد
 اگرچه خنده پنهان سر^۱ معامله دارد
 ذغمه قافله دل رمان^۲ و دزد^۳ نگاهش
 کشیده تیغی و سر در قفای قافله دارد
 هزار بار دلم پاره پاره کرده^۴ و در روی
 هنوز صد نظر آن چشم تنگ حوصله دارد
 بیا بمیکده واعظ که چین ابروی ساقی
 بیک کرشمه جواب هزار مسأله دارد
 بکوی یار چین خوار^۵ کرده دیده نقی را
 ندارد این گله زآن گل^۶ ژچشم خود گله دارد^۷

(۱۰۷)

آنچنان یاری بدعاشق این چین هم میشود
 آن خشم و لطف قهر^۸ و هر کین هم میشود
 شام هجران روشنائی بخش کنج بی کسان^۹
 گرفتگی درمان من کن گفت خواهد شد بصیر
 گفتمش گرمن بمیرم گفت این^{۱۰} هم میشود
 عاقبت از ساده لوحی های او صاحب غرض
 با وجود آن خیانت ها امین هم میشود
 گرچه دل اکثرب خراب خنده زیر لبست^{۱۱}
 رخنه^{۱۲} در جان گاهی از چن جیین هم میشود
 اخیار دل مده آن نامسلمان را نقی
 سهل باشد کار دل تاراج دین هم میشود

(۱۰۸)

دمی^{۱۴} وصلش بچندین^{۱۵} طعنہ دشمن نمی ارزد
 من و هجران که آن^{۱۶} شادی باین^{۱۷} شیون نمی ارزد
 وصال یار خوش بودی نبودی^{۱۸} گرزپی هجران می صافی خوش است اما بدر ددن^{*}^{۱۹} نمی ارزد

-
- | | | | | |
|---------------|----------------------------|------------------------|-----------------|----------|
| ۱- مط دراین | ۲- مط زمان | ۳- سپ درد | ۴- سپ کردی | ۵- م جار |
| سپ چادر د خار | ۶- مط از او | ۷- این غزل در مج نیست | ۸- مط قهر | |
| لطفو | ۹- مط عاشقان | ۱۰- مط آن | ۱۱- مط زیر لبست | ۱۲- نسخه |
| ۱۳- رخنه جان | ۱۴- این غزل در مج نیست | ۱۵- مط: م ی | ۱۶- مط بچندان | |
| ۱۷- سپ م این | ۱۸- م بان | ۱۹- مط خوش بودی گر نبی | ۲۰- مط: | بدرس |
| * دن : | خم بزرگ و خم دراز ... غیاث | | | |

مذاق روح را شیرینی شهد^۱ حیات ارچه خوشتاما به تلخیهای جان کنند نمی ارزد
به سر راندن سمند دادخواهی دادخواهانرا به بیداد عنان تاییدن تومن نمی ارزد
نقی تاکی کشی خواری زدربان پابکش^۲ ز آن در
به منع با غبان گشت گل و گلشن نمی ارزد^۳

(۱۰۹)

گو^۴ سروز^۵ برو^۶ رخت گر ز نظر نمی رود
بی همه میرود بسر بی تو بسر نمی رود
نیست دمی که بی رخ خواب توای پسر مرا^۷
خون جگر دمادم از دیده^۸ تر نمی رود
گریه^۹ گرفت در گلو آه از آن نمی کشم^{۱۰}
روزن خانه بست از آن دود بدر نمی رود
میل شکار اگر کند آهوی شیر گیر تو^{۱۱} صیدی^{۱۲} ازین شکار گه زنده بدر نمی رود
رشک رقیب شد نقی باعث مردم بلی^{۱۳}
تا نشود ضرورتی کس به سفر نمی رود^{۱۴}

(۱۱۰)

گر ز خاکم گل بروید گل نچیند گل نبوید^{۱۵} بخت آنم کوکه بامن خوش بخند خوش بگوید
گر تو گردی شمع مجلس^{۱۶} از آسمان^{۱۷} پروا ندیزد^{۱۸} ور گل گلشن تو باشی از ذمین بليل بروید
ترکسر^{۱۹} می گوییم و می خواهم از لعل توبوسی^{۲۰} هر که دست از جان بشوید هر چمی خواهد بگوید
میزند طوفان خون جوش^{۲۱} از تنور دل مبادا^{۲۲} سر کند نا گاه و خاک^{۲۳} کویت از رویم بشوید
خوانده آن بد خوققی راهان توقف نیست جایز^{۲۴}
پا به گل دارد نشوید گل به کف دارد نبوید^{۲۵}

۱- مط نقد ۲- مط ز در بانان کشد ۳- این غزل در مع نیست ۴- مط
کومر ۵- سپ رز ۶- د سپ برد ۷- مط دمادم از تر نمی رود
۸- م کرجه سپ گرچه ۹- مط من ۱۰- مط صید ۱۱- این غزل در مع
نیست ۱۲- مط شمع مجلس گرتوباشی ۱۳- سپ از هوا ۱۴- مط و سپ
بارد ۱۵- مط جان ۱۶- مط خوش ۱۷- این غزل در مع نیست
۱۸- در م مصراع چنین است: گل بسر دارد نشوید گل بکف دارد نبوید و در نسخه مط
تصویرت ذین: گل بکف دارد نبوید گل بسر دارد نشوید

(۱۱۱)

بسخر خوشت آهی که سراز جگر برآرد شجر^۱ مراد عاشق بسخر ثمر برآرد
 همه پاره^۲ جگر برسر نخل آه دارم شجري کدویشه درخون برداين ثمر برآرد^۳
 نکند جزاين هوس دل که پر بگرد بامت^۴ اگر از خدنگ جور توچومرغ پربرآرد^۵
 عجب اردى گذارد بشکر لبان عالم^۶ لب او که می تواند مگس از شکر برآرد^۷
 چه غم زقرب دشمن که محبت زلیخا به کشا کش^۸ نهانی پسر از پدر برآرد^۹
 بکرشمه^{۱۰} های طفلی بگشود^{۱۱} دل نقی را
 دل با غبان گشاید چو نهال بربرا رد^{۱۲}

(۱۱۲)

زهرغم آنان که از جام محبت می خورند^{۱۳} آب خضر از جام جمشیدی بکفت می خورند^{۱۴}
 زاهدان هم می خورند آن می که بد نامیم^{۱۵} ازو غایتش ما بر ملا ایشان به خلوت می خورند^{۱۶}
 در دل دوزخ درونان ریشه کردن سخت بود این درختان را که آبا زجوی جنت می خورند^{۱۷}
 چون شکر یارب^{۱۸} گوارا بادشان کاین طوطیان خون گرم تلغکامان خوش بر غبت می خورند^{۱۹}
 چون شکر خون نقی خوردند و منتداشتند^{۲۰} گرچه این شیرین لبان شکر به منت می خورند^{۲۱}

(۱۱۳)

بلهوس طی بیابان مشقت نکند قطع این مرحله جز پای محبت نکند

- مج شحراد مراد
- مج باره برسر
- این بیت در مط نیست
- مط ... که کند طوف کویت
- در نسخه د بیت پنجم است
- مط
- بکشایش
- دد مط بیت سوم است و در مج و د بیت چهارم
- مط :
- ذکر شمه
- مج نکشود
- نسخه د نهال تر سپ پر برآرد
- مط
- زهر آنانی که از جام محبت می کشند
- در مط ردیف «می کشند» آمده است
- مط بدنامی
- مط نازت
- این غزل در معج نیست

عشق هم درد زلیخا بکند^۱ یوسف را
 بستهدست هوش آن غمزه خونریز که دزد
 شهر برهم زند ارشحنه سیاست نکند^۲
 تو بخوند یختنم گرمی و میرم^۳ که کسی
 دستبوس^۴ تو به تقریب شفاعت نکند^۵
 نکند عاشق از آشوب جزا^۶ اصلا باک
 غمزهات گر مدد شور قیامت نکند
 آنچه با جان نقی کرد تمنای وصال
 به دل^۷ دوزخیان حسرت جنت نکند

(۱۱۴)

دلم دگر بد علاج کس احتیاج ندارد
 بدل کزوست^۸ بتان داغهای هرزه مسوژید
 که مال پادشاه است این متاع^۹ باج ندارد
 میان مشتریان دگر فکنده چه شوری
 متاع ما که بازار او رواج ندارد
 رفیق باز^{۱۰} مرا می کند زنانه نصیحت
 دل غنی خبر از درد احتیاج ندارد
 چه سعی‌ها که نمودی طبیب و شد همه ضایع^{۱۱}
 هزار بار نگفتم نقی علاج ندارد

(۱۱۵)

چه مستی دلم^{۱۲} از تلغی کلام تو دارد
 تبارک الله از این^{۱۳} باده‌ای که جام تو دارد
 چنان به مصر نکوئی عزیز کرده خدایت
 که داغ رشک بدل یوسف از غلام تو دارد
 که خرام تو نبود عجب تزلزل عاشق
 گرفت طرہ طوبی و چید دانه جنت
 هنوز مرغ دلم آرزوی دام تو دارد
 کسی نمی کشد ای^{۱۴} ناقمنت از تولیلی که جذب خاطر مجنون به کفر زمام تو دارد
 نقی^{۱۵} مگر شده وصلی ترا نصیب و گرنه
 چه کرده‌ای که فلك فکر انتقام تو دارد

-
- ۱- مط نکند
 - ۲- این بیت دو خط و مج نیست
 - ۳- مع قرسم کمکنی
 - ۴- مع
 - پیش
 - ۵- در مع بیت چهارم است
 - ۶- مع خبر اصلا باک
 - ۷- مطحد بدل
 - ۸- مط نجاست
 - ۹- دمتاع و
 - ۱۰- مجاده و سب باو
 - ۱۱- لین غنیل دمیع
 - نیست
 - ۱۲- مط کدل
 - ۱۳- مط ازان
 - ۱۴- مط از
 - ۱۵- این غزل بصیر صحیح نیست

(۱۱۶)

هر که این ترک و شان دست به تاراج برند^۱
 از گدا دین و دل از شاه سر و تاج بزند^۲
 آبنویست دریغا دل چون آهنshan سیم ساقان^۳ که به ساعد گر و از عاج برند
 تا گناهی نبود نیست کرم^۴ را اثیری رو که کامل کرمان منت محتاج برند
 حل این نکته ندانیم که نزدیکانرا یار در خانه چرا زحمت^۵ معراج برند
 مات شومات نقی بازی ازین عیاران
 کی توان برد که عقل از سر لیلاج^۶ برند^۷

(۱۱۷)

بی نصیبان^۸ فی المثل گر شربت کوش خورند سوزد آن از شعله های آه^۹ و خاکستر خورند
 کشور عشق است^{۱۰} و اینجا عدل شاهان رسم نیست خون مظلومان خداوندان این کشور خورند
 اینچین کاین شاهیان چنگ در خون برده اند^{۱۱} طایران قدس راخون در صرف محشر خورند
 یارب از^{۱۲} خون خوردن عشا قشان مقصود چیست^{۱۳} این سهی سروان که آب از چشم کوش خورند
 شد چنان ممتاز عشق ما که مستفی بیان^{۱۴} برسدل بردن ماخون یکدیگر خورند^{۱۵}
 باد بی تمکینی آخر کشتی حست شکست^{۱۶} بس شکست از وضع بد خوبیان^{۱۷} بی لنگر خورند
 پا کشند از دامن صحراء نقی مجذون و شان
 گر بشهر آیند^{۱۸} و سنگ کودکان برس خورند^{۱۹}

(۱۱۸)

ایزد آن عیسی نفس را آنچه ممکن بود داد^{۲۰} با وجود حسن یوسف نعمه داود داد

-
- | | | | |
|-----------------|---------------------------|-----------------------------|-------------------|
| ۱- سپ دهنده | ۲- مط سیم ساقان کر بساقان | ۳- مط گنه | ۴- مط منت |
| ۵- نسخه د لحالج | ۶- این غزل در مع نیست | ۷- مط فی المثل گر بی نصیبان | |
| شربت ... | - مط آه خاکستر | - مط عشق اینجا | - سپ میبرند |
| ۱۱- سپ اد | ۱۲- سپ نیست | ۱۳- این بیت در مط نیست | ۱۴- د خوبان |
| ۱۵- مط آیند سنگ | ۱۶- این غزل در مع نیست | ۱۷- مط عیسی بردا آن نفس را | آنچه ممکن بود داد |

دیگرانرا داد داروئی که ما را بود داد
کشت خلقی چشم مست یار^۱ در اول نگاه
تند بود^۲ این باده کیفیت به یاران زود داد
بست پای دل عزیزان را بدلش آنکه او^۳ هندوئی را دست بر^۴ ملک دل محمود داد
در نقی^۵ بینی به چشم و گوئی^۶ این را^۷ خون کدريخت
آنکه مست اينچين را تیغ زهرآلود داد^۸

(۱۹)

زلف او مگر دلهای پرخون شانه می ريزد
که چون مو^۹ گان عاشق خونش از دندانه^{۱۰} میريزد
بمیرم پیش لطف و قهر آن شوخی که از روزن^{۱۱}
شب خار و خسک روزم گل اندر خانه میريزد
که از^{۱۲} بسیاری آن^{۱۳} زهر از لب پیمانه میريزد
عتاش ریخت در پیمانه ام زهری وز آن سوزم^{۱۴}
تو عاشق نیستی ای مجلسی خوش باش و ساغرزن^{۱۵}
که زهری شمع را^{۱۶} گرهست بر پروانه میريزد
که حرف وصل دشمن میز ندبر^{۱۷} گوشم از روزن
کدامین گبرم این آتش بمحنتخانه میريزد^{۱۸}
با شک آنمه نشد رام ای نقی^{۱۹} بیچاره صیادی
که بهر صید مرغان بهشتی دانه میريزد^{۲۰}

(۲۰)

چرا هدم حديث وصل جانان تازه میسازد
خوشست این مرهم امادا غ هجران^{۲۱} تازه میسازد
به هنگام وداعش میکنم نوعه دیرین را
چوبیماری که وقت مرگ ایمان تازه میسازد
با آن پژمرده نرگس ده^{۲۲} بشارت ای صبا کاینک
نسیم مصفر نرگس زار^{۲۳} کنعان تازه میسازد^{۲۴}

- ۱- مط خلق ۲- م شد برون ۳- مط بسکاو ۴- مط در ۵- سپ
- بعضم د بخش ۶- مط کوئی ۷- مط اورا ۸- این غزل درمچ نیست
- ۹- مط هر دانه ۱۰- مط بمیرم بیش آن لطف و دگر قهرش که از روزن
- ۱۱- مط در آن سوزم ۱۲- مط در ۱۳- د بسیاری زهر ۱۴- مط ساغر کن
- ۱۵- این بیت درمط نیست ۱۶- مط و د: رام نقی ۱۷- این غزل درمچ نیست
- ۱۸- بطرح مان ۱۹- سپ مژده ده باد صبا کاینک ۲۰- م سپ مط نرگس زار
- ۲۱- درمط بیت چهارم است ۲۲- درمط بیت چهارم است

ذآءٌ^۲ سر دمَا مشو غافل که تائیوش بدو زخ میدهد تف باع رضوان تازه میسازد^۱
 نقی این می ندامن هست فویا کهنه میدانم
 که بوی او حریفان را دل و جان تازه میسازد^۲

(۱۲۱)

از جلوهات پای دلم هر لحظه در گل میرود
 وه آوه چه شیرین میروی کز رفتت دل میرود
 در قتلگاه عشق اگر بر خاک^۳ می افتد تنم
 اما^۴ سر پر آزو همراه قاتل میرود
 غافل که دل میدزد آن عیار و غافل^۵ میرود^۶
 در وقت رفتن داشتم در دل که جان همراه کنم
 هر چند کشت آن صور اخونم هلالش گومرو
 بشتاب یعنی ای همنشین در ره که محمل میرود^۷
 باران و باد^۸ بادیه ما را فکند^۹ از ره نقی
 آن کلا دوازرا وقت خوش کامشب بمنزل میرود^{۱۰}

(۱۲۲)

عشق آمد و از هم رگ و پیوند جدا کرد
 جلال ستم بند من از بند جدا کرد
 دل گرمی عشق تو برآورد دل از جان
 موم از عسل و نیشکر از قند جدا کرد^{۱۱}
 بسته دلم از لعل بنان آنکه تواند
 در عشق به نسبت نکنی تکیه که این عشق
 از دل نشده^{۱۲} یک نفس ای راحت جان دور^{۱۳}
 بخت بدم از کوی تو هر چند جدا کرد
 فریاد که از تیغ زبان ناصح جلال^{۱۴}
 بنم همه از بند گه پند جدا کرد
 طبع تو نقی باز پی تحفه یاران^{۱۵}
 از درج معانی گهری چند جدا کرد^{۱۶}

- | | |
|--|------------------------|
| ۱- در مط فقط محراج اول این بیت آمده و محراج دوم ساقط شده است | ۲- این غزل |
| در مرج نهست | ۳- مط و چه |
| ۷- سپه غافل | ۴- سپ در |
| ۸- این دو بیت در مط نهست | ۵- سپ آمد |
| بار افکند در وه نقی | ۶- م جان |
| ۱۱- این غزل در مرج نیست | ۹- مط باد و بادیه |
| و در نسخه سپه از بیت چهارم و در نسخه د از بیت سوم به بعد ردیف این غزل «برآورده» آمده است | ۱۰- مط |
| ۱۳- مط جان سوز | ۱۲- دو بیت در مط نیست |
| ۱۵- این غزل در مرج نیست | ۱۴- این غزل در مط نیست |

(۱۲۳)

چند کس^۱ شعله بجان زآن بت سر کش بیند
دل چو آتشکده گبر پر آتش بیند
که جهد برق و شار گرم در ابرش^{*} بیند
نگرد سوی کمر جانب تر کش بیند
همچو آن گمشده کز دور شب آتش بیند
دل آشفته کدامین یک ازین شش بیند
آنچه اسکندر و جم دید در آئینه و جام
پیر دردی کش مادرمی بی غش بیند

لاجرم هر که بطفقی دل خود داد نقی
زشت و خوب و بد و نیک و خوش و ناخوش بیند

(۱۲۴)

دوش زانتظار بلب جان خسته بود
دل بردر دریچه چشم نشسته بود
چون نور و ظلمت اذازلم مر گوزند^{گی}
در دل شکسته بود هزار آرزو به بزم
منع دلم زقرب نهان طرفه می نمود
بر باغبان باع کسی در نبسته بود

از باع^۲ وصل وی نقی از لطف باغبان
گل روزیم بغل بغل و دسته دسته بود

(۱۲۵)

نصیبم هر د آبی^۳ که که از جام فراخت^۴ شد
همه جمع آمداندر^۵ دیده و خوناب حسر تشد
ندا نستم که تأثیر محبت چیست در دلها
اگرچه سر بسر اوقات من صرف محبت شد
کف خاکستری آن هم پس از چندین مشقت شد^۶
که آن ابر کرم آماده باران رحمت شد

۱- این غزل در مجمع و مط نیست *- اسبی که نفعه ها بر آن مخالف رنگ او باشند و
 معنی رنگ سرخ و سپید بهم آمیخته . غیاث ۲- این غزل در مط و ممع نیست
 ۳- سپ در باع ۴- مع مردم آن ابی ۵- مع وداعت ۶- مط گرد
 ۷- مع آمدم از دیده خوناب ۸- در مط بیت پنجم است ۹- مع ای گل که

چه گوید با چنان^۱ حسني ترا کس^۲ هر کجا باشد^۳ گرفتم من گذشت امر و زوفر داي قيامت شد
نقى فرصت چهمى جويى زما(ن)^۴ باشد چه ميگوينى
همان انگار^۵ غير از بزم بiron رفت و فرصت شد

(۱۴۶)

ترسم که دل از شوق دلارام^۶ بميرد کامي نکند حاصل و ناکام بميرد
قادصد مرسان مژده بدل زود مبادا
کم حوصله از لذت پيغام بميرد
يک روز دگر پرسش من کن به تکلف^۷
کاين خسته اگر خوب^۸ زيد شام بميرد آن روز که اين تيره سراججام بميرد^۹
گفتى^{۱۰} که به پرسم زتو يك روز به پرسى اى واى بر آن مرغ گرفتار که ازوی^{۱۱} صياد شود غافل و در دام بميرد
قربان شدن گرددش چشم تو نقى را
به^{۱۲} نیست که از گرددش ايم بميرد

(۱۴۷)

دل بيمارم اى همدم در آن کو زار ميميرد زمانی پاس دار امشب که اين^{۱۳} بيمار ميميرد
به مردن هم نخواهد برد عاشق جان که پيش او
هماندم زنده می گردد اگر صدار ميميرد
خوشحال کسي کو بردش دشوار ميميرد
از آن عاشق که او در حسرت ديدار ميميرد
نميدانم چه پرسش ميرود روز جزا يارب
به قدر رنج اگر راحت دهد ايزد رسدي نکسر
بهشت آن بيدلي را کزن غم دلدار ميميرد^{۱۴}
^{۱۵} همه يکبار ميميرند در عمرى نميدانم
چه حالت اين که در روزى نقى صدار ميميرد

- ۱- مط چنين
- ۲- مج هر کس کجا باشد
- ۳- مط... حسني کسی کو هر کجا باشی
- ۴- مط و مج زبان باید نسخه د زبان باید شد سپ نما باشد نسخه م ذخان باشد و ظاهرآ زمان
- ۵- مط پندار
- ۶- م دل رام
- ۷- مج بعادت
- ۸- مط صبع
- ۹- مط گفتم
- ۱۰- اين بيت در مج نیست
- ۱۱- مط روزی
- ۱۲- بد
- ۱۳- مط آن
- ۱۴- اين بيت در مط نیست
- ۱۵- اين غزل در مج نیست

(۱۲۸)

نیست عاشق که بدرغبت ره محبت نرود
نیست گامی که بناکامی از آن دربرو^۱
قاتل ما بحل از ماست که در مذهب عشق
نه زهرست و وفا در طلبش کوشش غیر
لشکر صیر چه باشد که غمش برشکند
شدقی خاک و گر^۲ این خاک محبت آمیز
ببرد^۳ بساد ازو^۴ بوی محبت^۵ نرود^۶

(۱۲۹)

الماس ریخت ازمژه وزلب گهر فشاند
هر نیش را تلافی نوشی زپی رسید
دادش زلال فیض بقا شست و شوی وصل
شد سخت تر بدامن او خار معصیت
یارب نظر چه بود نقی کابر مرحمت
باران فیض بر گل و بر گل شر فشاند

(۱۳۰)

تا ز گلبرگ ترت سبزه سیراب دمید
گرم شد عالمی از پرتو مهر تو دگر
پیر شد عاشق دیوانه به زنجیر افسوس
شد نصیب همه وصل تو همین من بودم
گلشن حسن ترا زیب دگر گشت پدید^۷
از خط سبز چو خورشید رخت تیغ کشید
که بکام دل خود برس کویی ندوید
آنکه هر گز گلی از گلشن امید نچید^۸

- | | | | |
|---|-----------------------------|---------------------|------------------------|
| ۱- د سپ بروزیم | ۲- مط نیامد | ۳- د جنایت | ۴- این بیت در مط نیست |
| ۵- مط واژ | ۶- مطب بود | ۷- مطباد واذن | ۸- مط مودت |
| غزل درمچ نیست | ۱۰- این غزل در مع و مط نیست | ۱۱- در مط سکلمه اول | ۱۲- این بیت در مط نیست |
| مصارع آمده «گلشن حسن ترا» و بقیه کلمات ساقط شده است | | | |

ناله گفتیم بگوشش برسانیم گذشت سعی بسیار نمودیم^۱ بجایی نرسید
داشت با دل^۲ به میان قصه زلف^۳ تو نقی
عمر شد آخر^۴ و این قصه به پایان نرسید^۵

(۱۳۱)

سزد گریوسفس چون عطر بپیراهن^۶ افشاند
چو من دیوانه‌ای رابر گ گل در گلخان افشاند
شب هجران نمک در چشم بیدار^۷ من افشاند
درین ماتم سرا کاهی که گاه شیون افشاند
بجنشهای مژگان عتاب آن چشم عاشق کش
چراغ آرزوی بلهوس را دامن افشاند^۸

چو آن جان جهان بر پشت زین آید^۹ نقی خواهد

جهانی جان که زیر دست و پای تو سن افشاند^{۱۰}

(۱۳۲)

کرشمهات^{۱۱} ز پی کاروان جان بدد^{۱۲}
خوش آن خدنگ که از شست^{۱۳} ناز جذبه^{۱۴} دل
ز ذوق زخم تو خونین دلم دمی صد بار
بیدیده تا دود از سینه قطره‌ای صد بار^{۱۵} آن بدد

- | | | | |
|---|------------------------|------------------------------------|------------------------|
| ۱- مط نمودیم و | ۲- مط دل میان | ۳- مط عشق | ۴- مط و د و سپ عمر |
| آخر شد | ۵- این غزل در مج نیست | ۶- م بپیرا من مط در پیراهن | |
| ۷- د می کردم | ۸- م بیمار | ۹- افزوده از نسخه د و سپ | ۱۰- سپ |
| ضمیمانش | ۱۱- این بیت در مط نیست | ۱۲- م سپ آمد | ۱۳- این غزل در مج نیست |
| در مج نیست | ۱۴- مط کرشمه ز | ۱۵- ردیف این غزل در نسخه‌ای م و سپ | ۱۶- مط شست |
| یموانه و در نسخه مط و د «بدود» آمده است | ۱۷- مط بل و سپ | ۱۸- م خفای | ناز دل جذبه |

خوش آنکه بر گلی تا کند زغنجه بدر هزار قله کلاش بر ارغوان بود
 زجنب معنی شیرین نقی مباد که جان
 بیاید^۱ بلب و از پس بیان بود^۲

(۱۳۳)

جهانی^۴ جان بقرا بن سرت^۵ یک دل چمیباشد
 که احوال تهی دستان پا در گل چمیباشد
 که گل در بوستان و شمع در محفل چمیباشد^۶
 اگر^۷ مشکل نباشد پس^۸ دگر مشکل چمیباشد
 چه دانم است بی دردی که در دل چمیباشد^۹
 به جان دادن نقی خورسند^{۱۰} و قاتل سر گران ازوی
 نمیدانم به جز تسلیم بر^{۱۱} بسمل چه میباشد

دلت چندین به خونریز دلم مایل چمی باشد
 تو بر گل میخرامی جامی بر کف چه میدانی
 نمیداند در دور رخت پروانه و ببل
 غم عشق و^{۱۲} بلای غربت و بیماری هجران
 نمیدانند هشیاران صاحب درد درد دل^{۱۳}

(۱۳۴)

بی من شمشیر زتن بار^{۱۴} سر افتاد^{۱۵}
 هرجا که بلغزید سخن در شکر افتاد^{۱۶}
 در بار^{۱۷} سرشکم همه پر کاله^{*} خونست
 راز دل یاران دگر پرده نشین ماند^{۱۸}
 بر گوشہ چشم چونکه را گذر افتاد
 دل بر دزجا^{۱۹} آن دهن تنگ که^{۲۰} دروی
 این قافله راه مگر بر جگر افتاد
 راز دل یاران دگر پرده نشین ماند^{۲۱} بر افتاد

- ۱- مط تا دود زغنجه برون ۲- مط بیاید ۳- این غزل در مج نیست
- ۴- مط جهان ۵- مط لبت ۶- در مط بیت پنجم است ۷- مط یار و
- ۸- مط گر این ۹- مج اگر مشکل نمیباشد دگر ۱۰- مط ... صاحب در دل
 اما ۱۱- این بیت در مج نیست ۱۲- مج خورسند قاتل ۱۳- مج در
- ۱۴- مج باز ۱۵- در مط این بیت بصورت زیر است :
 بر گوشہ چشم چونکه را گذر افتاد راز دل ما بود که از پرده بر افتاد
- ۱۶- م سپ مط زجان ۱۷- مج ازوی ۱۸- در مط بیت سوم است
- ۱۹- ۳ دریار *- بالفتح و کاف عربی / معنی پارچه و حمه . غیاث ۲۰- این
 بیت در مط نیست ۲۱- م سپ که از پرده بر افتاد مج کزو پرده در افتاد

در لجه خوبی تو گهر بودی و مه کف آفتاد گهر درته و کف^۴ برزبر افتاد^۵
 بس کز نی کلک تو نقی آتش مضمون^۶
 در شعر تر افتاد^۷ بدل دود در افتاد^۸

(۱۳۵)

چون تیغ کین برآردی ابر ستم برآید^۹
 گر جذب عشق باشد در راه آرزویت
 این اشک و آه خودرا گرسدنم به محشر
 ما خشک لب گیاهیم^{۱۰} در انتظار رحمت
 خط تو خوشت آید^{۱۱} در چشم پرنم آری خرم ترست سبزه جائی که نم برآید
 کو آتشین^{۱۲} نگاهی کز برق آن^{۱۳} نقی را
 دود از وجود خیزد گرد از عدم برآید

(۱۳۶)

کاری مکن که کار به آه و فغان کشد آتش زبانه دمدمم از زبان کشد
 در گریهای میار^{۱۴} که عالم کند^{۱۵} خراب گلگون اشک اگر زاف من عنان کشد
 در چشم آفتاب کشد^{۱۶} میل آه من صبر^{۱۷} اردرین معامله پا از میان کشد^{۱۸}

- ۱- این بیت در مج نیست . ۲- د بودی مه ۳- در مط مصراع چنین است :
- ۴- افتاد گهر در کف و مه در زبر افتاد ۵- سپ مه بر زبر ۶- در مط بیت دوم است
- ۷- در مج مصراع چنین است : از بس که نقی کلک نی آتش مضمون ۸- در مط بیت پنجم است
- ۹- در مط مصراع بصورت ذیر است : درخششک و تر افتاد کز دود بر افتاد ۱۰- ردیف
- ۱۱- این غزل در نسخه مج «برآمد» آمده است ۱۲- در مج این مصراع بصورت ذیر آمده است
- ۱۳- سبل از جبرد دود از ارم برآید ۱۴- مع گیاهیم ۱۵- مط آتشی ۱۶- مط او ۱۷- سپ شود ۱۸- مع مکش ۱۹- مع صبرم در ۲۰- در مط بیت چهارم است

میرم برای آنکه زند چین چو برجیین^۱
 زان غمزه الحذر که چو جنبدلب سوآل^۲
 امسال از^۳ بتقشه کشیده است بر^۴ سمن خطی^۵ که انتقام بهار از خزان کشد^۶
 بس کن نقی مباد که طوفان اشک تو
 خط خرابی به سواد جهان کشد

(۱۳۷)

امشب که چشم مست توام در خیال بود
 صحرای دل چراگه خیل غزال بود
 خرسار شهسوار مرا روز عرض حسن
 خورشید در جنیت حسن و جمال بود^۷
 دردی که رند میکده را در سفال بود^۸
 بربال بست^۹ نامه دل مرغ عشق و برد
 جائی که بال بر مملک آنجا وبال بود^{۱۰}
 شاهین غمزه را سرافشان بال بود
 مرغ دلم کبوتر غم بود هر کجا
 یارب چرا بهفتونی نازت^{۱۱} حرام شد
 خون نقی که در همه مذهب حلال^{۱۲} بود

(۱۳۸)

مکن مکن که دل آزد گان چو^{۱۳} آه کنند^{۱۴}
 بدو دل در هفت آسمان سیاه کنند^{۱۵}
 بسان^{۱۶} مشعل ماتم کنند تیره به آه
 چو قصد مشعله آفتاب و ماه کنند^{۱۷}
 مباش غره بسنگین دلی که مظلومان
 بناله در جگر سنگ خاره راه کنند^{۱۸}
 خراج از ملکوت آورند آنانرا که در ممالک دل عشق^{۱۹} پادشاه کنند^{۲۰}

۱- چو برذچین ۲- درمط مصراع چنین است : میل اجل بچشم کشد ۳- در
 مط بیت پنجم است و درمچ این بیت نیست ۴- درمط بیت سوم است و درمچ این بیت
 نیست ۵- مط بر ۶- مط از ۷- این بیت در مج نیست ۸- این بیت
 دو بیت در مج نیست ۹- مج تست ۱۰- درمط بیت پنجم است ۱۱- مج
 یارب ۱۲- مج حرام شد ۱۳- مج که ۱۴- مج کشند ۱۵- این بیت
 درمچ نیست ۱۶- این دو بیت درمط نیست ۱۷- مج عاشق ۱۸- این بیت
 درمچ آخرین بیت است

کنند رفع حجاب آنقدر^۱ که برخوانند خطوط لوح بربین سطح تا نگاه^۲ کنند
زبس که تشنئه عفوست جود او شاید که با وجود عمل تکیه بر گناه کنند^۳
نیاورند فرو سر بتاج زر^۴ آنان
که چون نقی نمد ترک را کلاه کنند^۵

(۱۳۹)

گلی کز بوم^۶ آتش رسته گردد کی از باران رحمت شسته گردد
غلط باشد دوا جستن دلی^۷ را که صحت هم ز دردش خسته گردد^۸
بیازار جزا از شرم آهـــــ در دکان دوزخ بسته گردد
چنان آهم بلند افند به محشر که دوزخ را نفس آهسته گردد
بدل جا کرده تا آن غیرت حور بهشت گرد دل پیوسته گردد
کنیم نقل لیش چون نقل مجلس لبالب دامن پر پسته گردد^۹
سگ آن طفل طبع هرزه گردم^{۱۰}
که چون اشک نقی نشسته گردد^{۱۱}

(۱۴۰)

خیال شمع رخت در دماغ شعله کشد^{۱۲}
چنانکه شب زدو چشم^{۱۳} چراغ شعله کشد
برند خلقی به ویرانه ام گمان مزار^{۱۴}
زبس که آتشم از زخم^{۱۵} و داغ شعله کشد
اگر رخ تو فروغ افکند بساغر می^{۱۶}
شراب همچو چراغ از ایاغ شعله کشد
مخواه شمع شبی کاوری بجام بلور^{۱۷}
می که چون گهر شب چراغ شعله کشد
پای گلبن اگر اشک آتشین ریزم^{۱۸}
گلش چو مشعل^{۱۹} آتش بیاغ شعله کشد

نقی سراغ تو از کس نمیتواند کرد
که آتشش ز زبان سراغ شعله کشد^{۲۰}

-
- ۱- مج اینقدر
 - ۲- مج ما بگناه
 - ۳- در مج بیت سوم است
 - ۴- سپ رز
 - ۵- این بیت در مج نیست
 - ۶- مط بزم
 - ۷- نقی
 - ۸- در مط آخرین بیت است
 - ۹- این دو بیت در مط نیست
 - ۱۰- این غزل در مج نیست
 - ۱۱- مط جمال
 - ۱۲- مط م چشم سپ چشمت
 - ۱۳- مط زخم داغ
 - ۱۴- مط ریزند
 - ۱۵- مط شعله
 - ۱۶- این غزل در مج نیست

(۱۴۱)

چشمت گرانی از می چون ارغوان کند
بیمار را زیادتی^۱ خون گران کند
مردم علی الصباح پی کار و بار و من
گردم پس غمی که مرا قصد جان کند^۲
از بسکه کرده خودل غم روزیم به غم
شادی کند غمین^۳ و غم شادمان کند
سوزم از آنکه آه شربار بی اثر
سیار گان شام غم را نهان^۴ کند
جوشم که اشک آبله پرداز بی^۵ محل
درهای شب چراغ دلم را زیان کند^۶
پیریم و ناتوان و امید است کان جوان
ما را نقی بگردش چشمی جوان کند

(۱۴۲)

گر با غضبیش مرگ به پیکار درآید^۷
انگشت^۸ برآورده بزنہار درآید^۹
آن وصل که یک ذره نباشد چو رسد وقت
خورشید صفت از در و دیوار درآید^{۱۰}
با کیش بتی جوشم از آنگونه که ترسم
دل خون شود و در رگ^{۱۱} زnar درآید^{۱۲}
دیوانه دود زآن^{۱۳} به درودشت که خواهد
از خویش برون آید و در یار^{۱۴} درآید
خاری که نقی راست بپای دل از آن گل^{۱۵}
خاک ارشود از خاک وی آن خار درآید^{۱۶}

(۱۴۳)

چشم تو خون گرم دل زار در کشد^{۱۷}
همچون شراب پخته که بیمار در کشد
نشکست آن بتم^{۱۸} دل سوراخ و هست^{۱۹} امید
کاین مهره را بدرشتہ زnar^{۲۰} در کشد

-
- مج بیمار ازیادتی ۲ - در مط بیت سوم است ۳ - مج غمی ۴ - مج ریان
 - «بی محل» از مج افتاده ۵ - این بیت درم د سپ نیست افزوده از مط و مج
 - مج درآورده ۷ - سپ برآمد ۸ - سپ برآمد ۹ - مج برآید ۱۰ - دم سپ در زن
 - این بیت در مج نیست ۱۱ - این بیت در مج نیست ۱۲ - مج ازان ۱۳ - مج ازان ۱۴ - سپ کو
 - در مط این مصراع بصورت ذیر است :
گر خاک شود پای وی آن خار درآید ۱۵ - در مط این مصراع بصورت ذیر است :
گر خاک شود پای وی آن خار درآید ۱۶ - مط می کشد ۱۷ - مط اگر
 - سوراخ بست ۱۸ - مط بزنار

آرد بجوش خون حسد سلسلیل را
جامی که یار در نظر یار در کشد
خوش وقت آن حریف که گر کاسه فلك پر زهر غم کشند^۱ به یکبار در کشد
خواهد ترا نقی چو خیال تو هر زمان
از راه دیده در دل افکار در کشد^۲

(۱۴۴)

خوش آنکه به قتل زمیان تیغ بر آرد
سر دادن یک ناله^۳ از آن به که کسی را
نهفتن آهی به از آن کز ته دل چشم
در بتکده ترسم^۵ که مرا رشتہ زنار
اشکی بتر از شعله آتش بدر آرد
چون سبزه سر از دانه تسیع بر آرد
کف کردن مستان می عشق زخمیست^۶
نارس بود آن باده که کف بر زبر آرد
در شیشه مهل باده که این^۷ صوفی صافی
خوبست که در خلوت دل چله بر آرد
صد آبله دارد نقی از جوش جنون^۸ دل
مانند خم باده که جوشی بسر آرد^۹

(۱۴۵)

لب تو باج^{۱۰} بشیرینی از شکر گیرد
به لطف غنچه تو پسته^{۱۱} در شکر گیرد^{۱۲}
که شاهباز قضا مرغ نامه بر گیرد
میان ما و تو صحبت عجب که در گیرد^{۱۳}
که گردد آتش و در خرمن سحر گیرد
که گر زبانه کشد عالمی شرد گیرد
رخت خراج نکوئی زماه و خور گیرد
به خشم^{۱۴} نر گس تو زهر ریزد از بادام
جواب نامه طمع داشتم چه دانستم
نمم چو آب تنک دل توئی چو آتش گرم
زکوتی شب وصل دوش دل می خواست
هزن بر آتش بنشسته دلم دامان^{۱۵}

-
- ۱- سپ کند و ۲- این غزل در مج نیست ۳- مط یکناله ۴- م مط د
خرمن ۵- مط خواهم ۶- مط زجامست سپ زخمیست ۷- مط آن
۸- نسخه د درون ۹- این غزل در مج نیست ۱۰- مط لب باج ۱۱- م
مط سپ بچشم ۱۲- مط بلطف پسته تو غنچه بر ۱۳- در مط بیت سوم است
۱۴- در مط بیت ششم است ۱۵- مط بنشسته بر دلم درمان سپ: دامن

کمال عشق زیگانه خویش نشناشد که حسن یوسفی اول دل از پدر گیرد

نقی^۱ بدفع^۲ هوس پیشگان تقليدى

مگر دو روزی^۳ از آن کو^۴ ره سفر گيرد^۵

(۱۴۶)

Zahadan az pستی hmet به جنت ساختند
 کور دل زهاد ظاهر بین بصورت^۷ ساختند
 نیک اگر بینی زآب و خاک جنت ساختند
 سایه بانی بهر ما چون ابر رحمت ساختند
 گوییا ما را سراپا از محبت ساختند
 تنگدل چون غنچه بودم بی گل رویت بیاغ^۸
 خرم آنانی که در گلزار وصل او نقی^۹
 بیخ محنت ساختند و برگ عشت ساختند

(۱۴۷)

به طعن کوهکن در عشق شیرین تیشه دم میزد
 بیاد سرو قد و سنبل زلف و گل رویش
 نهانم در دل امشب کاو کاو خنجری میشد
 به هجرانش دلم چون کشته تیغ ستم می شد
 به جر آخر چوطی میکرد گردون نامه عمرم^{۱۰}
 که بیدردست ورنه نقش^{۱۱} او بر جان رقم میزد
 سراستان دل صد طعنه بر باغ ارم میزد
 خیال او زآه من مگر مژگان بهم میزد
 بدشکر رستگاری بوسه بر دست ستم میزد^{۱۲}
 هم اول کاش بر حرف وجود من قلم میزد

- ۱- مط م نفس ۲- مط برغم ۳- مط دو راهی ۴- مط آن در
 ۵- این غزل در مج نیست ۶- مط عاشقان ۷- مط کوری زهاد ظاهر بین بی
 بصورت ۸- در مط مصراع بصورت ذیر است : نیست غم در راه ارخورشید محشر
 ۹- سپ دل ۱۰- در مط مصراع چنین است : تا براه شوق برمان را بر او رعشق گرم
 ۱۱- این غزل در مج نیست ۱۲- مط عشق ۱۳- این مصراع در سپ نیست و
 بجای آن مصراع ذیر آمده است : هم اول کاش بر حرف وجود من رقم میزد ۱۴- این
 مصراع در سپ نیست و مصراع دوم آن با مصراع اول بیت چهارم بصورت یک بیت آمده است
 بدینصورت : به هجرانش دلم چون کشته تیغ ستم می شد هم اول کاش بر حرف وجود من
 رقم میزد .

دل می سوخت دی ز افغان کوس رحلتی گویا از آن کوناتوانی خیمه در ملک عدم میزد
 نقی را ز آن نمیکردن برس آشیان مرغان
 که از سرچون درخت وادیش آتش علم^۱ میزد

(۱۴۸)

صاحب خورشید بودم ذرهای نورم نماند
 وزچنان گلشن گلی هم برس گورم نماند
 دیو غم خاتم ربود و قدرت مورم نماند
 ناگه افتاد و شکست و فخر^۲ فغفورم نماند
 با غز^۳ اغان دل زداغ تازه و آن شورم^۴ نماند
 ماندم ازوی دور و جز^۵ اندیشه دورم نماند
 شهد نوشین تلغخ شد جز نیش زنبورم نماند
 برسرم رگ نقش بند کاسه طنبور بود^۶
 رفت آن ماہ و بجز شباهی دیجورم نماند
 گلشنی بگداشتمن کش خار و خس هم بود گل
 ملک شادی را سلیمان جفت^۷ من بلقیس عیش
 داشتم فغفوری^۸ بر لب لبالب ز آب خضر
 شور^۹ بلبل داشتم در گلشنی دردا که شد
 فکر من در چاره دوری همه نزدیک بود
 گشت دل چون خانه زنبور^{۱۰} در کام حیات
 برسرم رگ نقش بند کاسه طنبور بود^{۱۱}

هر جو^{۱۲} از نیروی بختم بود صد خرمن نقی
 رفت بر باد آن همه خرمن جوی زورم نماند^{۱۳}

(۱۴۹)

که از درد دل او سنگ در فریاد می آید
 کدمی میر مژ حسرت چون زمر گم یادمی آید
 چو دام افتاده مرغی کش بسر صیاد می آید
 اگر بینم رقیب از کوی او ناشاد می آید
 نه هر ساعت صدا از تیشه فر هاد می آید
 چنان جا کرده در دل حسرت مردن ز بیدادش
 تو می آیی و هر دم مضطرب دلمی جهد از جا
 درین اندیشه کزنو کرده پیدا عاشقی میرم^{۱۴}

- ۱ - این غزل در مجمع نیست
- ۲ - مط حفت
- ۳ - مط فغفوری
- ۴ - مط فخر و
- ۵ - مط سوز
- ۶ - مط داغ
- ۷ - مط سوز سپ: سورم
- ۸ - مط دور جز
- ۹ - مط زنبور در
- ۱۰ - مط شد
- ۱۱ - مط فرق
- ۱۲ - مط هر چه
- ۱۳ - این غزل در نسخه های مج و د نیست
- ۱۴ - مط مردم

زداد آن اخاطر نازک نخواهم ساختن رنجه زمن صبرست چندانی^۴ کزو بیداد می‌آید
 نقی بر قتل خود دل نه که آن بی رحم عاشق کش
 دگر می‌آید و خوش برس بیداد می‌آید^۵

(۱۵۰)

سر کن افغان ای دل نالان که جانان می‌رود
 نی غلط گفتم غلط کن رفتنش جان می‌رود
 می‌رود چابک سواری گرم چون باد و زپی
 ناتوانی همچو گرد افغان و خیزان می‌رود
 خون گرم از رفتنش ز آن گونه^۶ می‌ریزم ز چشم
 کاتشم هر لحظه گوئی در گریبان می‌رود
 خفته بر گلبرگ تر نازک نهالی را چه غم
 از تهی پائی که بر خار مغیلان می‌رود
 وہ که تا می‌آید آن جان جهان باز از سفر
 خرمن عمر نقی بر باد حرمان می‌رود^۷

(۱۵۱)

کو آنچنان نگاه که تا^۸ کس نظر کند
 ز آن گوشه های چشم سیه ناز^۹ سر کند
 پیکان غمزه تا کشد از استخوان من
 بیهوش داروی نگهم بی خبر کند
 در بزم اتحاد نگردد تمام دوست
 پروانه گر ز آتش سوزان حذر کند^{۱۰}
 ز آن پیشتر فالک دهدم خوب شهد^{۱۱} عشق
 تا زهر غم مذاق هرا تلختر کند
 وہ کز^{۱۲} کمال دوق ز تیرش نخورد هام
 زخمی که کین من زدل او بدر کند
 برشکر دل زلت بیداد^{۱۳} شکوه ای
 هردم^{۱۴} پسی تسلی بیداد گر کند^{۱۵}
 شبای غم نقی پی یک نعمه^{۱۶} تا به روز
 از^{۱۷} اشک آب و دانه مرغ سحر کند

- ۱- مط زدادن ۲- مط میدانی ۳- این غزل درمچ نیست ۴- مط آن گونه
 ۵- این غزل درمچ نیست ۶- مج با ۷- مج مادربر ۸- این بیت درمچ
 نیست و در مط بیت پنجم است ۹- مج چون شهد ۱۰- سپ کر ۱۱- د سپ در
 ۱۲- م بیداد و ۱۳- سپ مردم ۱۴- این بیت در مط و مج نیست ۱۵- مج
 غمزه ۱۶- م رشك

(۱۵۲)

یاد آن روزی که مارا بخت برخوردار^۱ بود
 دوست با ما دوست بود و یار با ما یار بود
 در جگر صد رخنه ز آن پیچیدن دستار بود
 بود در دل صد گره ز آن بستن بند قبا
 بود تا ساقی لب او عابد صد ساله را
 هر کجا می‌چید حسن او دکان دلبزی
 کفر زلفش در ره ایمان چومی گسترددام^۴
 بهر قتل عالمی هر جا که تین^۵ غمزه اش
 گرد دل می‌گشت دوشم آستان بوسی ولی
 ای خواش عهد خوش شیرین که در ایام او
 جنس زهد وزرق^۳ خاک کوچه و بازار بود
 تار تسیح ملایک رشته زنار بود
 بسود در پیکار شمشیر اجل بیکار بود^۶
 بخت بد در خواب بود و پاسبان^۷ بیدار بود^۸
 کوه کندن با وجود عاشقی دشوار بود^۹
 در قبول عشق^{۱۰} او می‌کرد انکاری^{۱۱} نقی
 لیک انکاری که با او^{۱۲} یک جهان اقرار بود

(۱۵۳)

عشوه دیو^{۱۳} چو من هیچ مسلمان نخرد ندهد جنت وصل آتش هجران نخرد
 گرچه^{۱۴} حاجی به حرمه خرد،^{۱۵} سالک عشق خلد در بسته به یک خار مغیلان نخرد
 همت من به جوی ملک سلیمان نخرد آنکه جان در گرو آن لب و عارض دارد
 رایگان گل نستاند شکر ارزان نخرد پرده بردار و ببازار نکوئی بخرام
 تا زلیخا به جوی یوسف کنعان نخرد عاقبت در گرو مرگ چو خواهد ماندن^{۱۶}
 کس چرا دل^{۱۷} ندهد عشه جانان نخرد درد تو راحت جان رهبر^{۱۸} ایمان نقی است
 کفر محض است گر^{۱۹} این در بد درمان نخرد^{۲۰}

-
- ۱- نسخه د برخودار
 - ۲- این بیت در مط و مج نیست
 - ۳- مط حبس رزق و زهد
 - ۴- مج می‌کرد دوام
 - ۵- مج تیر
 - ۶- در مط بیت هفتم است
 - ۷- سپ آسمان
 - ۸- این بیت در مج نیست و در مط بیت پنجم است
 - ۹- در مط بیت ششم است
 - ۱۰- مط حسن
 - ۱۱- م انکار ای نقی مج انکار نقی
 - ۱۲- مط که باوی مج: که او یک
 - ۱۳- مط عشه های تو
 - ۱۴- م گر چو
 - ۱۵- د خورد
 - ۱۶- مط مردن
 - ۱۷- مط جان
 - ۱۸- مط رهزن
 - ۱۹- م سپ که
 - ۲۰- این غزل در مج نیست

(۱۵۴)

دل رمیده من صبر ازین فزون نکند^۱
 رقیب سنگ رهم بود تا زغم مردم
 مکن به قوت تن دل قوى که خنجر عشق
 چنین که دامن زلفت گرفته فتنه چرا
 اثر نکرد در آن دل نقى چنین نالند^۲
 چه نالهای که دل سنگ خاره خون نکند^۳

(۱۵۵)

نگاه گرم ترا قصد دلربائی بود^۴
 که آشناei ما بیش از آشناei بود
 ترا که اینهمه در طبع بی وفائی بود
 گل وصال ترا بویی از جدایی بود
 بروز عیش و نوا رانده شد زبزم نقى
 بلی مصاحب ایام بی نوایی بود

(۱۵۶)

ای خوش آن لحظه که یاری رخ یاری بیند^۵
 ای خوش آن گمشده کش گرد غم آرد چو هجوم^۶
 ای خوش آن غرقه که چون موج بلا زور آرد^۷
 ای خوش آن بسته که چون خیل الم حمله کند^۸
 ای خوش آن غمزده کز خواب^۹ چوبرداردسر^{۱۰} تنگ در گردن خود دست نگاری بیند
 نه بدل^{۱۱} از ستم دهر ملالی یابد نه بجان از غم ایام غباری بیند^{۱۲}

- مط سجود کردی ازین پیشتر کنون نکند
- این دو بیت در مط نیست
- مط نالید
- این غزل درمچ نیست
- ۵- این غزل در مط و مج نیست
- در مط این مصراع چنین است: گرد بشکافد و جولان سواری بیند
- در مط نیست
- ۸- مط موج بلا آرد رو
- ۹- مط بشکافد
- ۱۰- مط خاک
- ۱۱- مط چو سر بردارد
- ۱۲- این بیت در نسخه د نیست

همچو آن مرغ که پوشد نظر از هول خزان چشم تا باز کند باع و بهاری بیند
هیچ دولت به از آن نیست نقی عاشق را
که بکام دل خود لاله عذاری بیند^۱

(۱۵۷)

نهان بناز^۲ تو حور و پری نیاز کنند
زخنجر صنمی یافت آن^۳ شرف جسم
که بر جنازه من قدسیان نماز کنند
بدوزخ ستمت عادت ستمزدگان^۴
بان رسیده^۵ که از جنت احتراز کنند
خوش آن نیاز که این^۶ نازنین بتان ما را
زکاینات بیک عشوه بی نیاز کنند
ز پرده پوشی خلق کریم مستانرا
خبر کنید که قانون عیش ساز کنند
جز این نمانده^۷ امیدی گناهکارانرا
که تکیه بر کرم و لطف کارساز کنند^۸

نقی تو^۹ بر همه گر^{۱۰} غیردوست در بندی^{۱۱}

دری که بر همه بندند بر تو باز کنند

(۱۵۸)

با من ز در مهر و وفا باز در آمد
بازم ز در آن سرو سرافراز در آمد
اول دل من بود که شد مرغ صفت صید
شاهین نگاهش چو به پرواز در آمد
ایدل سپر صبر بینداز و برون رو^{۱۲}
کان تیر^{۱۳} نظر باز به انداز در آمد
من کشته آن چشم که در عین تکبر
با همچو منی در صدد ناز در آمد
تا کرد زبان رنجه بنام نقی آن شوخ
هرموی من از شوق به آواز در آمد^{۱۴}

- ۱- این غزل در مج نیست
- ۲- مج بناز چو
- ۳- مط بجنت
- ۴- مج این
- ۵- مج ستمکاران
- ۶- مط باز رسید مج بدان رسید
- ۷- مط آن مج ای
- ۸- افزوده از سخن‌های مط و د
- ۹- مج مط نماند
- ۱۰- در مج مصراع چنین
- است: که تکیه بر کرم لطف کردار کنند
- ۱۱- مج تو در
- ۱۲- مط مج همه از
- ۱۳- مج بیداری
- ۱۴- م: دو
- ۱۵- مط شوخ
- ۱۶- این غزل در مج نیست

(۱۶۹)

چند گویی که فلان کی بسلامت برود
برود روزی و تا روز قیامت برود
تاجی از داغ^{*} والف^۱ بر سر عاشق فردا
در صف حشر باعزم و کرامت برود^۲
کفنی غرقه بخون همچو علم در صف حشر
همه بی نام و نشان او به علامت برود
به ملامت نروم من که به عجز آمدہ ام
کانکه آید به تکبیر به ملامت برود
ای خوش بخت بلندی که کسی یک دو قدم
سایه و شر در پی آن جلوه^۳ قامت برود
نقی آن داغ که بر دل شب هجران^۴ می سوخت
نیست آن داغ که تا روز قیامت برود^۵

(۱۶۰)

خوش آن عاشق که شیدای تو باشد بود رسوا و رسوای تو باشد
دلی کز هردو عالم در گذشته است گذرگاه تمنای تو باشد
نباشد جای غم^۶ تنگست اگر دل غم از تنگی جای تو باشد
بکش امروز عاشق را که هم خود شفاعت خواه فردای تو باشد^۷
ستم را دل قوی باشد به چشم بل را جان زبالای تو باشد
پیاپی^۸ جلوه را ای سرو آزاد حیات از قد رعنای تو باشد
نقی در گرمی بازار محشر
همان سرگرم سودای تو باشد

(۱۶۱)

دل من مست سودای تو باشد چنین دل را چه پروای تو باشد
دل خود تنگ می خواهم که در وی نمی خواهم بجز جای تو باشد

-
- ۱- مط داغ الف *- الف داغ : داغیکه بصورت الف سوزند و در دفاتر سلاطین هندوستان داغی باشد که بر این امراء کنند ... چرا غ هدایت ۲- این بیت در مط نیست ۳- مط از پی ۴- مط سایه قامت سپ جلوه و قامت ۵- سپ د هجران تو سوخت مط هجرانت سوخت ۶- این غزل درمیج نیست ۷- این غزل درمیج نیست ۸- مط حال دل ۹- در سپ و د بیت ششم و در م بیت دوم است ۱۰- مط بنای

زرشک آنکه بر هر دل نهد داغ دلم داغ از تمنای تو باشد
 کشی امروز و ترسم دست دادی گریانگیر فردای تو باشد
 لباس جلوه کوتاه است برسو که این کلا بالای تو باشد
 متع حسن یوسف می خورد^۱ خاک بازاری که سودای تو باشد
 چنان شادی به حسن خود که گوئی تبسم در سر اپای تو باشد
 زجان دادن نقی را نیست خوشت
 از آن خوشنتر تقاضای تو باشد^۲

(۱۶۲)

بدور دوزخ هجر تو راحت از میان گم شد فراغت از جهان^۳ همچون بهشت جاودان گم شد
 از آن روزی که بر اخفای^۴ سرگیرت منادی زد^۵ رموز عاشقی چون مغزم^۶ اندر استخوان گم شد^۷
 پی آهی^۸ سراهی گرفتم زد برابر و چین چنان کزد هشت آن بر نفس راه^۹ دهان گم شد
 بیان حال خود گفتمن کنم^{۱۰} از بیم خوی او^{۱۱} بیان اند زبان من چو معنی در بیان گم شد^{۱۲}
 چنان مضمون شد از شوق^{۱۳} سوال^{۱۴} او سراسیمه که بروی راه صدق جا از تمدل تازبان گم شد^{۱۵}
 نیم آگه ز راز آن دولب اما همین دامن که نقد جان مشتاقان میان این و آن گم شد^{۱۶}
 در آن زلف سیه شد کاروان دین و دل وزپی^{۱۷} نقی نالان چوبیماری که شب از کاروان گم شد

(۱۶۳)

به بزم وصل دل از هجر کی حذر^{۱۸} دارد حریص باده کجا فکر درد سر دارد

- | | | | |
|--------------------------|---------------------------|----------------------------|--------------|
| ۱- می خرد | ۲- این غزل درمچ نیست | ۳- مج میان | ۴- مط اخفاء |
| ۵- مج کرد | ۶- مط مغزاندر | ۷- درمط بیت چهارم است | ۸- مج پی ای |
| سرور ای و ظاهرها پی ماہی | ۹- مط راز | ۱۰- مج گفتمن | ۱۱- مج نو |
| ۱۲- درمط بیت دوم است | ۱۳- د ذوق | ۱۴- مج جمال | ۱۵- درمط بیت |
| ششم است | ۱۶- این دو بیت در مج نیست | ۱۷- در مط بیت سوم است | |
| | ۱۹- مط از | ۱۸- مط خبر دارد مج حذر آرد | |

بهین وصل تو امشب شده^۱ است روزی من
 زخواب نر گس مستش کر شمه در قفس است
 زرفتش روم از جای خویش و چون^۲ نروم
 علاج سرکشی او تغافلست دریغ
 شبی که خنده^۳ چو خورشید برسحر دارد
 ز جنبش مژه اش غمزه بال و پر دارد
 که نخل سرکش او ریشه در جگر دارد
 که در طبیعت عشق این دوا ضرر دارد
 نقی مباد که زنار زلف سرکش او
 ز پای زهد تو زنجیر شرع بردارد^۵

(۱۶۴)

گل بوی کردم از دم گرم گلاب شد
 هر ذهای^۶ برابر صد آفتاب شد
 بیت بلند ابروی او انتخاب شد
 تا چشم مست او قفس^۷ مرغ خواب شد
 بر من^۸ دل فرشته رحمت کتاب شد^۹
 چون نامه ام سیاه^{۱۰} مجرم نکرده دید
 در^{۱۱} بس شمار عیب که کردی خجل مباش
 کان پیش ما بلطف نهانی حساب شد^{۱۳}
 در اختصار کرد نقی سعی هر قدر^{۱۴}
 تا دید رقعه نامه کتابت^{۱۵} کتاب شد

(۱۶۵)

هیچ دیدی بمن آن نر گس مستانه چه کرد
 هندوی زلف تو از عابد صد ساله چه برد
 دانه خال تو با سبحه صد دانه چه کرد
 با حریق چونم این یک دوسه پیمانه چه کرد^{۱۷}
 کاو کامژه ات^{۱۸} با دل دیوانه چه کرد

-
- | | | | |
|-------------------------|----------------------------|------------------|-------------------|
| ۱- مج نداشت | ۲- مج صده حو | ۳- مج از | ۴- مط خویش چون مج |
| خویشن چون بروم | ۵- این بیت در مج نیست | ۶- مط او | ۷- مط زره |
| مج دره را برابر ... | ۸- مط قفس | ۹- مط نامه سیاه | ۱۰- مط برم |
| ۱۱- در مج بیت چهارم است | ۱۲- سپ ور بس و ظاهرآ در پس | ۱۳- این بیت | |
| در مط و مج نیست | ۱۴- مط و مج آنقدر | ۱۵- مج کتاب کتاب | ۱۶- مط و د |
| مژه اش | ۱۷- در مط بیت پنجم است | | |

دوش لغت شعله که می رفت ره خانه دل
 عالمی سوخت ندانم که بآن خانه چه کرد
 یارب آن عاشق دیوانه بدویرانه چه کرد
 بکلنه می زدو گلاشت چمن کرد و نگفت
 بود مستغرق دریای وصال امشب غیر
 و ندانم که بآن گوهر یکدانه چه کرد
 مزن آتش به نقی تا نزند آه ، به بین
 باد باشمع چه و شمع به پروانه چه کرد^۱
 (۱۶۶)

چون کسی سالم از آن غمزه خونخوار آید
 که اگر تیغ کشد مرگ بزنهر آید
 آه از آن روز که آن سرو برفتار آید^۲
 قد نیفراخته برخاست قیامت بجهان
 نیست چندان عجب ار مرغ بگفتار آید
 برگ را لطف هوا در چمن آورده^۳ به رقص
 باش چندانکه گل سرخ بگلزار آید
 ای که زهدت زمی لعل سیه دارد دل
 حسن در پرده محالست که ماند آخر
 غنچه گل گردد و گل نیز بazaar آید
 باغبان گر تو^۴ کنی منع^۵ نقی صبر کند
 که گل از دست تو بر گوش دستار آید^۶
 (۱۶۷)

دری که لعل تو در رشته کلام کشید^۷
 بگوش جان ملک از بهر احترام کشید
 فغان که در صدد انتقام ما ترکیست^۸
 که از فلك چو برآشست انتقام کشید
 ترسم ارچه هوس را نمود گرم سؤال
 و لیک غمزه طلب را زبان زکام کشید
 چه غم بود دل آزادگان بستانرا^۹
 زجانگداز^{۱۰} صفیری که مرغ دام کشید
 خوش آن حریف که رندانه جام زهر بلا
 نهاد برلب و زانو زد و تمام کشید
 درون گرم^{۱۱} نقی گشت رشك مجمر عود
 زبس که بوی خوش دوست در مشام کشید^{۱۲}

- ۱- این غزل در مج نیست
- ۲- مط اذ این د که این
- ۳- سپ مط این
- ۴- در مط این بیت پنجم است
- ۵- مط آورد
- ۶- مط بیازار د بگلدار
- ۷- مط گل تو
- ۸- مط منع و
- ۹- این غزل در مج نیست
- ۱۰- مط کشد
- ۱۱- مط برگشت
- ۱۲- مط آزاد بستان را
- ۱۳- مط خویش
- ۱۴- مط درون اهل کرم گشت ...
- ۱۵- این غزل در مج نیست

(۱۶۸)

اھل^۱ نظر ز قامت و بالا چه دیده‌اند
از خط و خال و^۲ عارض زیبا چه دیده‌اند
گیرند سهل ریختن خون دوستان
خوبان درین مساهله آیا چه دیده‌اند
عاشق به سعی کام نیابد بیا به بین
پیشینیان زکنند^۳ خارا چه دیده‌اند
بی‌منت طلب چو^۴ رسانند کام دل
ارباب آرزو ز تمنا چه دیده‌اند
بی‌گفت و گوکنند چو^۵ عشاقد جان نثار
ترکان چشم یار^۶ زیغما چه دیده‌اند
امروز چون بدست کسی اختیار نیست
اصحاب در عقوبت فردا چه دیده‌اند
رد عطا نقی نبود رسم اهل جود
بخشنده‌گان روح در اینجا^۷ چه دیده‌اند

(۱۶۹)

دمی کز آن رخ زیبا نقاب می‌گیرد
ز شرم عارض او آفتاب می‌گیرد
ذتاب در جگر من نماند آب و زیار
رقیب جام به صد آب و تاب می‌گیرد
نماده^۸ آب در آن لعل لب چودردی می‌
مگر کسی عرق ازاین شراب می‌گیرد
گرفته رنگ سمن برگ ارغوان تو آه
کدام آتشت از گل گلاب می‌گیرد^۹
ازاین فسانه‌اش امروز خواب می‌گیرد^{۱۰}
که با وجود تو ازما حساب می‌گیرد؛
اگر تو صد بکشی نیست غم بروز^{۱۱} حساب
جواب نامه نیارد رسول و من خوشدل
که دیر کرده^{۱۲} همانا جواب می‌گیرد
اگر غلط نکنم یار در رهست نقی
که لحظه لحظه هرا اضطراب می‌گیرد^{۱۳}

-
- | | | |
|----------------------|--------------------------|-------------|
| ۱- این غزل درمچ نیست | ۲- سپ د خال عارض | ۳- مط خنجر |
| چه | ۵- مط حسم ناز نسخه م بار | ۶- مط آنجا |
| دو بیت در مط نیست | ۹- مط زرور | ۷- سپ نماند |
| سپ ، د ، دیر کرد | ۱۰- مط از ما برحساب | ۱۱- مط ، |
| | ۱۲- این غزل درمچ نیست | |

(۱۷۰)

نخواهم خلد کاسایش محبت^۱ را ضرر دارد
بهشتی نیست آن عاشق که دوزخ در^۲ جگر دارد
زبس خوکرده جان با جود جانان دوزخی خواهم
که تا از وی دل آتش پرستم کام بردارد^۳
نه با غم یک زمان^۴ سازد^۵ نه بی غم یک نفس^۶ پاید^۷
براین^۸ آتش دل بی تاب من حکم شر دارد
سمندر بیخبر از آتش است^۹ و بلهوس از غم
پرس ازمن کزین^{۱۰} آتش دل و جانم خبر دارد^{۱۱}
۱۲ چنان از حر ص چشم میدود در دیدن شمعی
که چون پروانه پنداری نگاهم بال و پر دارد
به بندای بخت شب^{۱۳} بیدار امشب چشم بیداری
که بردامان خواب من خیال یار^{۱۴} سر^{۱۵} دارد
دود بیرون دل دیواندام چون شعله آتش
گراز پایش خیال زلف او زنجیر بردارد^{۱۶}
بنو میدی شب هجران ما چید^{۱۷} از سحر دامن
شب بیدار بختی خوش که امید سحر دارد

نقی سجاده تقوی بر آب^{۱۸} افکنده در کویی

که آب روی طاعت حکم خاک^{۱۹} ره گزندارد

(۱۷۱)

روز آه آتشین ز دلم تاب می برد
شب خواب را زدیده من آب می برد
شطرنج دلبری^{۲۰} رخت ای آفتاب حسن
صد دست ز آفتاب جهان تاب می برد^{۲۱}
از اضطراب غم زه خونریز^{۲۲} مردمان
شبها چگونه چشم ترا^{۲۳} خواب می برد
خاکستری که گلخینیان تراست جای^{۲۴}
صد نیش رشك در دل سنجاب می برد
خواب آورد فسانه نقی این چه حالت است^{۲۵}
کافسانه تو خواب ز احباب می برد

- | | | | |
|------------------------|---|---------------------------|----------------|
| ۱- مج صحبت | ۲- مج بر | ۳- این بیت در مط نیست | ۴- مط مع یکنفس |
| ۵- مع نه داغم | ۶- سپ یک زمان | ۷- مط مع ماند | ۸- مج در این |
| ۹- مع آتش است او | ۱۰- سپ که این | ۱۱- سپ جانرا ضرر | ۱۲- در مج |
| بیت سوم است | ۱۳- ... ای بخت بیدار | ۱۴- سپ خیال سر دارد | |
| ۱۵- مج شر دارد | ۱۶- در مط این مصراع بصورت زیراست: گراز پایش دل دیوانه | | |
| را زنجیر بردارد | ۱۷- این بیت در مج نیست | ۱۸- مط من چنده | ۱۹- سپ |
| بخاک افکنده م | ۲۰- مط همچو خاک | ۲۱- نسخه د دلبر | |
| در مط و مج بیت سوم است | ۲۳- مط به خونریز عاشقان مج خونریز دلبران د | | |
| بخواریز مردمان | ۲۴- مط مرا | ۲۵- این دو بیت در مج نیست | |

(۱۷۲)

خنجر جور^۱ تو جز جان حزین چاک نزد
برق^۲ سودای تو جز بردل^۳ غمناک نزد
برق آن شعله که برخمن افلاک نزد^۴
آنکه از عشق گلی پیرهنه چاک نزد
و که پیکان^۵ غمی بردل غمناک نزد
سیزه امسال درین دشت^۶ سر از خاک نزد
غیرعاشق که بجان می خرد آن غمزه کسی
بست و افکند و جدا کرد سرو رفت و گذاشت
دل و جان سوخت نقی را به نگاهی و^۷ برفت
آتش این طور کسی در^۸ خس و خاشاک نزد^۹

(۱۷۳)

اگر زباد صبا کاکلت پریشان بود
بهر کجا که نهال قدت خرامان بود
هزار ناولک زهر آب داده سوهان^{۱۰} بود
که آنچه سخت تراز مرگ بود هجران بود
عداوتی که میان من و رقیبان بود
و گرنه رفتن من از در تو آسان بود
برو برو که نهاده است رو به آبادی زدست جور تو آن مملکت که ویران بود^{۱۱}
نقی تو زود به وا سوختن^{۱۲} رسانیدی
و گرنه او زستم های^{۱۳} خود پشیمان بود^{۱۴}

-
- ۱- مط حسن ۲- مط برغ ۳- مط در دل ۴- این دو بیت در مط نیست
 - ۵- م ، د ، مط عشق ۶- مط غصبش در ۷- سپ م بیچاره ۸- مط باع
 - ۹- مط که برft ۱۰- مط بر ۱۱- این غزل در مج نیست ۱۲- مط
 - زهر چشم ۱۳- مط و د بیکان ۱۴- مط و د کن ۱۵- این بیت در مط
 - نیست ۱۶- مط ساختن ۱۷- م سپ سخنهای ۱۸- این غزل در مط نیست

(۱۷۴)

آخر حسن برآورد خط مشکآلود
شعله شمع چو بنشيند^۱ ازو خيزد دود
نبری ظن که مرا جامه نيليس^۲ بير
سنگ اغيار سراپاي مرا کرده کبود
آب در نر گسش^۳ از ناله من می گردد
می کند گريه بلی چون شنود مست سرو د
سویت آيم چو نهان سایه ز دنبال دود
دارد او نيز حسد باد سيه روی حسود
دل سخت تو چو سنگي که رباريد آهن^۴
کرد تا ميل دل سيمبران جمله ربود^۵
دل بداديم و خريديم غم و درد نقى
کس نکردهست زسوداي بتان اين همسود^۶

(۱۷۵)

بي رشك وصل آن بت سركش نمي شود
بسیار باده هست که بي غش نمي شود
دور از لبت اگر همه از جوي جنت است
آبي نمي خوريم که آتش نمي شود
از بس که^۷ اعتماد بهشت^۸ کر شمه هست
يک ناوك نگاه تو پر کش^۹ نمي شود^{۱۰}
تا ميل جلوه آن قد دلکش^{۱۱} نمي کند
بازار و کوچه پر ز^{۱۲} دل خوش نمي شود
از کشن نقى چه غم او را که صد هزار
خون ميکند که طره مشوش نمي شود

(۱۷۶)

خار پندارد گلی را کز گلستان سرزند
صالکی را کش گل و صل ازمغیلان سرزند
خانه ويران ساز پر هيز هزاران پارسا است
جلوه اي کز قد آن سرو خرامان سرزند
آنچه مارايک سحر راز^{۱۳} چشم گريان سرزند
چون کشدي بر او^{۱۴} سر از سينه موچ خون مرا^{۱۵} سيل^{۱۶} خونی از بن هرموي هژ^{۱۷} گان سرزند

- ۱- مط نتشيند
- ۲- مط نيلست
- ۳- مط مرکش
- ۴- اين بيت در مط نيشت
- ۵- اين غزل در مج نيشت
- ۶- مج از بس اعتماد
- ۷- مط شصت
- ۸- مج
- ۹- در مج بيت دوم است
- ۱۰- مط بت سركش
- ۱۱- مج بربزدن
- ۱۲- مط زآن
- ۱۳- مط ارواح
- ۱۴- مط ترا
- ۱۵- مط ميل

چون فلک بدمهر من در جامه نیلوفری هر سحر گه آفتابش از گریبان سر زند
از پی اخفای آه آتشین هر گه نقی
در گریبان سر کشد آتش زدامان سر زند^۱

(۱۷۷)

خیل اشک ما خراج دیده بردیا نهند^۲
عرش را آرند و چون^۳ کرسی بزیر پا نهند
گوش دل امروز کی برو عده فردا نهند^۴
داغهای لن ترانی بر دل موسی نهند
آشیان مرغ دل در نرگس شهلا نهند
بر سر سرو^۵ و صنوبر بیضه بیضا نهند^۶
پای برایمان زند و سر درین سودا نهند^۷
سیل ها از دل چورو در چشم خون پالا نهند^۸
دست کوتاهان عشق از کنگر ایوان وصل
عارفانی را که جنت وصل و هجران دوزخ است
نیست هر کس مستعد نار^۹ کاند طور عشق
عزت عاشق نگر کاین دلبران در باغ حسن
حسن را در باغ زاغان دو زلفت زیر پر
کفر لفس دارد اندسر که سرداران دین^{۱۰}
حیرتی دارم که در دور دل^{۱۱} سختمش نقی
تهمت سختی چرا بیهوده بر خارا نهند

(۱۷۸)

مرد دعا را چو صبحگاه برآید^{۱۲} روز سفید از شب سیاه برآید^{۱۳}
چشم سحر خیز را زشنیم گریه صد گل خندان زیک گیاه برآید^{۱۴}
از دهن چاک سینه آه گر آندم شعله آه زبان سیاه برآید
یکنکس سرد کو زینه گرمی کز گل^{۱۵} دل ریشه گناه^{۱۶} برآید
سهول ندانی^{۱۷} اثر که صاحب دل را تا دم تأثیر جان^{۱۸} آه برآید

- ۱- این غزل در مج نیست
- ۲- مط و مج نهد
- ۳- مط نهد
- ۴- مط عرش
- ۵- این دوبیت در مط و مج نیست
- ۶- مج مط د ناز
- ۷- د سرو صنوبر
- ۸- مط که در زندان تن
- ۹- این بیت در مج نیست
- ۱۰- مج درد در دل
- ۱۱- سپ برآمد
- ۱۲- مط دل کل
- ۱۳- مط گیاه
- ۱۴- مط نداند
- ۱۵- مط جان ز

زلزله افند بملک شرک^۱ چو از دل زمزمه کوس لاله برآید
 رهزن^۲ عشقش نقی دلیل دلم شد
 دیده کسی راهزن که راهبر آید^۳

(۱۷۹)

آه چو از سینه گناه برآید از دل رحمت هزار آه برآید
 کام گنها کار اگر برآمدنی نیست کام کرم بیشک از گناه برآید^۴
 حسن سلوک آن بود که پای ارادت از گل تزویر خانقاہ برآید
 زهد و ریا سنگ راه تست مبادا پای سلوکت بسنگ راه برآید
 بس که گذرگاه سینه گشته پرآتش هر نفس من برنگ آه برآید
 رنجه به قتلم مساز خنجر و بنگر بلکه مرادم به یک نگاه برآید
 بزم ترا نیست حاجت بت دیگر روز چه حاجت بود که ماه برآید
 در شب وصل تو آفتاب نقی را
 پیشتر^۵ از وقت صبحگاه برآید^۶

(۱۸۰)

در عشق تو بی تاب و توانم چه توان کرد
 گفت آنچه توان گفت بدر ویم چه توان گفت
 کرد آنچه توان کرد به جانم چه توان کرد
 کردم دل و دین صرف و خریدم غم و اندوه^۷
 در ناله من رنگی و بویی ز فرح نیست من بلبل ایام خزانم چه توان کرد
 گفتم که توان کرد نقی شرح غم دل
 حیرت که شود بند زبانم چه توان کرد^۸

- ۱- مط سرکه ۲- مط روزن ۳- این غزل در مدرج نیست ۴- در مط بیت
 ششم است ۵- سپ بیشتر ۶- این غزل در مدرج نیست ۷- مط غم اندوه
 ۸- این غزل در مدرج نیست

(۱۸۱)

بویی شم از سحر ندارد آهم خبر از اثر ندارد
 این غم - که رهش مباد جائی راه از دل من بدر ندارد
 وین خیل الم - که نصرتش باد جز بردل من ظفر ندارد
 دردی که هم آشیان جانت است که بال و پر ندارد
 در دل اثری ندارد آن اشک کو پاره‌ای از جگر ندارد
 رحمت چه و کشتنت چه گویا چشم‌مت زدت خبر ندارد
 آن دوست بود که گر^۱ رسد تیر چشم از رخ دوست برندارد^۲
 در شهر تن نقی مقیم است
 سوزی که سر^۳ سفر ندارد^۴

(۱۸۲)

بس که شب یاد مهی بر دل من زور کند
 نفس خانه چو مهتاب پراز نور کند
 گرد این بادیه شوق بگردم که در او
 خار و سنگیست که کار شجرو طور کند
 پختگانرا بود آب گل^۵ خشت سرخم
 عشق آن باده که در شیشه منصور کند
 خورده الماس از آن غمزة الماس فروش دل که خون در جگر مرهم کافور کند
 بر سر خاک نقی پای نهی گر پس مرگ
 آب حیوان سرش^۶ از خاک^۷ ته گور کند^۸

(۱۸۳)

د گر شب شد که گردون گردماتم^۹ برس مریزد^{۱۰} وزین خاکستری^{۱۱} غربال برس اخگر مریزد^{۱۲}
 چنانم سوخت عشق او که خیزد شعله^{۱۳} دوزخ
 ۱ اگر رضوان ز کوش آب بر خاکستر مریزد^{۱۰}
 ۲ آتش خواری اندر کوره عشق تو آن سنگم
 ۳ که بر تن آب اگر ریزنند از هم پیکرم ریزد

۱- مط چون ۲- در مط بیت پنجم است ۳- مط بسر ۴- این غزل در مرج
 نیست ۵- مط آب و گل ۶- مط برش خاک ۷- سپ خاک نه
 ۸- این غزل در مج نیست ۹- مط مجحت ۱۰- سپ بیزد ۱۱- مط
 خاکسترین ۱۲- سپ مط د بیزد ۱۳- مط شعله از

به بسملگاه حسرت کف زنان آن مرغ رقاص
 که هر گه بال غم بر هم زنم^۱ خون از پرم ریزد
 نصیب از خشک و ترد مکتب این نوخطان آن به
 که سازد چرخ خاک خشک و بر خط تم ریزد^۲
 چه بد بختم که وقت صبحگاهی باد نوروزی
 بجای بر گه گل خار و خسک در بستر م ریزد^۳
 ملاحظت آنقدر دادم نقی اوراق معنی را
 که گر بر هم زنم گرد نمک از دفترم ریزد^۴

(۱۸۴)

گل صباح کز آن^۶ گل^۷ نقاب بر خیزد
 باضطراب ز جا آفتاب بر خیزد
 ز خواب صبح چو مژ گان ناز باز کنی
 هزار فتنه اجل را ز خواب بر خیزد
 چو چشم^۸ و ابروی او زین نه دبر ابر شحسن
 قیامتش همه جا در رکاب بر خیزد
 غبار دل بنشاند آب این فواره چشم
 شب فراق تو روز حساب بر خیزد^۹
 بدستگیری سر گشتگان محشر عشق
 تنور سینه چنان گرم تافتمن که زدل نفس نخاسته دود کباب^{۱۰} بر خیزد
 نقی خیال^{۱۱} گلی بس که در نظر داری
 ز اشک گرم تو بوی گلاب بر خیزد^{۱۲}

(۱۸۵)

مستان به جذبه در دل شب آه چون کشند^{۱۳}
 خورشید را ز سینه مشرق برون کشند^{۱۴}
 خاصان شب وصال تو از جام آفتاب
 با صبح^{۱۴} تا بروز می لاله گون کشند^{۱۵}
 چندین هزار شعله خورد غوطه در جگر
 آندم که این گروه نفس در درون کشند^{۱۵}

-
- | | |
|---------------------------------|---|
| ۱- مط بال غم زنم | ۲- این بیت در مطنیست |
| ۳- مط خار خسک | ۴- در مط |
| ۵- این غزل در مج نیست | ۶- مط کران سپ که از رخ |
| ۷- د کزان رخ | ۸- د چشم ابروی |
| ۹- افزوده از نسخه های مط و د سپ | (در مط بیت سوم و در نسخه د و سپ بیت پنجم است) |
| ۱۰- مط دود از کباب | |
| ۱۱- سپ خیال | ۱۲- این غزل در مج نیست |
| ۱۳- این بیت در مج نیست | ۱۴- مط چون صبح مج تا صبح |
| ۱۵- مج کنند | |

دل میکشی زچشم حریفان بشست^۱ زلف
مانند ماهیئی که ز دریای خون کشند^۲
شیرین تویی که کوهکنانت نیاورند خم در ستون قامت اگر بیستون کشند^۳
از سیل خیز فتنه ندارند غم نقی
آنان که رخت عقل بکوی جنون کشند^۴

(۱۸۶)

که از گرمی^۵ می و میخاندرا در آتش اندازد
که یکبار دگر این داندرا در آتش اندازد
بآن ماند که کس پرواندرا در آتش اندازد
که رخت کعبه و بتخاندرا در آتش اندازد
زند دست و^۶ من دیوانه را در آتش اندازد
کسی خواهم که این پیمانه را در آتش اندازد
من آن قصه پردازی نقی کافسانه دردم
ز گرمی گوش بر^۷ افسانه را در آتش اندازد^۸

چنان مستی دل دیوانه را در آتش اندازد
زبی تابی دلم جست از غم^۹ او دستگیری کو
فکنند در ملامت این دل عاشق ملامت را
فروزد عشق او از هیزم^{۱۰} ایمان و کفر آتش^{۱۱}
نمی دانم ز آتش^{۱۲} آب و یار^{۱۳} بی مروت هم
زبی طرفی دلم آبی نخورد از باده و صلسش

(۱۸۷)

کاروان اشک ما را توشه از خون می نهد
دل ز خرج گریه دخل گریه^{۱۴} افزون می نهد
سدباب^{۱۵} گریه^{۱۶} را عاشق که می بندد مژه
می شود برقی و سر در جان مجذون می نهد

دل که رخت^{۱۷} غم زراه دیده بیرون می نهد
در گلو صدجا گر خواهد شدن خونم که باز
سدباب^{۱۸} گریه^{۱۹} را عاشق که می بندد مژه
بر گل حی می وزد گر از دم عیسی نسیم

- | | | |
|-------------------------|---------------------------------------|--------------------------------|
| ۱- مط شست | ۲- این بیت در معج نیست | ۳- این دو بیت در مط و معج نیست |
| ۴- مط مستی | ۵- مط خست از غم او م از غم دستگیری کو | ۶- مط ای |
| ۷- مط او را هیزم | ۸- مط کفر اش | ۹- مط از آتش |
| ۱۱- مط دست من | ۱۲- مط و سپ پر | ۱۳- این غزل در معج نیست |
| لخت | ۱۴- مط | ۱۵- سپ دیده |
| ۱۵- سپ دیده | ۱۶- مط آب | ۱۷- مط دیده |
| ۱۸- در مط بیت چهارم است | | |

میدهد عزم نگه بر باد^۱ مستی خاک عقل زهرچشمی^۲ هرزه در این باده افیون می نهد^۳
 با غم دل بس که خودارد نقی بر بوی غم
 دیده هر جاریخت خونی رو بر آن خون می نهد^۴

(۱۸۸)

تل بوی آرزوی تو در جان نمی کشد
 کاین دست عجز گوش دامان نمی کشد
 آسوده باش کار به هجران نمی کشد
 عصیان بنده منت غفران نمی کشد
 بیهوده حسن منت زندان نمی کشد
 یعقوب بوی یوسف کنعان نمی کشد^{۱۱}
 و آنگه دلی که ناز ز درمان^{۱۴} نمی کشد
 دل دم زبیم خوی تو پنهان نمی کشد
 طرف قبای ناز^۵ مکن بار^۶ آن کمر
 ای^۷ دل وداع او زاجل بی امان ترسست
 ناز و نعیم^۸ هرچه از او میرسد خوشت
 در مصر عشق^۹ سلطنتش مزد^{۱۰} می دهند
 چاک هوس ندوخته از جیب پیرهن
 دردی^{۱۲} فزون ز رنج نصیحت نیازمند^{۱۳}
 جان بر لب رسید^{۱۵} بر آن در نقی مترس
 کارت به چین ابروی در بان نمی کشد^{۱۶}

(۱۸۹)

چند با غیر شکر خنده چون نوش کند
 گریه ای کو که بش^{۱۷} خنده فراموش کند
 تا رسد از سخشن بیشتر از مغز به کام
 دل هوای گیرد و جا^{۱۸} بر گذر گوش کند
 رو در آئینه او ز آن ننماید که نظر^{۱۹}
 غمزه دیوانه صد عربده بر بستر خواب^{۲۰}
 نقی آن به که برون ریزمش^{۲۱} از گریه تلخ
 چند در کاسه کند زهر و کسی نوش کند^{۲۲}

- | | | | |
|-------------------------|---------------------|------------------------|------------------------|
| ۱- سپ مرجاد | ۲- د زهرچشم | ۳- این بیت در مط نیست | ۴- این غزل |
| در مط نیست | ۵- مط باز | ۶- مط باز | ۷- مط آری |
| بغم که، ظاهر آنارون نیم | ۹- مط حسن | ۱۰- مط مژده | ۱۱- در مط بیت هفتم است |
| ۱۲- مط م سپ دروی | ۱۳- مط، سپ: نیارمند | ۱۴- مط و سپ دریان | ۱۵- سپ د رسیده |
| ۱۶- این غزل در مط نیست | ۱۷- مط لب | ۱۸- سپ جان بر | ۱۹- مط نظیر |
| ۲۰- مط خاک | ۲۱- مط ریزیش | ۲۲- این غزل در مط نیست | |

(۱۹۰)

تا چند نفیر از دل مدهوش^۱ برآرد وقتست که این^۲ دجله^۳ خون جوش برآرد
 چون طفل به انداز هم آغوشی دایه برياد تو دل دمبدم آغوش برآرد
 تا سد ره غير خيال تو کند دل آرد گل نسيان و در هوش برآرد
 از بس که شد از ياد لبس كالبدم پر^۴ فصاد بهنيش از رگ من نوش برآرد
 پوشد سر راز تو نقى طاقت و ترسم
 کاين سوز نهان دود زرسپوش برآرد^۵

(۱۹۱)

چو دندان او قصد لب می‌کند دل خسته ميل رطب می‌کند
 اديب جفا در دبستان عشق دل بي ادب را ادب می‌کند
 چنان نازكست آن تن نازنين که از تاب انديشه تب می‌کند
 دلم در ميان رخ و زلف او درافتاده روزى به شب می‌کند^۶
 اگر دل دهد باز^۷ طفلست و شوخ همان ساعت از من^۸ طلب می‌کند
 به من می‌کند لطف برغم غير چه لطفی^۹ که کار غضب می‌کند
 مخور غم نقى يار اگر بست لب
 که چشم همان کار لب می‌کند^{۱۰}

(۱۹۲)

زکلاك صنع چنان قامت تو نفر^{۱۱} برآمد
 که از برآمدن آن قلم بدرقص درآمد سخن بيا لبت شد چنان لذيد^{۱۲} که گفتی^{۱۳}
 مگر زدل^{۱۴} بزبان^{۱۵} کاروانی از شکرآمد تفقدی^{۱۶} که چو طفل از کنار^{۱۷} مردم چشم

- | | | | |
|----------------------|----------------------|-----------------------|---------------|
| ۱- م . سپ ، پرهوش | ۲- د چون | ۳- مط زحون | ۴- مط برد |
| ۵- اين غزل درمچ نيست | ۶- اين بيت درمط نيست | ۷- سپ بار | ۸- م |
| سب س | ۹- مط طفلی | ۱۰- اين غزل درمچ نيست | ۱۱- م مغز |
| ۱۲- مط عزيز | ۱۳- مط گويي | ۱۴- مط بدل | ۱۵- مط ذ زبان |
| ۱۶- د تعقدي | ۱۷- مط گناه | | |

هنوز صبح کجا بود کز دیار اجابت
 بیال مرغ دعا بسته نامه اثر آمد
 هنوز سینه صید اثر شکاری آهي
 نخورده شست خبردارشد که کارگر آمد^۱
 دلم بخون شفق تشنده بود دوش که تیری
 رشست سینه بروون جست و بر دل سحر آمد
 چه آفتاب نقی را درآمد از در خلوت
 که گوئی از شب تارش هزار صبح برآمد^۲

(۱۹۳)

رشته برپای مگس بست و به شکر سرداد
 خط که موئی به سیه خال لب دلبر داد
 که اجل بوسه بر آن دست و بر آن خنجر داد
 برد در قتل من آن غمزه بخنجر دستی
 سرخ بیدی که همه خنجر خونین بر داد
 از گذر کردن آن غمزه تن^۴ لرزان شد
 بهمان شعله که پروانه بکفت پرداد^۵
 هست مرغی که دل و جان دهد و می بالد^۶
 منکر حشر ندانسته مگر کآتش عشق
 بدلی گرمی هنگامه صد محشر داد
 دل ما را ز فلک کرد نقی مستغنى
 احتیاج^۷ آینه را آنکه به خاکستر داد^۸

(۱۹۴)

نخلیست نخل آه که آ بش جگر دهد
 روید ز تخم اخگر و بار شر دهد
 دارم دلی که در دل شب از شرار آه
 خورشید زا گرفته بدبست سحر دهد
 تاعرش برشکافد اگر تیغ^۹ خود دعا
 در آتش دل آرد و آب اثر دهد
 در چشم آفتاب نهد آشیان قدر
 بخت از شرار آه مرا بال و پر دهد
 در صبر گریه باش چو ایوب کو نقی
 طوفان نوح را بدلی چند سر دهد^{۱۰}

-
- | | | | |
|-----------------------|-----------------|-------------------------|--------|
| ۱- این بیت در مط نیست | ۲- مط شست | ۳- این غزل در متع نیست | ۴- مط |
| ۵- مط می نالد | ۶- مط سپ بر داد | ۷- سپ ذاحتیاج | ۸- این |
| غزل در متع نیست | ۹- مط تیر | ۱۰- این غزل در متع نیست | |

(۱۹۵)

در مغز جان چو شعله غم^۱ شمع سان رسد آن شعله را بجان^۲ مدد از^۳ استخوان رسد
 از ناز^۴ کاروان غمت بار انتظار در دل هزار^۵ جا فکند تا بجان رسد
 مشکل که باز مانده باین کاروان رسد بست آه بار آتش^۶ و در پی نفس ضعیف حالا نهال عشق تو در دل^۷ نشانده^۸ حسن کو تما محل تربیت با غبان رسد
 سرمایه^۹ حیات فرو می چکد تمام
 ما را گمان نقی که زاشکی^۹ زیان رسد^{۱۰}

(۱۹۶)

پذیردیده چون عکس رخت^{۱۱} در سر نمی گنجد سراند افسر و افسر بگردون^{۱۲} در نمی گنجد
 چو در^{۱۳} خوابم نهد بر بستر دل تن خیال او دلم در تن تن از ذوق در بستر نمی گنجد
 که در دارالقرار حسن بال و پر نمی گنجد زند پروانه را شمع آتش اندربال و پر یعنی
 چومی دانی که این هنگام در محشر نمی گنجد کشی هردم جهانی را و هستی از جزا فارغ
 نقی بی زحمت تن با خیالش گفتگو دارد
 چنان گرست این صحبت که موئی^{۱۴} در نمی گنجد^{۱۵}

(۱۹۷)

چو ز آتش دل من داغ شعله^{۱۶} بر گیرد فتیله از تق آن همچو شمع^{۱۷} در گیرد
 ز باغ او نرسد صد هزار را یک گل چو گاه حرصن تماشا نگاه^{۱۸} پر گیرد^{۱۹}
 دود^{۲۰} چوسوی توصیح باه کسب^{۲۱} فیض آید بهشت در گذر و راه بر نظر^{۲۲} گیرد
 زند چاک گریبان^{۲۳} نه قبای فلك چو دل بدست دعا دامن سحر^{۲۴} گیرد
 ۱- مط دل ۲- مط بجای ۳- مط زاستخوان ۴- سپ نار ۵- دل
 در هزار^۶ ۶- سپ آتش در پی ۷- مط در ما ۸- مط سپ فشانده
 ۹- م سپ د باشکی ۱۰- این غزل در مج نیست ۱۱- مط رخش ۱۲- مط
 گردن^{۱۳} ۱۳- مط بر ۱۴- سپ موسی ۱۵- این غزل در مج نیست
 ۱۶- مط شعله داغ ۱۷- سپ همچو شعله ۱۸- سپ بگاه بر ۱۹- مط
 در گیرد سپ م بر گیرد ۲۰- م سپ رواد ۲۱- مط کم است ۲۲- مط
 سپ در نظر ۲۳- مط گریبان قبای اهل فلك ۲۴- م دامن سحر

بدست گریه سحر عرش گوشوار دهد که پاره دل و پر کاله جگر گیرد
 هوس^۱ حجاب تو شد گر از این لباس نقی
 نظر بر هنر شود حسن پرده بر^۲ گیرد^۳

(۱۹۸)

دل زجور فلك تخت^۴ کاش بستاند چو دانه از دهن آسیاش بستاند
 گل بهشت دهد آب و رنگ و بو برس
 که آب و رنگ زشم و حیاش بستاند
 دهد کرشمه او جان که آشنا^۵ را
 به حیله از نگه آشناش بستاند
 گرفته^۶ بس که زدل استخوان پهلو نور
 فلك هلال دهد کز^۷ هماش بستاند
 خوش آنکه جان اجا بت به پیشواز زعرش^۸
 خدا مراد دهد چشم خونشان مرا که خون بهای دل^۹ از خاک پاش بستاند
 نقی بهر نگهی صد هزار جان خواهد
 مگر که داد دل از غمزه هاش بستاند^{۱۰}

(۱۹۹)

به چشم خانه نگه سر شکسته^{۱۱} بر گردد
 چو گرد فنه بدنبال^{۱۲} او بپا خیزد
 بپاد شد همه ذرات پیکرم در عشق
 چو خار و خس کدر^{۱۳} آتش هم شر گردد
 هرا که کشور درد و غم مسووز، مباد
 دل از حدیث تو محروم ماند از آنکه ترا
 سخن بلب چور سد غرقه در شکر گردد^{۱۴}

- ۱- در مط مصراج چنین است: هوس حجاب تو گر کرد زین لباس نقی
- ۲- مط در گردد
- ۳- این غزل در مج نیست
- ۴- د سخت مط پخت
- ۵- مط جان آشنا می دا
- ۶- سپ د گرفت مط زبس گرفته زدل
- ۷- مط گر
- ۸- مط به پیش دارد چرخ
- ۹- مط خود
- ۱۰- این غزل در مج نیست
- ۱۱- مط سیر گشته
- ۱۲- مط
- و سپ ز دنبال
- ۱۳- مط من
- ۱۴- مط سپر
- ۱۵- در مط بیت سوم است
- ۱۶- مط بر
- ۱۷- در مط بیت ششم است

جدا زیزم تو آهاین می از چه می خوردم که زهر در دل و الماس در جگر گردد
 بشب رسید نقی روز عمر^۲ و این شب هجر^۳
 سحر نگشت که شب در سر سحر گردد^۴

(۲۰۰)

دل اندر عشق از ناپختگی فریاد بر گیرد بود خام آن کبابی کاندر آتش نوحه^۵ بر گیرد
 بر آرد زود دود^۶ از جان و دل اندیشه عشقش خس و خاشاک را با شعله سودا زود ر^۷ گیرد
 بگلشن گروی میر چو گل خون در تن بلبل و گر گل بو کنی گل همچو بلبل بال و پر^۸ گیرد
 بچشم آب حسرت شد نگهدار روی خورشیدی که گر گستاخ بین در وی آتش در نظر گیرد
 پی اخفاک راز^۹ عشق جان غیرت اندیشه^{۱۰} زدل تا سینه صد جا بر نفس راه گذر گیرد
 بیازار شب^{۱۱} آن آهی که آرد^{۱۲} دل بسودایش دهد صدم مشتری گردون که ازوی یک شرز گیرد
 زبس یاد لبس در چشم^{۱۳} دل بستم نقی شاید^{۱۴}
 که از شور آب خون پالوده^{۱۵} چشم شکر گیرد^{۱۶}

(۲۰۱)

فلک در وصل و هجران از شب و روزم عجب ماند شبوصلم^{۱۷} به روز هجر و هجرانم به شب ماند^{۱۸}
 زبیم شحنة آن غمزه چندم چون گنه کاران فغان در قید سینه ناله در زنجیر لب ماند^{۱۹}
 چو محبوسان به زند آن خانه چشم و دلم تا کی نگه در خون نفس در آتش ازتاب غصب ماند^{۲۰}
 طرب شد غیر^{۲۱} سرتاپا و پندارد که من شادم چنین شادی الهی بر سر گور طرب ماند

- ۱- مط اد ۲- مط هجر ۳- مط غم ۴- درم مصراع چنین است : سحر
- نگشت که شب در سحر گردد ۵- این غزل در مج نیست ۶- مط بود خام اندر
- آتش آن کبابی نوحه بر گیرد نسخه د نوحه در گیرد ۷- م برادر دود از جان... .
- ۸- سپ بر گیرد ۹- مط رویش ۱۰- م راه عشق ۱۱- مط و د محنت
- اندیشم ۱۲- مط نثار دوست ۱۳- مط که دزد د ۱۴- مط چشم و دل
- ۱۵- در سپ مصراع چنین است : زبس یاد لبس در دل نقی بستم چشم شاید ۱۶- سپ
- مط آلوده ۱۷- این غزل در مج نیست ۱۸- مط بوصلم ۱۹- در نسخه های
- م مط د این مصراع بصورت زیر است : شب وصلم بروز و روز هجرانم بش ماند
- ۲۰- این بیت در مط نیست ۲۱- کامات « غیر سرتاپا و » از نسخه مط افتاده است

چو دوزد مردم چشم نظر در لعل شیرینش بسر گردان مگس ماند که پایش^۱ در رطب ماند
بشب ماند نقی را^۲ روز در بیماری هجران
به این روزش که من دیدم عجب گرتا بشب ماند^۳

(۲۰۲)

دست و پای نگهم^۴ را مژه زنجیر شود
گریه صد جا گره رشته تدبیر^۵ شود
هردم از مایده عمر ابد سیر شود
توسون اشک مرا صبر عنان گیر شود
آن محبت که به تن بدرقه شیر شود
همچو هندو که در آتشکده‌ای پیر شود
شوق را چون ادب عشق عنان گیر شود
پی تدبیر غم عشق کشم تا نفسی
بر سر خوان غم او اجل^۶ گرسنه چشم
ربع مسکون به سم سیل بکوبد گرنه^۷
به عدم خون شهادت کندش بدرقه^۸
شد کهن یاد خم زلف سیاهش در دل
مطلع شعر نقی در صفت طلعت او
زود باشد که چو خورشید جهانگیر شود^۹

(۲۰۳)

همچو پای ملخی کز پی خود مور کشد
دوش خورشید فلک غاشیه^{۱۰} نور کشد^{۱۱}
دوستگانی دهد و حرف ز منصور کشد
تا بکی در در سر این می بی زور کشد
آنکه هر گز نکشید ازمی قربش جامی^{۱۲}
نه که شب آتش دل شعله اش از گور کشد^{۱۳}
دل به حرص درش از پی تن رنجور کشد
در زمینی که فروغ رخش انگیزد رخش
نیست گردشمن جان غمزه ساقی زچه رو
سوخت خمیازه کش بزم مجاز از حسرت
تهمت تربت^{۱۴} کفار کشد خاک نقی^{۱۵}
بس که شب آتش دل شعله اش از گور کشد^{۱۶}

- ۱- مط یا بس ۲- مط نقی و روز ۳- این غزل در مع نیست ۴- مط
زنجیر ۵- سپ د: امل ۶- مط دلم ۷- سپورنه ۸- مط کندم بدرقه
۹- این غزل در مع نیست ۱۰- این دو بیت در مط نیست ۱۱- مط شربت
۱۲- همچو نقی ۱۳- این غزل در مع نیست

(۲۰۴)

میکند غمزه و غوغای هوس می‌شکند آستین می‌زند و شور مگس می‌شکند
 برهوس می‌شکند غمزه شوخش در دل چون درخانه دزدی که عسس می‌شکند^۱
 نیست سوداشکن عشق ترش رویی او^۲ این قدرهست که صفرای هوس می‌شکند
 پیش آن طرہ عنبرشکن و ضعف چنان که گرانباری بو پشت نفس می‌شکند^۳
 نقی آن ریزه الماس^۴ که می‌ریزد چشم^۵
 آرزوهاست که در خاطر کس می‌شکند^۶

(۲۰۵)

نیست نقش سم که آهورا بهامون شد سفید هر طرف درراه لیلی چشم مجنون شد سفید
 نیست گلگون اشک و معنورم که از طغیان شوق چشم خونبار مرا دور از تو تاخون^۷ شد سفید
 بس که امشب و عده‌های صبح صادق شد خلاف^۸ روی دوران شدیاه و چشم گردون شد سفید^۹
 داغ رشکی بر دل پر حسرت فرهاد شد
 بر زمین هرجا نشان پای گلگون شد سفید^{۱۰}

(۲۰۶)

زغوغای کسان مشکل که از منزل برون آید مگر از منزل آن سرو روان غافل برون آید
 دل و جان راز بس کافشرد^{۱۱} آغوش غمش درهم به جان کندن نفس از تنگتای دل برون آید
 اگر فرصت دهد آن غمزه دارم آنچنان آهی که جای گریه^{۱۲} خون از دیده قاتل برون آید
 نقی در بیر^{۱۳} مجنون بلا می‌گرد تا روزی
 محیط حسن اورا سبزه از ساحل برون آید^{۱۴}

-
- ۱- این دویست در مط نیست ۲- مط یار ۳- م سپ بر ۴- مط ذهر بالماں
 ۵- مط اشک ۶- این غزل در مط نیست ۷- مط ناخون ۸- مط نقی
 ۹- در مط این آخرین بیت است ۱۰- این غزل در مج نیست ۱۱- مط و د
 کافشده ۱۲- مط آب ۱۳- مط در نزد ۱۴- این غزل در مج نیست

(۲۰۷)

چو هندو^۱ سوی^۲ آتشگاه گبران رقص در گیرد
بهر خاکی نشان جوید زهر بادی خبر گیرد^۳
چو بلبل ز آشیان سینه هر پر کاله پر گیرد
دل بیچاره دست شعله^۴ و پای شرد گیرد
شفاعت را دمی صد بار دامان نظر گیرد^۵
که تادشنام از آن لب بگذرد^۶ طعم شکر گیرد
که بس بر روی هم افتد نظر راه گذر گیرد^۷

نقی در گریه آرد اضطراب عشق جانارا^۸
که زور^۹ آتش سوزنده آب از چوب تر^{۱۰} گیرد^{۱۱}

(۲۰۸)

فرصت دودخود^{۱۲} کجا شعله به پرنیان^{۱۳} دهد
عمر اگر وفا کند مر گ اگر امان دهد^{۱۴}
رفت که مشک آب خود عشق^{۱۵} بتای نان دهد^{۱۶}
جان^{۱۷} همای قدس را حسرت استخوان دهد
بوسۀ آتشین^{۱۸} مرا عشق تو بردهان دهد^{۱۹}
نغمۀ عاشقی چنان گرم کشم^{۲۰} که از شفعت^{۲۱}
رد شود ار نقی بدل قافله سرشک من^{۲۲}
تو شئون خون نهاده را شعله به ارمغان دهد^{۲۳}

-
- | | | | |
|--------------------|-----------------------------------|---|---------------|
| ۱- مط بیند | ۲- سپ راه | ۳- این سه بیت در مط نیست | ۴- مط چون |
| ۵- مط شعله در پای | ۶- م سپ ولی | ۷- مط بگذر طعم | ۸- د خامان را |
| ۹- م روز | ۱۰- مط بر | ۱۱- این غزل در مط نیست | ۱۲- مط دل |
| ۱۳- مط شعله پرنیان | ۱۴- مط دل | ۱۵- مط بخت اگر وفا کند عمر اگر امان دهد | ۱۶- مط |
| ۱۶- مط نزد | ۱۷- در مط این بیت چهارم است | ۱۸- مط دهد | ۱۹- مط |
| جان من | ۲۰- مط جان بیهای قدر او حسرت | ۲۱- مط بزم به | ۲۲- مط کنم |
| ۲۲- مط عاشقی | ۲۴- این بیت در مط نیست | ۲۵- این غزل در مج نیست | ۲۳- مط کنم |

(۲۰۹)

در عشق دری نیست که صد بار نه بندند الا در اظهار که ناچار نه بندند
 جز غمّه او مانع نظاره او نیست این رخنه دیوار بهر خار نه بندند
 یک چشم زدن نیست که هرمومی تنم را صد شعله^۲ غم عشق تو^۳ در کار نه بندند
 برزخم دلم پنجه^۴ مرهم مپسندید رسم است که در برس^۵ بیمار نه بندند
 در دایره عشق تهی^۶ پای نهدگام مانع به عبث برس پرگار نه بندند
 از زهد نقی میکده^۷ را هیچ خلل نیست
 بگذار که در صومعه زnar نه بندند^۸

(۲۱۰)

شبی که از درم آن ماه بی نقاب درآید شب مرا^۹ زدر صبح آفتاب درآید
 به آه^{۱۰} روز نه بندم شب وصال که ازوی^{۱۱}
 شود دماغ ملک کاسه گدائی عطرش
 چو دیده گرم کنم از خیال شمع جمالت
 چو راز عشق تو از دل کند هوای زبانم
 نزول سیل سر شکم زحد گذشته و ترسم
 بخواب رفتہ چنان دیده غنوده بختم
 فرو نخورد دل من به عشق گریه که آتش
 برون دهد نمک آبی که در^{۱۲} کباب درآید
 نقی بمیکدهای پای لغز خورده^{۱۳} که آنجا
 ملک چوعکس بهسر^{۱۴} در خم شراب درآید^{۱۵}

-
- ۱- سپ: از بیت دوم بعد ردیف این غزل بجای نه بندند، بندند آمده است
 - ۲- مط مشعل
 - ۳- مط که
 - ۴- نسخه د پنجه و
 - ۵- مط هرس
 - ۶- مط شهی
 - ۷- مط
 - ۸- این غزل در مج نیست
 - ۹- مط: د مراد ز در
 - ۱۰- مط بهما
 - ۱۱- مط در وی
 - ۱۲- در مط پس از این بیت زیر آمده است: خیال و خواب بود خوب با خیال تو یکجا مگر خیال تو بیرون رود که خواب درآید
 - ۱۳- این بیت در مط نیست
 - ۱۴- مط دیده پر آب
 - ۱۵- در مط بیت هشتم است
 - ۱۶- مط از
 - ۱۷- مط خورد پای لغز
 - ۱۸- مط بشر
 - ۱۹- این غزل در مج نیست

(۲۱۱)

سراپا خارغم گلها زچشم خونفشن دارد
تم کرزل چو گلبن بلبلی در آشیان دارد
درآمد^۱ شد بیگانه گو در بند گلاشن را
چه سازد بلبلی کو داغ رشک باعیان دارد
مگر در آب این سیل بلا آتش نهان دارد
چنان از بیم خویش آه من^۲ افسرده پا در دل
که گویی هر شارش در کمر صددست جان دارد
بگوش جان شنو صدنکته از هرمومی مژ گاش
اگر جان تودارد گوش چشم^۳ صدزبان دارد
پس از مردن به پیش آن سگ کوایین تن خاکی
اگر جان تودارد گردد کاتش اندر استخوان دارد
الف هست از شهابش بیش و داغش هست کم^۴ زاختر
نم کر سنگ بیداد تو رنگ آسمان دارد
شوم قربان طول و عرض چین ابروی تر^۵ کی
که صیادانه زه^۶ بر بسته تیر اندر کمان دارد
چه غم دارد نقی از دوری^۷ منزل دعای تو
که چون آه شربار ابرش آتش عنان^۸ دارد^۹

(۲۱۲)

چه فیض باغ بدآن آتشین^{۱۰} نژاد دهد
که شاخ شعله باو میوه مراد دهد
نسیم زندگیم تنگدل زهم نگشود
مگر دم اجل این غنچه را گشاد دهد
زجور هجر کسی را که کشته اجلست
به غیر خنجر بیداد او که داد دهد
بگلستان رود آن دلستان ومن خوشدل
که صحبت گل و خارش زمن بیاد دهد^{۱۱}
در آبه دیده که از مردمان به لالایی
حیال خال ترا این دو خانه زاد دهد
بیان سوز دلم نامه برندارد^{۱۲} آه
مگر زدل کفت خاکستری بیاد دهد
متاع عشق^{۱۳} بجان میخرم در آن بازار
که بد معامله کم گیرد و زیاد دهد
نقی به وصل ابد جان بده^{۱۴} که پروانه
متاع عمر بیک لحظه اتحاد دهد^{۱۵}

- ۱- نسخه د درآمد تند شد ۲- سپ می
از اختر کم ۴- مط ره سپ زد بر بسته ۵- مط: د وی ۶- مط دهان
۷- این غزل درمچ نیست ۸- مط آتشی ۹- این بیت در مط نیست ۱۰- مط
بر تناشد ۱۱- د سپ عشوه ۱۲- مط ابد جان که ۱۳- این
غزل درمچ نیست

(۲۱۳)

با قدح همچو حباب آنکه به میخانه رود
بسته پیمان که سرش برسر پیمانه رود
دل دود در پی آن دلبر و اشکم در پی^۱
 طفل رسمیست کهن کز پی دیوانه رود
دل در آن زلف ببوسی زلبش خرسندست
این گداییست که شب بردر یک خانه رود
صد داش بندی جاوید بهرموی عجب
زلف دلبند تو چون در شکن شانه رود
شمع مجلس را از گرمی بازار امشب
شعله‌ای نیست که از کیسه پروانه رود
خاطر از تفرقه کن جمع در اندیشه او
که نه گنجیست خیالش که به ویرانه رود

مرگ برقطع طمع کرده دارین نقی

بیش ازین نیست کزین خانه باآن خانه رود^۲

(۲۱۴)

۳جان شیرین اگر از عاشق بیدل برود به از آنست که یارش ز مقابل برود
ای نقی اینهمه تعجیل تو در مردن چیست
به که جان میدهی آن لحظه که قاتل برود

(۲۱۵)

۴چوزلف عنبر افشن اش بر اطراف ذقن پیچد
 بشاخ سنبلی ماند که بر گرد سمن پیچد
 من و سرنشتہ زلفی که زنارش به بتخانه
 زرشک پیچش مو دمدم بر خویشتن پیچد
 تمنای نگاهش سیر دارم کو زبان دانی
 که بهر خاطر من یکزمانش در سخن پیچد
 شوم گرم فغان چون شام هجران، شعله دوزخ
 چو مار آتشین بر خود زرشک آه من پیچد
 زکوثر شوید او روح قدس و در کفن پیچد
 محل است اینکه سراز سجدہ بت بر همن پیچد
 نگردانم بکشتن قبله از محراب ابرویش

نقی از شعله ادرارک و طرز نازکت هردم ۱

فت آتش بجان خسرو^۵ و بر خود حسن پیچد^۶

۱- سپ در دل ۲- این غزل در مجمع نیست ۳- افزوده از نسخه سپ این غزل در سایر
 نسخه‌ها نیست ۴- افزوده از مطلع این غزل در سایر نسخه‌ها نیست ۵- مقصود امیر خسرو
 دهلوی (متوفی ۷۰۵) شاعر پارسی زبان هند است ۶- منظور سید حسن غزنوی ملقب
 باشرف مدیحه سرای قرن ششم است (۵۵۵) در نسخه مط خشن.

(۲۱۶)

باورم ناید که دل از دام او بیرون جهد
 نگ باشد گر ازین نخجیر گه بیرون جهد
 نامیدی از رگ جانم بجای خون جهد
 نغمه های جانگداز از بس بدین قانون جهد
 خاصه آن عاشق که تیرش از دل گردون جهد
 بر ق حسرت گر چنین از سینه محزون جهد
 نیش بر لیلی خوردن خون از رگ مجنون جهد
 کی توان منع نقی کردن شب هجر از فغان
 کز جگ در هر نفس صد ناله اش افزون جهد

(۲۱۷)

ز گرمیها بدغیر از آتش حسرت نمی خواهد
 دل و جانم به غیر از خواری و محنت نمی خواهد
 به محنت خوی کرده بستر راحت نمی خواهد
 که بزم نامیدان باده عشرت نمی خواهد
 متاع کاسد ما بیش ازین قیمت نمی خواهد
 نقی در محنت هجران چراغی اینقدر نالان
 دقیقت است این و لیکن اینقدر دقت نمی خواهد

(۲۱۸)

جدبه حسنی که عالم را به حیرانی کشد
 کوبت مشکل پسندی عالم از جابردهای
 کافر عشقی چو من ننگ مسلمانی کشد

^۴ کوسرزلفی که دل را در پریشانی کشد
 کوبت مشکل پسندی عالم از جابردهای
 رشتہ زار زلفی کو که می ترسم به حشر

۱- افزوده از مط ، این غزل در سایر نسخه ها نیست ۲- مط آسنک ۳- افزوده
 از مط ، این غزل در سایر نسخه ها نیست ۴- افزوده از مط ، این غزل در سایر
 نسخه ها نیست .

مردم از آسودگی با شحنه مژگان بگو
کانتقام از من بآن نازی که می‌دانی کشد
نقد جان‌هر که صرف‌چون تو جانا‌نی نشد
گر همه خضرست می‌دانم پشیمانی کشد
پر تصرف دلبری دارم نقی کز بزم وصل
ظاهرم هرچند راند باز پنهانی کشد

(۲۱۹)

چه گل‌جویم که این‌هم با هزار ارامساک‌می روید
بجای گل زیاغ وصل من خاشاک می روید
چو تخم حسرتی در مزرع افلاک می روید
زجوي طالع من می کند سیراب دهقانش
شہید هجر را تا روز حشر از خاک می روید
بجای سبزه زهر آلوده خنجرهای نومیدی
ازو دلهای خون آلوده صد چاک می روید
بنزیر گلبنی گر خاک سازندم پس از مردن
زجام عشق کزیک قطره‌اش منصور بیخود شد
چنان‌مستم که گرمیر مزخا کم تاک می روید
نقی تأثیر آه دل اگر اینست میدانم
که گلها بعدازین از گلبن آتشناک می روید

(۲۲۰)

راحت طلبان سینه به آزار فروشنده
شادی به غم و غم بدل زار فروشنده
صد دل به نگاهی برناز تو گرانست
ارزان بود آن جنس که بسیار فروشنده
کاین نیست متعاعی که به بازار فروشنده
ارزان چو خریدی دل مارا مده ازدست
آن کافر عشقیم که در بتکده ما
کاین نیست متعاعی که به بازار فروشنده
آز بهر خریداری وصل (تو)^۳ ملایک
آب رخ امید نقی وار فروشنده

(۲۲۱)

امشب به گلو گریه مستانه گره شد تا روز جنون در دل دیوانه گره شد
صد عقده خون از جگر دیده گشودم از بس که بدل حسرت جانا‌نی گره شد

۱- افروده از مط ، این غزل در سایر نسخه‌ها نیست ۲- افروده از مط ، این غزل در سایر نسخه‌ها نیست ۳- مط وصل ملایک .

گر ناله ناقوس به بخانه گره شد
خوناب جگر در دل پیمانه^۲ گره شد
صد جای دل سبجه صد دانه گره شد
کز رشک هوس در دل پیمانه^۲ گره شد

ای برهمن از غیرت آهم عجبی نیست
برمن نه صیامست^۱ که از حسرت آن لب
از غیرت زnar سر زلف بت من
جانسوزیم از شعله ناز توبه ذوقست

دلبستگی داشت نقی با سر زلفش
سر رشتہ امید وی از شانه گره شد^۳

(۲۲۲)

مفردات^۴

از بتان لطف مجوئید که این سنگدلان نخل بستان امیدند ولی برندهند
چون مسیحابر مزارم گر خرامد روزمر گخاک من خاصیت آب بقا پیدا کند
نمی دانم که تأثیر محبت چیست در دلها که حسرت از من و بی لطفی از منظور می بارد
فغان آندم که آه حسر تم اندر گلو پیچد گریبان دلم از دست نومیدی فرو پیچد
سمند خواهشم در سنگلاخ غم فرو ماند کمند نامیدی در گلوی آرزو پیچد

(۲۲۳)

رقم کند چو قلام سوز^۵ هجر بر کاغذ فتد ز گرمی آن پیچ و تاب در^۶ کاغذ
مگر دل تنک تیره شکسته ماست درون پر از گله لب بسته بی خبر کاغذ^۷
باو چو نامه نویسم کنند دیده^۸ و دل ز آه و گریه گهی خشك و گاه تر کاغذ^۹
به پیش غمزه او دل چنان^{۱۰} بود که کسی به پیش ناوک پر^{۱۱} ان^{۱۲} کند سپر کاغذ
فغان که آن بت^{۱۳} محجوب کشت خانه نشین زبس که عاشقش افکند بر^{۱۴} گذر کاغذ

- ۱- تصحیح احتمالی در مط صیاست
- ۲- چنین است
- ۳- افزوده از مط این غزل
- ۴- این ایيات در سایر نسخه ها نیست
- ۵- در سایر نسخه ها نیست
- ۶- مج بر
- ۷- در مط بیت چهارم است
- ۸- مج نامه و دل
- ۹- در مط آخرین بیت است
- ۱۰- مط چسان
- ۱۱- مج رستم
- ۱۲- م شب
- ۱۳- مج در

دل پردا^۱ ز پی نامه اش به استغفار ز هر طرف چو بر آرد به حشر پر کاغذ^۲
 عجب که نیست نقی نیشکر نی قلمت
 چنین^۳ که شعر تو بگرفته در شکر کاغذ^۴

(۲۲۴)

افسوس از آن دلی که در او بود^۵ جای صبر
 دل را که جای صبر بود خود چه جای صبر
 از تاب بس که آبله ها کرده پای صبر^۶
 بیگانه گشت یار^۷ و علاجش تعاقلس^۸ کو آنچنان دلی که شود^۹ آشنای صبر
 صبر از دل نقی شد و از وی اثر ندید^{۱۰}
 رفت ارجه گرم^{۱۱} صرصر آه از قفای صبر^{۱۲}

(۲۲۵)

باز گشت از چشم خون پالاروان خوناب هجر
 کشتنی عمرم د گرشد غرقه در غر قاب هجر
 یاد مژگان تو یعنی خنجر قصاب هجر^{۱۳}
 یاد باد آن عیش خوش کز^{۱۴} یمن فتح الباب وصل دست اقبال بگل اندوده بود ابواب هجر
 بر دماغم میزند بوی گل وصلی نقی
 غنچه ای کایام^{۱۵} رنگش داد از خوناب هجر^{۱۶}

(۲۲۶)

آمد شبانه در برم از جان نهفته تر رویی هزار مرتبه از گل شکفته^{۱۷} تر
 ۱- م برد ۲- این بیت در مط و مج نیست ۳- م د چنانکه ۴- این بیت
 در مط نیست ۵- مط ماند ۶- این بیت در مج نیست ۷- م د: یار علاجش
 ۸- مط بود ۹- مط نماند مج در وی اثر نماند ۱۰- مط حیر ۱۱- مج
 رفت ارجه صرصر آه ۱۲- درم مصراع چنین است: کرد خوش خونریزی
 مسلح دل پی عاقبت ۱۳- مط در مسلح دل پی عاقبت سپ خونریزی اندد مسلح
 ۱۴- مط از ۱۵- مط کایام و بر بکشن ۱۶- این غزل در مج نیست
 ۱۷- مط نهفته

آمد نهان بگلشن جان سرو چابکی^۱
 امشب چراغ بزم که بودی که بوده‌ای از چشم^۲ شب نخفته من شب نخفته‌تر
 دارم دلی گرفته غبار غم بتان از دیر ساله^۳ دیر بر همن نرفته‌تر
 طبع نقی زمخزن^۴ معنی بگوش یار
 نظمی کشید از در سیراب سفته‌تر

(۲۲۷)

سرود مجلس من صوت بلبل است دگر
 کنار و دامن^۵ و جیبم پراز گل است دگر
 مدار صحبت غم بر تنزل است^۶ دگر
 همه تغافل او بر تغافل است دگر^۷
 بزیر غبب و دستی بکاکل است دگر^۸
 نه ناز^۹ حاجب کامست و نه حیا مانع
 چه وقت^{۱۰} صبر و چه جای تحمل است دگر^{۱۱}
 دمید ز آتش حسرت گل^{۱۲} مراد و نقی
 که بود لال؛ چو پروانه بلبل است دگر

(۲۲۸)

یارب این فتنه زجولان که برخاست دگر
 شهر گردیده^{۱۳} پر آشوب چه غوغاست دگر
 یار دارد سر خونریزی احباب امروز
 بشتايد حریفان که تماشاست دگر
 میرسد هست و سر انداز وبکف^{۱۴} تیغ ستیز از پی قتل من اسباب مهیاست دگر

-
- ۱- مط خابکی
 - ۲- چنین است در همه نسخه‌ها
 - ۳- مط حشم در مع مصراج
 - ۴- مط زجoler
 - ۵- مط تنزل است
 - ۶- که مخزن
 - ۷- مط دامن جیبم مع دامن چشم
 - ۸- در مع این مصراج بصورت ذیراست: زچشم یافته روی و ریاست مستثنی
 - ۹- این بیت در مط نیست
 - ۱۰- این بیت در مع نیست
 - ۱۱- مط بار، مع: نه یار حاجت
 - ۱۲- مط و مج جای
 - ۱۳- در مط بیت سوم است
 - ۱۴- مع از
 - ۱۵- سپ
 - ۱۶- مط کوچه گردید سپ شهر گردید
 - ۱۷- مط سرانداز بکف.

چشم مستش^۱ که پیاپی^۲ مژه‌می جنباند
 بسته آن چشم سیه معز که شعبده باز
 فتنه بر خاسته و معز که آراست دگر^۳
 خواب شد رهزن آن آهوی مردا فکن باز فتنه محبوس در آن نر گس شهلاست دگر^۴
 می‌دهد نقد دل و جنس غمش می‌گیرد
 نقی بی سر و پا را سر سوداست دگر^۵

(۲۲۹)

ای دل از گریه غم در شب هجران بگذر^۶
 در کش این قلزم زهر^۷ وزسر جان بگذر
 صبر ایوب کن ای دیده زطوفان بگذر
 نوح را غرقه طوفان خجالت مپسند
 گر دهننت^۸ به بها دانه خالش چون مور
 تنگ چشمی مکن از ملک سلیمان بگذر
 بهوای صنمی دوش ز ناقوس دلم
 کفر فریاد برآورد: «کز ایمان بگذر
 دل^۹ و پیکان تو آنگاه جدائی^{۱۰} حاشا
 تیر از دل چوکشی^{۱۱} از سر پیکان بگذر
 نقی اریار^{۱۲} نیامد^{۱۳} به عیادت خوش باش
 گو دوروزی^{۱۴} دگر از عمر به هجران بگذر^{۱۵}

(۲۳۰)

ای زده خواب تو قفل بر دردکان ناز
 جنبش مژگان تو سلسله جنبان ناز
 کوی توماؤای^{۱۶} حسن گرد تو غوغای حسن
 روی تودربای حسن چشم^{۱۷} تو طوفان ناز
 زنده نماند دگر چون تو شوی جلوه گر
 خلعت خوبی ببر بر زده دامان ناز
 جلوه حسن آتشست در دل صبر و سکون
 تا تو فرو برده ای سر بگریبان ناز

- ۱- مط مستت
- ۲- مط سای
- ۳- این بیت در مط نیست
- ۴- افزوده از نسخه
- ۵- این غزل در مرج نیست
- ۶- در مط ردیف تمام ایيات
- ۷- سپ قهر
- ۸- مط دهننش
- ۹- مط دل ز
- ۱۰- مط بجایی افکند
- ۱۱- مط کسی
- ۱۲- سپ باز
- ۱۳- مط نیاید
- ۱۴- مط و د: روز دگر
- ۱۵- این غزل در مرج نیست
- ۱۶- مج ماده‌ای
- ۱۷- مج حشم

زآبله پا رود در دل ما خون رشک گر تو طلب را دهی سر بهیابان ناز^۱
 بردر سلطان حسن سوخت دل هر که بود
 داد^۲ زمسکین نقی منع زربان ناز^۳

(۲۳۱)

نهادهای خدنگ جفا در کمان هنوز یکدل نگشته تیر غمت را نشان هنوز
 زارم بکش به خاطر جمع ای پسر مترس طغلی نمی برد بتو کس این گمان هنوز
 دارد امید وصل تو ما را جوان هنوز روزی گذشت در غم^۴ هجرت هزار سال
 او را نکردهای به جفا امتحان هنوز^۵ معلوم خواهد شد آخر وفای غیر
 روزی بدلبری دگرم^۶ دیده در گذر^۷ عمری گذشت و می^۸ گذردسر گران هنوز
 می داد دیر جان نقی آن مه بهطنز گفت
 دلبستگی است عاشق ما را بجان هنوز

(۲۳۲)

زلف و رخت آن^۹ شبست و این^{۱۰} روز اما شب قدر و روز نوروز
 بالای تو شمع مجلس^{۱۱} آرا^{۱۲} رخسار تو مهر عالم افروز^{۱۳}
 هجری و شبی با آن^{۱۴} درازی عشقی و حرارتی باین^{۱۵} سوز
 بر روز سیاه ما مزن طعن ما را تو نشاندهای باین^{۱۶} روز^{۱۷}
 تا هست نقی ز^{۱۸} دیده و دل خون‌ابه فشان و آتش^{۱۹} اندوز
 از چشم^{۲۰} او گلی بده آب^{۲۱}
 شمعی زچراغ او برافروز

- ۱- افروده از نسخه در سایر نسخه‌ها نیست
- ۲- مج دادر
- ۳- این غزل در نسخه مط نیست
- ۴- مج در غمت ایدل
- ۵- این بیت در مط نیست
- ۶- مج دگرت دید
- ۷- مط دید در گذار
- ۸- مط و یار بمن
- ۹- مج این مع آن
- ۱۰- مط سپ مط د عالم
- ۱۱- مط آرای
- ۱۲- در مط بیت سوم است
- ۱۳- در مط بیت دوم است
- ۱۴- مط بدین
- ۱۵- مط و مج بدین
- ۱۶- در مط بیت دوم است
- ۱۷- مط و مج بدیده
- ۱۸- مج عالم
- ۱۹- این بیت در مج نیست.

(۲۳۳)

شد چمن سبز و بر^۱ آئینه دل زنگ^۲ هنوز گل شکفت و دل من غنچه صفت تنگ هنوز
 بود صد رنگ جفا بر^۳ سرش آندم^۴ که نبود چرخ با اهل وفا برسر نیرنگ هنوز
 در صف لشکر عقل و خرد افتاد شکست غمزه اش تنگ نبسته کمر جنگ هنوز
 در ازل پرتوى از مهر تو برخاک افتاد آب سر میزند از رشك بهرسنگ هنوز
 عمرها شد که نقى در ره^۵ عشقش جان داد
 برسر تربت او نگذرد از تنگ هنوز^۶

(۲۳۴)

غمزه جانسوز و ناز صبر گداز ما نداریم تاب غمزه و ناز
 وصل کم، آرزو بروون از حد عمر کوته شب فراق دراز
 ناز^۷ دامن کشان ز لوث هوس گریه در کار شست و شوی نیاز
 لب در^۸ حرف بست لیک گشود چشم شوخش در دریچه راز
 وہ که خواهد زدست مردم رفت دامن چشمت^۹ از گرانی ناز
 بودم اندر نماز کآمد و ریخت گریه برخاک آبروی نماز
 خوش بفریاد دل رسید ترا
 نقی این گریه های دل پرداز^{۱۰}

(۲۳۵)

دری از ناز کرده چشمش باز غمزه او نشسته بر در ناز
 عمرم^{۱۱} ار کوته است و بخت زبون نیست حاجت به طنز ای طباذ
 کرد قد تو این^{۱۲} به بخت بلند کرد زلف تو این^{۱۳} به عمر دراز
 هست^{۱۴} مارا دلی^{۱۵} تنک^{۱۶} که در او کوه صبر ار نهی نماند باز

-
- | | | | | |
|------------|----------------|----------------|------------|------------|
| ۱- مط در | ۲- سپ دنگ | ۳- مط آنگ | ۴- مط درغم | ۵- این غزل |
| در مع نیست | ۶- مط یار | ۷- م دو | ۸- مط حشمت | ۹- این غزل |
| در مع نیست | ۱۰- مط عمر اگر | ۱۱- مط ای | ۱۲- مط مست | |
| | ۱۳- سپ دل | ۱۴- مط تنگدلی. | | |

همچو دکان آبگینه گری که در او سنگ می‌رود بگداز
 چاره صبرست و صبر آتش تیز^۱
 صبر داری نقی بسوز و بساز^۲
 (۲۳۶)

دگر زبان قلم^۳ می‌کند بیان هوس
 نشسته مرغ تمنا برآشیان هوس
 تو^۴ نونهال جوانی نیامدهست هنوز
 بیاغبانی حسن تو با غبان هوس^۵
 رزتاب حرف گلو^۶ سوز با^۷ خیال لبت
 هزار آبله دارد سر زبان هوس^۸
 بدست عقل ندادند رایضان^۹ قضا
 عنان بارگی مطلق العنان هوس^{۱۰}
 بیزمدوش که لب میرساند بر لب جام^{۱۱}
 خیال بوسه بلب میرساند جان هوس
 چه همرهیست که با آه می‌کنی^{۱۲} ایدل
 تمتعی زلب او نقی گرفت که بود
 نه در خیال^{۱۳} تمنا نه در گمان هوس
 (۲۳۷)

بنوعی داده تعلیم جفا و جور استادش که از هر ووفا هر گز نخواهد آمدن یادش
 دلم را می‌نوازد تا دگر دلها بدام افتد^{۱۴} چو آن مرغی که دارد از برای صید صیادش
 دلم صیدی است در قیدی گرفتار^{۱۵} و عجب صیدی^{۱۶} کمی میردز حسرت گر کند صیاد آزادش^{۱۷}
 فتاده لازم طرز نگاهش دلبری ورنه به قصد دلبری بر کس نگدهر گز^{۱۸} نیفتادش^{۱۹}
 ندیدم در جواب نامه اش نام نقی گویا
 چنان از خاطرش رفتم که نام رفت ازیادش

-
- مط تیر ۲ - این غزل درمچ نیست ۳ - مج هوس ۴ - این بیت درمچ نیست
 - این دو بیت درمچ نیست ۵ - سپ کلو ساز ۶ - مج ما ۷ - مج
 - راضیان * - رائض : کسی که اسپان را ریاضت آموزد و آن چاپک سوار باشد . غیاث
 - درمچ بیت چهارم است ۹ - این بیت در مج نیست و درمچ بیت دوم است
 - مج می‌کند ۱۰ - در مط بیت سوم است ۱۱ - مج جمال ۱۲ - در مط بیت افتد
 - مط و مج گرفتار عجب ۱۳ - مج قیدی ۱۴ - مط چهارم است ۱۵ - مط بیت
 - چهارم است ۱۶ - مط : بقصد دلبری هر گز نظر بر کس نیفتادش ۱۷ - درمچ بیت درمچ بیت سوم است . ۱۸ - این بیت

(۲۳۸)

یك طرف غم و يك طرف محنت کجا بنشانمش
 آرم و تا سينه در مهر و وفا بنشانمش
 عجز را جان برلب آيد تا زپا بنشانمش
 قطره خونابه گرمی بجا^۱ بنشانمش
 خود عزای خویش کیرم در عزا بنشانمش
 دل پرازغم چون درین محنت سر اینشانمش
 خواهم اندر دل ز راه دیده آن بد مهر را
 ناز را جان در تن آید تا زسر برخیزدم
 سوخت دل قربان آنس، شاد بنشین غم مخور^۲
 میرم از محرومی این امر ناممکن که من^۳
 کو نقی جرأت که در خلوت زاظهار نیاز
 بر گل تر قطره ای چند از حیا بنشانمش^۴

(۲۳۹)

مالک الملک دل و لشکر آه سحرش
 سرمه دیده زخاکستر آه سحرش
 باش چندانکه نشانم پر^۵ آه سحرش^۶
 شیشه دل شکنم بر سر آه سحرش^۷
 که کشم موی کشان بر در آه سحرش
 بر رگ صبح خورد نشتر آه سحرش
 ای خوش املک شب و کشور آه^۸ سحرش
 من و آن دل^۹ که بدریوزه ملایک ببرند^{۱۰}
 ای که گوئی غلط انداز بود تیر دعا
 ندهد امشب اگر نشا تأثیر دعا
 سوخت بی مهری خورشید دلم کو کششی
 تشنۀ خون شفق شد دل شب خیز^{۱۱} مگر
 در نقی دیده خورشید اگر کج^{۱۲} نگرد
 کنم از^{۱۳} سر بر سر خنجر آه سحرش^{۱۴}

- ۱- در مط مصراع بصورت ذیراست: سوخت دل غم مخور ۲- مط کجا ۳- سب
 که من هست ۴- این غزل در معنیست ۵- سب راه ۶- م آن در
 ۷- مط ملک میبرند سب ملایک نبرند ۸- م سب مط بر ۹- در مط مصراع
 اول این بیت نیامده و دومین مصراع آن با مصراع اول بیت بعد بصورت بیت ذیرآمده است:
 ندهد امشب اگر نشاه تأثیر دعا باش چندانکه نشانم بر آه سحرش
 ۱۰- این مصراع در مط نیست ۱۱- مط خورشید ۱۲- «کج نگرد» از نسخه های
 م و سب اقتاده است ۱۳- د: ار ۱۴- این غزل بمعنی نیست.

(۲۴۰)

ای خط سبز بر گل سرخت بهار عیش
 وی عارض شکفته تو لاله زار عیش
 در دور زهر چشم توعیشی نماند و ماند
 شهد حیات بخش لبت یادگار عیش
 دل بود بی قرارتر این بار در غمش
 بیچاره داده بود بخود چون قرار عیش
 بسیار جانگدازتر از روز گار عیش
 شبای غصه خاصه پس از روز گار عیش
 گل بردمید کشته غم را ز گل هنوز
 از دل نبرده است برون خار خار عیش
 چون می کشد بدوش نقی کوههای غم
 آن دل که می کشید به صد جهد بار عیش^۱

(۲۴۱)

دگری در تب و تاب و دگری در آتش
 یا^۲ حبابی است زجوش شکری^۳ در آتش
 که چو یا قوت بود بیخبری در آتش^۴
 برد^۵ شمشیر چو شمشیر گری در آتش
 من باندیشه^۶ فرو برده سری در آتش
 سرزنان^۷ آتش عشقم^۸ ز گریبان چو تنور
 دلمن رقص کنان چون شری در آتش^۹
 پای کوبان بدردون^{۱۰} آتش عشقی^{۱۱} چو تنور
 زنم آتش بدل و جان و^{۱۲} بجنبانم موی^{۱۳}
 می رود قافله آه^{۱۴} و بهمراهی او^{۱۵}
 می کند این دل سوزان^{۱۶} سفری در آتش^{۱۷}

- | | |
|---|---|
| ۱- این غزل در مط و مجنیست | ۲- مط مست |
| جگری | ۳- مط عارض |
| ۴- مج عارضه | ۵- مط گرمی می سپ گرمی لب |
| ۶- مج با | ۷- مط جگری |
| ۷- مج تن | ۸- در مط بیت هفتم است و نخستین مصراع آن چنین است: عرضی دارم |
| ۹- از آتش که دلم سوخت زدل | ۱۰- این سه بیت در مط نیست |
| ۱۱- مط تر سپ بید | ۱۲- مط برد |
| ۱۳- مط: هر زمان | ۱۴- مط عشقش به |
| ۱۵- مط زاندیشه | ۱۶- مط ز دردون |
| ۱۷- مط آتش شوقی بدردون | ۱۸- م: بر |
| ۱۸- بیت ششم است | ۱۹- در مط |
| ۲۰- و بجنبانم موی، اذنسخه مط افتاده است | ۲۱- د، آه |
| ۲۲- بهمراهی | ۲۳- در مط بیت نهم است. |

غم ز^۱ تاریکی دل نیست که در کوچه عشق دارد از هر طرف این خانه در آتش^۲
نیست بی غسل دعا را اثوی خین نقی^۳
غوطه فرما دل خود را سحری در آتش

(۲۴۲)

که سوزد بعد صد سال ارگزاری دست بر خاکش
نشان^۵ تبخالدهای قطره خون بر لب چاکش^۶
که میگردد بمنگی هر زمان روی عرقناکش
برون افتاده عکسی از سویدای دل پاکش^۷
که در رقصندی خود هر طرف سرها زفترا کش^۸
درونم شد نقی جنت زفیض آب انگوری^۹
که جوش دل سلسلی از اوی بر آتش گرنی تا کش^{۱۰}

(۲۴۳)

قیامت پیش خیز جلوه های قد چالاکش
که جانزاغوطه خواهم دادرر روی^{۱۱} عرقناکش
که سوزد بعد صد سال ار نشینه من غبر خاکش
که دارد چشم جان در راه تو جسم^{۱۲} هوشناکش
خورد هر دم دل پرشعله چون پروانه بر گرد سر چاکش^{۱۳}
سر صیدش نقی^{۱۴} دی در گذر خوش در نظر آمد
دخی گلگون و بروی حلقة حلقد لف فترا کش^{۱۵}

-
- ۱- این بیت در مج نیست ۲- مط غم تاریکی^۳- در مط بیت ششم است ۴- مط روی^۵ م: چشم ۵- مط نسان ۶- مط پاکش م سپ خاکش ۷- این بیت در مط نیست ۸- این غزل در مج نیست ۹- سپ ناکش ۱۰- مط در وادی غمناکش ۱۱- سپا ز آن ۱۲- مط خاکم ۱۳- مط خاکم ۱۴- چاکش چنان ۱۵- م بر گرد چاکش ۱۶- مط نقی را ۱۷- این غزل در مج نیست.

(۲۴۴)

چون آه هست گو نقسم در گلو مباش یک شعله در میانه صد شعله گو مباش
 دل را بود زبانه آتش زبان حال گو شرح عشق برنهج گفتگو مباش
 ما را خمار نرگس ساقی ز دست برد گو باده در صراحی و می درسبو مباش
 بر عشق^۱ در محبت ما رشك غالبيست بد باش بارقيب و بما هم نکو^۲ مباش
 مقبول نيست جز به تيم نماز عشق مائيم و خاک كوي تو گو آبرو مباش^۳
 جاروب بند^۴ گرد دل انگيزد^۵ اى اديب با كنه دير در صدد رفت و رو مباش

بگسل نقى دل هوس انديش ازین بدن^۶

بر رشته^۷ تو گو گره آرزو مباش^۸

(۲۴۵)

من از کجا و گزیدن^۹ لب شکر خايش که خون شود دل انديشه در تمنايش
 خورد هوس همه^{۱۰} دور باش غمزه او رود بلا همه جا پيش پيش بالايش
 امل زباده پرستان لعل^{۱۱} ميگونش اجل زگوش نشينان چشم شهلايش
 سياه فامي^{۱۲} مجنون کند به ليلي عرض که کرد ظاهر و باطن احاطه سودا^{۱۳} يش^{۱۴}
 از آن بمهر تو ذرات^{۱۵} پيکرم نپرييد^{۱۶} که کرد جذب خيال^{۱۷} تحفظ اجزايش
 ز تازيانه زلفت سيه سراپايش^{۱۸} کشد پيوست از آن نافه^{۱۹} مشك را کشده است
 به وادي^{۲۰} که فشاني کلاله مشكين^{۲۱} چوناوه بوی دهد خار پشت^{۲۲} صحرائيش
 بهشت آيد و گل در ره نگه^{۲۳} ريزد

قدم نهد^{۲۴} چو نقى در ره تماشايش

- ۱- مط و نسخه د: و بر ۲- مط بکو ۳- مط کوي تو آبرو ۴- در مط بيت
- شمش است ۵- مط بند و ۶- مط دل انگيزى اديب ۷- مط از بدن
- ۸- مط سر رشته ۹- اين غزل در مج نيست ۱۰- م گزند سپ گرند
- ۱۱- مط همه جا مج همه عالم ۱۲- مط چشم ۱۳- مج فاني ۱۴- مج
- بالايش ۱۵- اين بيت در مط نيست ۱۶- اين دو بيت در مط نيست ۱۷- مط
- اجزاي ۱۸- مط نبرند سپ نپرند ۱۹- مط خيال حفظ ۲۰- مط ...
- نامه خویش را کشند ۲۱- م مج د بوادي ۲۲- مج مسکین ۲۳- مط خار خشک ۲۴- مط قطر ۲۵- د: نهد.

(۲۴۶)

چشم و چراغست حسن رارخ ماهش مردمک چشم حسن خال سیاهش
 سوخته شمعی مرا که در صف محشر عفو چو پروانه گشته گرد گناهش
 غیر گل از باغ او عجب که بروید ز آنکه در آتش فشانده اند گیاهش
 دل بشبیخون دیده بال برآرد همچو شر در عنان ابرش آهش
 قافله آه بین که بار چو بندد هم سحر آتش زند بقاشه گاهش
 حاصل صد ساله کشت محنت عاشق بر در ماتم سراست خرمن کاهش
 بیشتر است از نشان نعل ستوران چشم سفیدی که باز مانده براهش
 فلفل افسون دمیده کرده به شیشه جادوی مردم فریب چشم سیاهش
 از رخش آید بچشم خانه نقی را
 اشک^۱ ز خورشید بسته پیک نگاهش

(۲۴۷)

در دلم سر کرده درد از غیرت درد سرش^۲
 بود هرتارش زبستر در دلم تیری ز رشك^۳
 چشم زخمی خورده از چشمی که صد نشتر خورد
 غلغلی از جان شیرینم برآرد هر نفس^۴
 ز آتش تب غلغل تبحال جوش شکرش^۵
 زد ز تبحال آبله بس کز عزیزی چون پدر
 بوسه زد روح مسیحا بر لب جان پرورش^۶
 شعله ای در پوست پنهان دارد آن نازک بدن
 دست خدمت کوتاهست^۷ از شمع من در بزم حسن
 بر سر از نستردن^۸ موجمع بین خاکسترش^۹
 او زتب چون شمع در قتاب و نقی را مرغ دل
 مضطرب گردیده چون پروانه بر گردسرش^{۱۰}

-
- ۱- این غزل در مج و مط نیست ۲- نسخه د زنگ ۳- مط در دلم سر کرده
 دیگر در دی از درد سرش ۴- مط مصراع چنین است : وای بر جام که حالا بت
 بود در بستر ش ۵- این سه بیت در مط نیست ۶- مط خون ۷- مط دست
 همت کو نشست ۸- نسخه د بستر دن ۹- مط مصراع چنین است : بر سر بستر دل
 موضع بی خاکستر ش ۱۰- این غزل در مج نیست .

(۲۴۸)

بغل بگشوده^۱ زخم می‌زند جوش که تا درد ترا گیرد در آغوش
 مرا دیدی و^۲ خود بین گشته و من ترا دیدم ز خود کردم فراموش
 برون آمد^۳ مرا جان از ره گوش
 هزارم دیده بر سر می‌زند جوش
 که دارد شعله آتش در آغوش
 نگاهش با کرشمه^۴ دوش بردوش
 ز جام بیخودی می می‌کشد هوش^۵
 شب بردوش و دوش برپرندوش^۶
 چه جای نوش باد آنجا که تا جام
 نهد برب لب^۷ گوید بلب نوش
 نقی کوته کن انگشت اشارت
 که نسین زار شد آن روی گلپوش^۸

(۲۴۹)

کلاه کی نکنم سر بسر بافسر خویش
 پلنگوار ز شب تا سحر باختر خویش
 که بعداز این نکشد منتی زبستر خویش
 که بهرسوختن آتش بر آرد^۹ از پر خویش
 چوشعله موی پریشان میان اخگر خویش
 کشد بگرد گریبان مردمک سر خویش
 شب فراق لباس سیاه در بر خویش
 بنای داغ وال گرم کرده ام سر خویش
 تنی چو چرخ بر^{۱۰} اختر ز داغ و در جنگم^{۱۱}
 تنم به پنبه^{۱۲} داغست پشت گرم چنان
 گدای شعله نیم من ز شمع آن مرغم
 زمین ذا خگر آهم پر است و رقص کنان
 بیاد او نگهیم سالها به مخلوت چشم
 زلوح ما بیاموز حرف مهر که کرد

۱- مط بگشود و ۲- مط تو ۳- مط آید ۴- سپ گرسنه ۵- مط
 میکند نوش ۶- مط شب دوش نسخه د برندوش *- شب روز گذشته ، پریشب .
 استاد محمد معین شفاه اللہ شفاء عاجلاً ۷- مط نهد لب بر لب ۸- این غزل
 در مج نیست ۹- سپ بر ۱۰- سپ چنگم ۱۱- سپ پسنه ۱۲- نسخه د: برآرم

ز تنگنای چنان کاروان شکر خویش
که می کنم رگ جان تارهای مسطر خویش
زبس که من به ملامت در آیم از درخویش
نقی بمر گ هنر بس که ریخت بر سر خویش^۳

تودر حکایت و جان مضطرب که چون گذراند
چنان به نسخه وصف لبی دلم گر میست
گمان برند جنون^۱ عاقلان و خنده زند
زمین بآب رسانید^۲ خاک یونان را

(۲۵۰)

ز خوابم دور سازد دور باش غمزه مستش
نشد باری بدنداش تأسف آشنا دستش
کند گ روستان^۴ پیرا ز شاخ خلد پیوستش
به موبی گرنمی کردند در زلف تو پا بستش
بنادانی زدست آن ترک مست افکند و بشکستش

شبی در خواب اگر روزی شود بوسیدن دستش
ز جان صدبار دندان کندم از بیگانگی هایش
درخت عیش ما پیوسته بار آرد بر محنت
دل دیوانه را بودی سرزنجیر بگستن^۵
اگر چه داشت بیش از جان عزیزاً ین ساغر دل را

نقی از گرمی دل دوش در بزم خیال او
سخن میگفت و آتش از زبان چون شمع می جستش

(۲۵۱)

هر گی کجاست تاشوم از صدجا^۶ خلاص
ماراست چاره زین دویکی مر گ یا خلاص
مارا کندز دست تو یارب خدا خلاص
یک ذره درد ساخت ز چندین دوا^۷ خلاص
این^۸ هست و نیست هر دو بالای دلست و جان تاهست، نیست سالک عشق^۹ از بلا خلاص

خواهم شوم زدست توای بی وفا خلاص
یا می کنیم^{۱۰} دل ز تو یا کشته می شویم^{۱۱}
آن می کنی تو شوخ که کافر نمی کند
غافل طبیب شهر که بیمار عشق را
بستم بدوش بار عدم مژده ای نقی

کردم ز بار منت هستی ترا خلاص

- ۱ - سپ جنون و ۲ - م رسانیده ۳ - این غزل در مط و مع نیست ۴ - م پوستان
- ۵ - نسخه د : بشکستن ۶ - این غزل در مط و مع نیست ۷ - مط مع بلا
- ۸ - مط می کنم ۹ - مط می شوم ۱۰ - مط مع بلا ۱۱ - این بیت در مع نیست ۱۲ - مط جان

(۲۵۲)

هر گه کنی ای^۱ بـلـای جـان رـقص تـن^۲ ظـاهـر و جـان کـنـد^۳ نـهـان رـقص
آـینـد زـتـن بـرـون دـل و جـان رـقص^۴
آـمـوـختـه بـسـاد جـلـوـه تـو
نـشـنـیدـه چـنـین سـمـاع سـامـع
خـوشـآنـکـه کـنـد زـذـوق رـقصـت
تـا رـوـح کـنـد سـمـاع درـتـن تـامـغـزـکـنـد درـاسـخـوان رـقص^۹
ازـفـکـر توـمـی زـنـد رـوـان چـرـخ وزـذـکـر توـمـی کـنـد زـبـان^{۱۰} رـقص^{۱۱}
ازـذـوق تـجـلـی توـافـتـاد درـاـهـل زـمـيـن و آـسـماـن رـقص^{۱۲}
وـين^{۱۴} طـرفـه کـه بـا قـد خـمـيـده
مـیـکـرـدـنـقـی درـآـنـمـيـان رـقص^{۱۵}

(۲۵۳)

فتـادـه درـتـب رـشـک آـفـتاب اـزـآـن گـل^{۱۶} عـارـض گـرـفـته^{۱۷} شـمع صـفـت پـیـچ وـتـاب اـزـآـن گـل عـارـض
خـوشـستـدـیدـن روـی توـخـاصـه وـقـتـصـبـوـحـی کـهـشـوـیدـآـبـمـیـت^{۱۹} رـنـکـخـواب اـزـآـن گـل عـارـض
زـبـس طـراـوت رـخـسـار آـبـدار توـگـوـئـی^{۲۰} کـهـمـیـچـکـدـمـگـرـاـین لـحظـهـآـب اـزـآـن گـل عـارـض^{۲۱}
چـوـگـل زـپـرـتـوـخـورـشـید رـوـزـعـرـضـنـکـوـئـی شـكـسـتـه رـنـگـشـود آـفـتاب اـزـآـن گـل عـارـض^{۲۲}

۱ - مـطـهـرـگـه کـنـیـبـلـای ۲ - مـطـمـن ۳ - سـبـنـهـانـکـنـد ۴ - درـمـطـبـیـتـشـمـاست ۵ - اـینـبـیـتـدرـمـطـبـیـتـسـومـاست
۶ - درـمـطـبـیـتـهـفـتمـاست ۷ - درـمـطـبـیـتـدـوـمـاست ۸ - درـمـطـبـیـتـسـوـمـاست
۹ - درـمـطـبـیـتـسـوـمـاست ۱۰ - درـمـطـبـیـتـسـوـمـاست ۱۱ - درـمـطـبـیـتـسـوـمـاست ۱۲ - مـطـبـر
۱۳ - درـمـطـبـیـتـپـنـجـمـاست ۱۴ - مـطـمـاـن ۱۵ - اـینـغـزـلـدرـمـجـنـیـست ۱۶ - درـنـسـخـهـمـجـلـمـهـدـگـلـهـاـزـهـمـهـرـدـیـفـهـا
۱۷ - درـمـجـمـعـصـرـاعـبـصـورـتـزـیـرـاـست: کـهـشـوـیدـآـبـمـسـتـیـرـنـگـخـوابـاـزـآـنـعـارـضـمـسـبـاـولـیـنـمـصـرـاعـاـینـبـیـتـبـاـمـصـرـاعـدـوـمـبـیـتـبـعـدـبـیـتـسـوـمـغـزـلـرـاـتـشـکـیـلـمـیدـهـدـبـایـنـصـورـتـ:
۱۸ - اـینـدوـبـیـتـدـرـمـجـنـیـست ۱۹ - دـمـنـت ۲۰ - درـنـسـخـهـهـایـمـسـبـاـولـیـنـمـصـرـاعـاـینـبـیـتـبـاـمـصـرـاعـدـوـمـبـیـتـبـعـدـبـیـتـسـوـمـغـزـلـرـاـتـشـکـیـلـمـیدـهـدـبـایـنـصـورـتـ:
۲۱ - اـینـدوـبـیـتـدـرـمـجـنـیـست

بکش مرا و متسر از حساب حشر کدفردا فرشته نیز بود در حساب از آن گل عارض
 نگاه^۱ گرم که برآتش حیا زده دامن که میچکد عرق تچون گلاب از آن گل عارض^۲
 سوم آه که سرد پیت نهاده که عاشق کند مشاهده اضطراب از آن گل عارض^۳
 د گر کمر به شکست که بسته ای که ترا ود^۴ شکسته رنگی خشم و عناب از آن گل عارض^۵
 نقی خوش است تماسا اگر به حوصله گنجد
 در آن زمان که برآفتند نقاب از آن گل عارض

(۲۵۴)

می کنم هم من^۶ غلط هم می کند جانان غلط شکوه من جور او هم این غلط
 داد فرمانم بدوري و چه سازم چون کنم بردن فرمان غلط^۷ نابردن فرمان غلط
 گر نهد او داغ ، باشد بستن^۸ مرهم خطأ وردهد او درد ، باشد جستن درمان غلط^۹
 لب^{۱۰} گزد هر گه که خواهم بوسمش روز وداع^{۱۱} هست یعنی از چنین لب کندن دندان غلط^{۱۲}
 بس^{۱۳} عجب بود^{۱۴} اینکه همان گدای خودشدى گویاره کرده بی ای خسر و خوبان غلط^{۱۵}
 گفتم ارمه مصحف حسن^{۱۶} ترا از من من رنج سهو شد استغفار الله می شود قرآن غلط
 گفتای جائی^{۱۷} شکایت کرده از جورم نقی
 حاش الله کی؟ کجا؟ کذب افترا بهتان غلط^{۱۸}

(۲۵۵)

رنجش^{۱۹} بی سبب از یار غلط بود غلط خاطر آزدنش این بار غلط بود غلط
 ۱ - این بیت در سی نیست ۲ - این سه بیت در مط نیست ۳ - در همه
 نسخه ها : « طراود » ۴ - م نسخه د میکنم من هم ۵ - مج با ۶ - مط جستن
 ۷ - در مط بیت ششم است ۸ - در مط بیت سوم است و درم بیت بصورت زیر است:
 لب گزد هر گه که خواهم بوسمش روز وداع گوییا ره کرده بی ای خسر و خوبان غلط
 ۹ - سپ مط د لب در وداع ۱۰ - این مصراع درم نیست ۱۱ - این بیت درم
 نیست افزوده از سایر نسخه ها ۱۲ - مط غلط ۱۳ - نسخه د بودی ۱۴ - در مج
 و مط بیت چهارم است ۱۵ - مط سپ روی ۱۶ - مط گفته هر جائی
 ۱۷ - در مط این مصراع بصورت زیر است : کی کجا این حاش الله افترا بهتان
 غلط و در مج چنین آمده است : حاش الله کجاست افترا پنهان غلط ۱۸ - افزوده از مط
 این غزل در سایر نسخه ها نیست

پیش صاحب غرضان باز ز بی حوصلگی
 شکوه کردن ز تو بسیار غلط بود غلط
 راز عشقی که نبد محروم او غیر خدا
 فاش کردن بر اغیار غلط بود غلط
 به طواف حرم وصل تو محرم نشده
 رفتن از کعبه دیدار غلط بود غلط
 نقی از بزم وصال تو برون ناشهد یافت
 کز تو رنجیدنش این بار غلط بود غلط

(۲۵۶)

دل دارد از آن بلای جان حظ^۱ وز سرو روان او روان حظ
 در غنچه آن دهان نهانست عالم عالم جهان جهان حظ
 هر لحظه ابی مکد که دارند گویا آزمهم آن لب و دهان حظ
 همچون مگسم ز انگبینش حظیست^۴ که میرم اند آن حظ^۵
 شب نیست مجمال آستان بوس دارد مگر از تو پاسبان حظ^۶
 ما بلبل بوستان عشقی ما ناله کنیم و دیگران حظ
 تیر مژه در کمان نسے و ده^۷ تا مغز کند در استخوان حظ
 حظیست در آن زمان که باشد از وصل توام زمان زمان حظ^۸
 آورده تو در کینار من دست من گم شده در میان آن خط^۹
 در کوی تو دل ز ذوق گویی دارد ز زمین و آسمان حظ
 دیروز ز غم نبود مهات امروز نمی دهد ام ان حظ^{۱۰}
 ناچار بود نقی که آمد^{۱۱}

دبیال چنین غم آنچنان حظ

- | | | | | |
|----------------------|-----------------------------|----------------------------|--------------|--------|
| ۱ - مط خط | ۲ - مج در | ۳ - مج که یا | ۴ - مج خطیست | ۵ - در |
| مط بیت نهم است | ۶ - در مط بیت دهم است | ۷ - در مج مصراع چنین است : | | |
| تیرمژه در کمان زه وه | ۸ - این بیت در مط و مج نیست | ۹ - این سه بیت در مج نیست | | |
| ۱۰ - مط میان از آن | ۱۱ - مط و د آید | | | |

(۲۵۷)

کواجل تا^۳ سازم از جورش^۳ دل مهجور جمع
وزجفای^۴ او دلی^۵ بر گل نهم در^۶ گور جمع
ترسم آخر خاک گورستان نومیدی شود
آرزوهایی کزو شد در سر پرشور جمع
گوییا جان می دهم هر گز نبودند^۷ اینچنین
همنشینان بر سر بالین این رنجور جمع
دانه خالت که صد ملک سلیمانش به است
وه کخیل خط بر او خواهد شدن چون مور جمع
گشت دل^۸ صد رخنه از نیش غم و یاد لبش^۹
شدرا و چون انگیین در خانه زنبور جمع^{۱۰}
جان فدای ترک تردستی که چون مرغان دام^{۱۱}
گرددش خیل ملک بر نغمه طنبور جمع^{۱۲}

دارد از توفیق عشق او دل جمعی نقی
گرچه گردیدند بر تشویش او جمهور جمع

(۲۵۸)

بعای گل ز گلستان دمید خار دریغ درین بهار نیامد گلی ببار دریغ
زناز های سمن عارضان باغ افسوس ز جلوه های جوانان نو بهار دریغ
ز آه و ناله بلبل زناز وعشوة گـل نهیک^{۱۳} دریغ که صد حیف^{۱۴} و صدهزار دریغ
در انتظار گل سرخ^{۱۵} باغ زار سمن^{۱۶} سفید گشت بره چشم انتظار دریغ
گرفت گرد کسادی^{۱۷} متاع خوبی حیف^{۱۸} نشست^{۱۹} آینه حسن را غبار دریغ^{۲۰}
نمانت طاقت صبر و شکست^{۲۱} پشت شکیب^{۲۲} بزیر بار غم از یار^{۲۳} غمگسار دریغ^{۲۴}
برای کار غم یار بود بس^{۲۴} در کار دل فکار دریغ از^{۲۵} دل فکار دریغ^{۲۶}

- | | | | |
|------------------------------|--|-----------------------------|---------------------------|
| ۱ - مج که | ۲ - مجنا | ۳ - مج از جور دلش مهجور جمع | ۴ - مج در جفای |
| ۵ - مط دل | ۶ - مط بر | ۷ - مج نبودم | ۸ - مج صد دل |
| ۹ - مط نه صد | | | ۱۰ - در مط بیت ششم است |
| ۱۱ - این بیت در مط نیست | ۱۲ - این بیت در مج نیست | ۱۳ - سپ صد حیف صد | ۱۴ - مج سرخ و باغ زار چمن |
| ۱۵ - این بیت در مط نیست | ۱۶ - مج کشایی | ۱۷ - نسخه د نشته | ۱۸ - در مط |
| ۱۹ - در مط بیت ششم است | ۲۰ - این دو بیت در مج نیست | ۲۱ - مط... شکیب کشت شکیب | |
| ۲۲ - م ای یار | ۲۳ - در مط بیت هفتم است و در سپ این بیت و سه بیت بعد از آن | | |
| بصورت غزلی جدا گانه آمده است | ۲۴ - سپ پس | ۲۵ - مط دریغ و | ۲۶ - در مط بیت چهارم است |

۱ گرفت آب حیات از نم زبس که فشد^۴ به تنگنای غم^۳ روز روزگار^۴ دریغ^۵
بو سوت جان من از زهر ناگوار خمار
نقی دریغ زمی های خوشگوار^۶ دریغ

(۲۵۹)

بگذاشت رسم مهر و محبت ز دست حیف از دست رفت دلبر ناکس پرست حیف
از ما برید و همدم اغیار شد دریغ عهدی که بسته بود بیاران شکست حیف^۷
می بی حجاب خورد و بهر پرده در که خواست برداشت از میانه حجاب و نشست حیف
صد گل شکفت در چمن آرزو و ریخت^۸ یک میوه بر مراد دل مانه بست حیف
از نیم جرعه بود نقی کار مـا تمام
مارا گذاشت ساقی^۹ ما نیم هست حیف

(۲۶۰)

ای که نکردی به صدق^{۱۱} روی بدر گاه عشق سخت غلط می روی می زندت راه عشق
فتنه مجاور بود بر سر کوی بلا درد ملازم بود بر در در گاه عشق^{۱۲}
شکر که شد عاقبت کار بد لخواه عشق^{۱۳} عشق بلا خواه بود عقل^{۱۴} سلامت طلب
کوه غم عشق شد^{۱۵} طور مناجات دل رنگ^{۱۶} شب عقل بردنور سحر گاه عشق
نغمہ قانون عقل چون شنوم من که باز بر در دل کو فتد کوس شهنشاه عشق
رفتنم از کوی تو نیست میسر که هست

کوی تو دیوار غم جسم نقی کاه عشق

(۲۶۱)

ای آفتاب از تب^{۱۷} رشک تو خسته رنگ چون مه ز آفتاب جمالت شکسته رنگ

۱- این بیت درمچ نیست ۲- مط فزود ۳- مط غم ۴- مط روز روزگار ۵- دـ مط
بیت پنجم است ۶- مط ناگوار ۷- در مط بیت چهارم است ۸- مط بر پرده
۹- مـ د ، معزی بخت ۱۰- نسخه د ساقی و ما ۱۱- مط ز صدق ۱۲- در مط
بیت چهارم است ۱۳- مع درد محبت طلب مط عقل ملامت طلب ۱۴- در مط
بیت پنجم است ۱۵- سپ بود ۱۶- نسخه د زنگ ۱۷- مـ بت

هرجا ز گفتگوی تو بوئی شنیده‌اند بی اختیار از رخ خوبان گسته^۱ رنگ
باد مخالفیست^۲ بیاغت وزان^۳ که هست از شبم حیا گل سرخ تو شسته رنگ
از غصه دو رنگی رعنای گلی مراست خونین و رنگ بسته دل تنگ بسته رنگ^۵
از جور او چو جام می ازنگ^۶ محتسب درهم شکسته وضعم و در خون نشسته رنگ^۷
لوان حسن هست^۸ بگلزار^۹ او مگر صباغ^{۱۰} صنع^{۱۱} کرده گلش دسته دسته رنگ^{۱۲}

جست از دماغ هوش نقی را چو دید دوش

در بزم^{۱۳} برخش^{۱۴} زمی لعل جسته رنگ^{۱۵}

(۲۶۲)

توئی که خاک کف پای تست افسر دل
بدار ضرب محبت زدن روز ازل
ازین خیال شدم تنگدل که چون گنجد^{۱۶}
میان لشکر غم مانده دل تن تها
نکرده گرم بخاطر هنوز^{۱۷} شادی جای^{۱۸}
جوی نیافت در او غیر تخم مهر و وفا
منورست درونم ز سوز شعله شوق^{۱۹}
رموز حسن^{۲۰} الهیست درج در صحفش خدایرا مکن آتش مزن بدفتر دل
۱ - مج ، شکسته ۲ - مط ، مخالفت
۴ - نسخه د ، پسته ۵ - در مط مصراع بصورت ذیراست : خونی و رنگ بسته دلی بسته
بسته رنگ ، و در مج این بیت نیست ۶ - مط از رشک مجلست ۷ - در مط بیت دوم است
۸ - این بیت در مج نیست ۹ - مط نیست ۱۰ - سپ ، صباء ۱۱ - مط ، حسن
۱۲ - مط ، دسته بسته ۱۳ - مج ، در ۱۴ - مسب ، د : برخش ۱۵ - مط ، خسته
۱۶ - مج عشقش تو ۱۷ - مط باشد ۱۸ - در مط بیت پنجم است
بسکه غم ... ۲۰ - مط نکرده بخاطر هنوز ... ۲۱ - مج دل ۲۲ - سپ عنیمانه
۲۳ - در مط بیت سوم است ۲۴ - مج بخت ۲۵ - این دو بیت در مج نیست
۲۶ - این بیت در مط نیست ۲۷ - مط : سر

^۱ بگرد برده^۲ صد محشرست شور فراق بباد داده صد دوزخست اخگر دل
 نقی بدام هوس بود بسته^۳ تا پروبال^۴
 برینخت در قفس تنگ تن کبوتر دل

(۲۶۳)

شی جدا ز تو بر بستری قرار ندارم
 که تکیه بردم شمشیر آبدار^۵ ندارم
 تمام ذوق بود وعده وصال چه حاصل
 که ذوق^۶ وعدهات از بیم انتظار ندارم^۷
 نهاد غاشیه بردوش چرخ بخت بلندم
 هنوز در نظر یار اعتبار ندارم^۸
 زآه گرم من ای همنشین بترس که امشب
 چو شعله در^۹ اثر خویش اختیار ندارم^{۱۰}
 منم ببادیه غم درخت سوخته برگی^{۱۱}
 که چشم نشوونمایی^{۱۲} زروزگار ندارم
 منم بوادی درد^{۱۳} آن گیای^{۱۴} خشک کهر گر خبر ز آمدن و رفتن بهار ندارم^{۱۵}
 سپهر محنت و دردم نقی که از^{۱۶} غم ماهی^{۱۷}
 هزار داغ بدل دارم و قرار ندارم

(۲۶۴)

سوزنده غیریم و فروزنده یاریم^{۱۸}
 ازدیده و دل آب^{۱۹} گل و آتش خاریم
 در ضعف پر و بال^{۲۰} مبینید^{۲۱} که هستیم
 ما پشه ولی پشه سیمرغ شکاریم^{۲۲}
 در دادن دل خانه بی قفل و کلیدیم
 در مهر^{۲۳} و وفا قلعه فولاد حصاریم
 بیمه و امیدی نه ز دوزخ نه بهجت^{۲۴}
 درما اثری نیست نقی باد خزان را
 ما برگ خزان دیده ایام بهاریم

-
- ۱- این بیت در مط معجنیست ۲- م- د : پرده ۳- مط بسته بود ۴- سپ با پروبال مج
 تا پر دل ۵- مج آفتاب ۶- مط شوق ۷- در مط بیت پنجم است ۸- این بیت در
 مط معجنیست ۹- مط ، بر ۱۰- در مط بیت دوم است ۱۱- نشو نمایی ۱۲- م دور
 ۱۳- مط گیاه زرد ۱۴- این بیت در مط معجنیست ۱۵- مط در ۱۶- مج مانی
 ۱۷- مج باریم ۱۸- مج آب و گل ۱۹- نسخه د بروبال . ۲۰- مط مبینید
 ۲۱- مط عهد ۲۲- مط نه بهشتست ۲۳- مج - باریم ۲۴- مط عهد

(۲۶۵)

رفت آنکه برس رآفت جانی نداشتم
تیری بدل ز سخت کمانی نداشتم
مارا که چشم بر گل و برمیوهای نبود
ذوق^۱ و غم از بهار و خزانی نداشتم^۲
صد حرف داشتم چه حاصل که پیش او
هر گز بکام خویش زبانی نداشتم
زافشای راز رنجش^۳ از همد^۴ مان بجاست
ما خود خبر ز راز نهانی نداشتم
جستند مهوشان همه از عاشقان نشان
بیچاره ما که نام و نشانی نداشتم
یک سود عاشقی و جنون اینکه^۴ چون نقی
امید سود و بیم زیانی نداشتم^۵

(۲۶۶)

بزیر تیغ تو خود را برگبت اندازیم
نه همچو صید شکاری بزم حمت اندازیم
بسنگ نرم کنیم استخوان خود که مباد
سگان آن سر کو را بزم حمت اندازیم^۶
نخواهی^۷ ار تودل ما ز سینه بیرون ش
کشیم^۸ و پیش سگان محلت اندازیم^۹
ز دست جور تودر حشر ناله^{۱۰} برداریم
چنانکه گریه بر اهل قیامت اندازیم^{۱۱}
بماتمی که در آییم و نوحه بر^{۱۲} گیریم
غريو شکر بر اهل^{۱۳} مصیبت اندازیم
کنی نعیم وصال ار نصیب مادر حشر^{۱۴}
بچان جنتیان برق غیرت اندازیم^{۱۵}
زنی گر آتش هجران بچان ما فردا^{۱۶}
نظر به دورخیان^{۱۵} هم بحسرت اندازیم
بجز گناه نقی نیست مایه‌ای آن^{۱۷} به
که این متاع بیزار رحمت اندازیم^{۱۸}

(۲۶۷)

عشق آمد و سر رشته تدبیر بریدیم گردید جنون غالب و زنجیر بریدیم

- ۱ - سپ ذوق غم
- ۲ - این بیت در مط نیست
- ۳ - نسخه د همدان
- ۴ - مط آنکه
- ۵ - این غزل در مرج نیست
- ۶ - در مط بیت سوم است
- ۷ - مط بخواهی
- ۸ - مط کنیم
- ۹ - در مط بیت ششم است
- ۱۰ - مط نامه
- ۱۱ - در مط بیت هفتم است
- ۱۲ - مط در
- ۱۳ - نسخه د در اهل
- ۱۴ - در مط بیت دوم است
- ۱۵ - مط نظر بدوزخ اگر هم...
- ۱۶ - در مط بیت چهارم است
- ۱۷ - مط مایه آن بهتر
- ۱۸ - این غزل در مرج نیست

دادیم بزنجیر تن^۱ و سبجه^۲ گسستیم
 پیوند بتدیر ر تزویر^۳ بریدیم^۴
 آن زلف^۵ گرفتیم و رسیدیم به مقصود
 این مرحله از دولت شبگیر بریدیم^۶
 طفلی به فریب شکر از شیر بریدیم
 یکباره^۷ شدیم از همه بیگانه واخویش
 امید جوان و طمع پیر بریدیم
 از کوشش بیهوده نقی دست کشیدیم
 در پای تو گل سر تدبیر بریدیم^۸
 (۲۶۸)

بسکههردم خونشان از چشم تر گردیده ام پای تا سرغرقه درخون جگر گردیده ام
 پاشکست از سنگ منعم^۹ پاسبان^{۱۰} غافل از آن کاندر آن کوتا سحر امشب بسر گردیده ام^{۱۱}
 از پی دریوزه حرفي کز آن فالی زنم^{۱۲} شام هجران چون گدایان در بدر گردیده ام
 ز اضطراب دل شب هجران برای یک صفير تا سحر گرد سر مرغ سحر گردیده ام
 می دهم جان از برای یک نگه با آنکه او تا نگه کرده است از خود بی خبر گردیده ام
 جان و دل عزم در شدارندوتن^{۱۳} عزم عدم پای تا سر خوش مهیای سفر گردیده ام
 تا ز من بر گشته آن ماه بلند اختر نقی
 همچو بخت خود ز خود من نیز^{۱۴} بر گردیده ام^{۱۵}
 (۲۶۹)

روز گاری پیش ازین یار و دیاری داشتم پیش ازین خوش^{۱۶} روزی و خوش روز گاری داشتم
 این چنینم بی زبان در گوشہ گلخن مبین ببلی بودم من و باغ و بهاری داشتم
 گلشن امید بودم کز دل و دلدار خود در کناری ببل و گل در کناری داشتم^{۱۷}
 از دیار یار چرخم راند ورنه پیش از این بودم اندر شهر یار و شهر یاری داشتم

- | | | | |
|---|-------------------------|---------------------------|----------------------|
| ۱ - م سپ ش | ۲ - م سپ تزویر | ۳ - در مط بیت سوم است | ۴ - این بیت |
| در مط نیست | ۵ - مط یکبار | ۶ - این غرل در مج نیست | ۷ - مط منع |
| ۸ - مط باستان شب تا سحر | ۹ - در مط بیت چهارم است | ۱۰ - در مط از مصراع | |
| فوق کلاماتی که پس از دریوزه آمده ساقط شده است | ۱۱ - مط من | ۱۲ - مط مهر | |
| ۱۳ - این غزل در مج نیست | ۱۴ - مط روز خوش | ۱۵ - این بیت در نسخه نیست | افزوده از دو مط و سپ |

اعتبار آنجا^۱ ندارد اعتبار ای مدعی پیش اوژین پیش من هم اعتباری داشتم
از درش رفتم به صد حسرت نقی هر گز نگفت
در دمندی بیکسی بی اعتباری داشتم^۲

(۲۷۰)

دور از تو همچو دیده بی نور مانده ایم
ما بادلی چو خانه زنبور مانده ایم
بر ریش دل چو مرهم کافور مانده ایم
ناخن زند در جگر این مطریان^۳ که گوش
از تو تیای خاک درت دور مانده ایم
او رفته همچو شهد و شکر در گلوی غیر
الماں پاره ها^۴ که ازو بود^۵ در جگر
در بزم وصل او قرق^۶ غمزه بین که ما
با صد هزار دیده نقی کور مانده ایم^۷

(۲۷۱)

دلمازعشق اگر^۸ پرغم نمی بودی چه می کردم و گراین عشق در عالم^۹ نمی بودی چه می کردم
اگر^{۱۰} زآن می که در دش ازملک تقصیر می کردند مئی^{۱۱} در کاسه آدم نمی بودی چه می کردم
در آن رازی کز^{۱۲} افشايش گمانی^{۱۳} می بر دبر من اگر اغیار هم محروم نمی بودی چه می کردم
بر غم هر زمان با مدعی عهدی زنو بندی اگر عهد تو نام حکم نمی بودی چه می کردم
نقی گرنیست آن شوخ جفا جورا و فابا من
جفا ی هست اگر این^{۱۴} هم نمی بودی چه می کردم^{۱۵}

(۲۷۲)

یک بار گلی را به قبح آب ندادیم ساغر نگرفتیم و می ناب ندادیم
یک بار ببازی در گوشی نگرفتیم یک ره سرزلفی به هوس تاب ندادیم
۱- مط اینجا ۲- این غزل در مج نیست ۳- م : بادها ۴- دسپ بوده
۵- م : معطریان ۶- م : در ۷- سپ د غرق ۸- این غزل در مط مج نیست
۹- م اگر بر مط دگر پر ۱۰- مط جانم ۱۱- مط دگر ۱۲- مط
اگر ۱۳- مط که ۱۴- مط : گمان بر من تومیردی ۱۵- مط آن
۱۶- این غزل در مج نیست

دادیم ز چشم آب به صد گلبن^۱ و یک بار^۲ چشمی به تماشای گلی آب^۳ ندادیم^۴
محراب بها بروی تو ماند از آن رو^۵ هر گز زادب پشت به محراب ندادیم
بر^۶ خواب گزیدیم نقی گریه شها
شور آب محبت بشکر خواب ندادیم

(۲۷۳)

خوش بود ز تو هر چه شب دوش کشیدیم هر زهر که دادی همه^۷ چون نوش کشیدیم
شوری نکند درد ازین واسطه مارا درس رهمه جوشت که سر جوش کشیدیم^۸
گردون نتواند که کشد غاشیه ما شاخش همه شد سر کشی و بر گ همه ناز^۹
از پیرهن چاک گل آن حرف که گفتیم در^{۱۰} گوش تو ای سرو قباقوش کشیدیم^{۱۱}
آنها که توز آن^{۱۲} زلفو بنا گوش کشیدی
کردیم نقی حلقه و در گوش کشیدیم

(۲۷۴)

خوش بهاریست بیا تامی نابی بکشیم با حریفی بنشینیم و شرابی بکشیم
نتوانیم اگر ساخت کبابی^{۱۳} باری از دل سوختگان بوی کبابی بکشیم
تهمت آلود^{۱۴} ریائیم به میخانه رویم مگر این خرقه آلوده به آبی بکشیم
بر فروزیم به آهی^{۱۵} رخ محجوب بتی گرم سازیم گلی را و گلابی بکشیم
بگذاریم نقی زهد و قدح بر^{۱۶} گیریم
خوش در آئیم^{۱۷} و حریفانه^{۱۸} شرابی بکشیم

- | | | |
|-------------------------------|-----------------------------|-----------------------|
| ۱ - مج گلشن | ۲ - مط یکره | ۳ - مج باز نکردیم |
| چهارم است | ۵ - مط آنروی مج ابروی | ۶ - مط در |
| بوس کشیدیم | ۸ - این بیت در مط و مج نیست | ۹ - در مط بیت دوم است |
| ۱۰ - سپ مط مج بر | ۱۱ - مج تو بر زلف | ۱۲ - مج : کباب |
| ۱۳ - مج آلود و دیابی که ... | ۱۴ - مط و مج باشی | ۱۵ - مج در |
| ۱۶ - مج و د : در ائیم حریفانه | ۱۷ - م حریفانه | ۱۸ - سپ شرابی |

(۲۷۵)

د گر زد دست عشقی چاک تادامن^۱ گریبانگیر ایمان
 د گر خون^۲ دلم درجوش آمد از تب شو قی د گر مژ گان سیاهی نشتری زد بر رگ^۳ جانم
 د گر دردی بیجانم آنچنان الفت پذیر آمد که گر درمان پذیرم نیست غیر از مرگ درمانم
 د گراز بس که روز مرخیال آید^۴ گل رویی بخواب خوش زشب تاصبح در^۵ سیر گلستانم
 خیالش بسکه روز و شب نگردد از نظر غائب نداشاد از روز و صلم نه^۶ غمین از شام هجرانم
 به طنز از من چه^۷ احوال دل خون^۸ کرد هم پرسی توبه^۹ دانی که دلداری من بیدل چه میدانم
 کنم گر دعوی اعجاز عشق از من نقی بشنو
 که نوح و قتم اینک دیده کشتی اشک طوفانم^{۱۰}

(۲۷۶)

پیشت همیشه داد زبداد می کنم بیداد می کنی تو و من داد می کنم
 پروین مشریان همه جویند کام و من در عاشقی تتبع فرهاد می کنم
 در دیده آتشیست^{۱۱} خیال رخت که من هردم بدامن مژه اش باد می کنم
 دیروز^{۱۲} یاد وضع پریرم^{۱۳} خراب داشت امروز چون بود که ز دی یادمی کنم^{۱۴}
 او از کجا و مهر، مرا میدهد فریب من از کجا و وصل، دلی شاد می کنم^{۱۵}
 من قدر روز وصل شناسم که چون نقی
 شب تا بروز ناله و فریاد می کنم^{۱۶}

(۲۷۷)

من به تقليدي در آن کوپای در گل داشتم کافرم یک ذره^{۱۷} گر مهر تو در دل داشتم

- ۱ - م و سپ چاک دامن تا گریبانم
- ۲ - م د گر در خون دلم
- ۳ - د برگ
- ۴ - مط آمد تب گرمی سپ آمد گل رویی
- ۵ - مط در گشت
- ۶ - مط صبح
- ۷ - مط نی
- ۸ - سپ چو
- ۹ - مط دل غم دیده
- ۱۰ - م تو میدانی
- ۱۱ - این غزل در مج نیست
- ۱۲ - مط آتش است
- ۱۳ - این مصراع در نسخه د بصورت
- زیر است: دی روز وضع باده پذیرم خراب داشت
- ۱۴ - م بریرم خواب
- ۱۵ - این بیت در مط نیست
- ۱۶ - این غزل در مج نیست
- ۱۷ - مط کافرم گر ذره

خوش خرام^۱ دیگر آنجا گاه گاهی میگذشت زآن سبب عمری سر کوی تو منزل داشتم
 من که^۲ پیشست میزدم فریدومیر فتم زخود صورت دلدار دیگر در مقابل داشتم
 از خدنگ^۳ غمزا شوخ دگر بوداینکه من پیش چشمت حال مرغ نیم بسمل داشتم
 راست گویم عشق^۴ دلدار دگر دارم نقی
 عاقبت اظهار کردم آنچه در دل داشتم^۵

(۲۷۸)

از خار خار غیر دل از یار می کنم خاریست در دلم زدل این^۶ خار می کنم
 بلبل به اختیار دل از گل نمی کند ناچار دل از آن گل رخسار می کنم
 بسیار دلبرانه نگه^۷ می کنی مگر دانسته ای که دل زتو این بار می کنم
 نامت که کند می بهنگین دل از تولد کندم چنانکه از در و دیوار می کنم
 این بار می کنم نه چو هر بار دل نقی
 یکباره می کنم اگر^۸ این بار می کنم^۹

(۲۷۹)

این قدر بود که از کرده پشیمان بودم کرده بودم بد و مستوجب حرمان^{۱۰} بودم
 ورنه من تازه گل روضه رضوان بودم^{۱۱} خار عشق کهنت گشت^{۱۱} مرا دامن گیر
 همه تن دل شده^{۱۲} بودم همه دل جان بودم دی کمی زد در دل دوست پی بردن جان
 که تو خس بودی و من آتش سوزان بودم^{۱۳} ازم ای غیر حذرها تودی بود بجای^{۱۳}
 دوش اگر بود پریشان سخنم رنجه مشو دوش اگر بود پریشان بودم^{۱۵}

-
- ۱ - م د خوش خرامی
 - ۲ - مط اینکه
 - ۳ - مط مهر
 - ۴ - این غزل در مج نیست
 - ۵ - مط دل از آن خار سپ حار
 - ۶ - م بن میکنی نگاه
 - ۷ - مط... نه چو هر بار
 - ۸ - می کنم
 - ۹ - این غزل در مج نیست
 - ۱۰ - مط بود
 - ۱۱ - در مط بیت چهارم است
 - ۱۲ - مط شده م بودم
 - ۱۳ - در مط مصراع چنین است: از من ایدوست حذرها بودند بجای سپ و نسخه د بجا
 - ۱۴ - در مط بیت پنجم است
 - ۱۵ - در مط بیت سوم است

می خلیدم بدل صاحب مجلس تاروز دوش دریزم وصالی مگس خوان بودم
 شد اگر چاک نقی جامه عمرم چه عجب
 که شب غم به اجل دست و گریبان بودم^۱

(۲۸۰)

دوشینه رخت خواب به سیلاپ داده ایم
 *چون پنبه بر چراگ تو تاروز بوده ایم
 *حیفست غیر جان که سپندش کند کسی
 عفو از سگان تست که شب های غم بسی
 بر چشم ^۲ مست خواب مشوران ^۳ که ما پیاس
 تاصبع با غ حسن ترا آب داده ایم
 ماخود بتیغ دشمن خود آب داده ایم
 کاین شعله را بروغن خود آب داده ایم
 از آه و ناله زحمت اصحاب داده ایم
 شبها ^۴ خواب ^۵ تلح شکر خواب داده ایم
 کس رایگان نریخت نقی خون عاشقان
 ما جان بهای خنجر قصاب داده ایم^۶

(۲۸۱)

ما ^۷ هناغزه و تقوی را در آب افکنده ایم خویش را چون عکس ساقی در شراب افکنده ایم
 بر لمش صد حرف موقوف تمنائی و ما ^۸
 عقده ها بر رشتہ عیش از حجاب افکنده ایم
 غم مخور ایدل که امر و زست یافردا که ما ^۹
 شاهد مقصود را از رخ نقاب افکنده ایم
 غیر با او در شکر خواب است شبها تا بروز ما به یداری نمک ^{۱۰} در چشم خواب افکنده ایم
 ما ز جور بی حساب او فتی لب بسته ایم
 ماجرا خود بیازار ^{۱۱} حساب افکنده ایم^{۱۲}

(۲۸۲)

به آن ^{۱۳} امید که بوسی ز آستان دزدم ز دیده مردمک چشم پاسبان دزدم
 بر ابر است فراق تو وز ^{۱۴} کمال امید تصورش ز یقین بلکه از گمان دزدم
 ۱ - این غزل در مج نیست * - در این دویت ظاهرآ کلمات دشمن و روغن را قافیه
 گرفته است ۲ - مط حشم د جشم ۳ - م بر چشم خواب مشوران ۴ - مط
 مسوزان ۵ - مط شبها ۶ - مط خواب ۷ - این غزل در مج
 نیست ۸ - مط تا ۹ - مط تمنائی ما ۱۰ - مط من ۱۱ - مط
 شکر ۱۲ - مط دیوان ۱۳ - این غزل در مج نیست ۱۴ - مج بدان
 ۱۵ - مط : با مج ، در ۱۶ - در مط بیت پنجم است

مکش^۱ به منتیری^۲ مرا که در دل تنگ
 به جذب خاطرش از خانه کمان دزدم
 چو مغز ناولک اورا در استخوان دزدم^۳
 گهی زجان بدل و گهی زجان دزدم^۴
 که حرف بی اثر شکوه از زبان دزدم^۵
 زبیم^۶ خوی تو با آنکه نشنوی^۷ خواهم
 به وقت شکوه بسوزد دلش نقی گرنه^۸
 اثر زناله و تأثیر از فغان^۹ دزدم^{۱۰}

(۲۸۳)

دورازو در گلستان چون نر گسی بو کرده ام کرده ام فریاد و یاد نر گس او کرده ام
 در بیا بانها بیاد آهوان چشم او بارها^{۱۱} خود را فدای چشم آهو کرده ام
 بد بوداین^{۱۲} کز تودردی به نگردد ای طبیب ورن من حالا^{۱۳} بدرد عاشقی خو کرده ام
 کی^{۱۴} بمحراب عبادت گرم می گردد دلم من کهدل قندیل آن هجراب ابرو کرده ام
 نیست^{۱۵} از حمت بر دل محنت کشم یک جو گران بارها تیر ترا در دل ترازو کرده ام
 می کند بر عکس مردم دشمنی با دوستان گر نرجی نسبت زلفت به هندو کرده ام
 کرده^{۱۶} هر چندش بمن در صلح همدرو برو بازش از بی تایی^{۱۷} در جنگ یک رو کرده ام^{۱۸}
 رو نمی گردانم از کویش نقی گوسربرو^{۱۹}
 من سر خود را فدای آن سر کو کرده ام

(۲۸۴)

چون چین ابرو^{۲۰} از تو من ناتوان کشم آن قوت از کجاست مرا کاین کمان کشم
 ۱ - سپ مکس - ۲ - مج به نیست تیرم - ۳ - در مج بیت سوم است - ۴ - مج تاکسی دمطم: ناکسی
 ۵ - مج ذ نادانی - ۶ - این بیت در نسخه های م و مج نیست افزوده از سایر نسخه ها
 ۷ - در سپ بجای این مصراع «چو مغز ناولک اورادر استخوان دزدم» که مصراع دوم بیت
 بالاست تکرار شده است - ۸ - این بیت در نسخه های م و مط نیست افزوده از سایر
 نسخه ها - ۹ - مج نشnom - ۱۰ - م کرد نه مج ورن - ۱۱ - مج دعا
 ۱۲ - مط بارهای خود فدای - ۱۳ - م سپ آن - ۱۴ - مج حالی - ۱۵ - این سه بیت
 در مج نیست - ۱۶ - سپ: بی تایی - ۱۷ - این بیت در نسخه د نیست - ۱۸ - م مط
 د: سربرد - ۱۹ - مط ابروی تو

چون میل سرمه بر هژه خو نفشن کشم
 ز آن آستان بزیر سر پاسبان کشم^۱
 من بلبلم چه منتی از با غبان کشم
 گاهی که رخش گریه خود راعنان کشم
 طوفان نوح در دل شوریده سر دهم
 با اهل هر عزا فکنم طرح نسبتی خود را بزور آورم و در میان کشم
 تا^۲ آنکه بر مراد دل پر زخون^۳ نقی
 زاری^۴ کنم سرشک فشانم فغان کشم^۵

(۲۸۵)

نه می پرسی ز کم لطفی چرا حالا^۶ نمی رنجم
 ز نازی رنجه بودم پیش ازین حالانمی گوئی^۷
 چه حالت اینکه از صد گونه استغنا نمی رنجم
 ز^۸ لطفت شاد بودم وز جفا یات رنجه میدانی^۹
 چرا آنها^{۱۰} نیم خوش دل چرا زینها^{۱۱} نمی رنجم
 اگر در بزم حرفی میزدی^{۱۲} با کس بجان بودم
 کنون با غیر ساغر^{۱۳} می زنی تنها^{۱۴} نمی رنجم
 اگر تجدید الفت می کنی اصلاح نیم ممنون^{۱۵}
 و گر^{۱۶} قطع محبت می کنی قطعا نمی رنجم
 نماندم جای رنجش بس که رنجاندی مرا بیجا^{۱۷}
 هر رنج از من اگر از رفتت هر جا نمی رنجم^{۱۸}
 نگردد تا دلت از نازهای^{۱۹} بی اثر رنجه
 ز تو اظهار رنجش می کنم اما^{۲۰} نمی رنجم
 بود وارستگیها باعث اینها و پنداری ز بس کآورده بر من عشق استیلا نمی رنجم
 نقی عشق و جنون بر رنجش بیجا سبب میشد
 کنون صد بار اگر رنجاندم بیجا نمی رنجم^{۲۱}

-
- ۱ - در مط بیت ششم است
 - ۲ - ما
 - ۳ - مط دل خو نفشن
 - ۴ - مط آهی کشم
 - ۵ - این غزل در مج نیست
 - ۶ - مط حالم
 - ۷ - مط و دکه
 - ۸ - مط به
 - ۹ - مط میترسی
 - ۱۰ - مط زینها
 - ۱۱ - مط زانها
 - ۱۲ - مط میزدم ی
 - ۱۳ - مط شبهها
 - ۱۴ - مط ساغر
 - ۱۵ - مط راضی
 - ۱۶ - مط اگر
 - ۱۷ - مط مرا اینجا
 - ۱۸ - این بیت در مط نیست
 - ۱۹ - «...ی بی اثر رنجه» از مط افتاده است
 - ۲۰ - سپ اصلا
 - ۲۱ - این غزل در مج نیست

(۲۸۶)

من نه اشکم کز تریها عالمی را تر کنم یانه آه گرم کز بی تابی آتش بر کنم
شمع مجلس نیستم کز شعلهای^۲ در پیش جمع هر زمان برخیزم و خاکستری بر سر کنم
شعله را در تن^۳ کشم^۴ چون جان نه چون پروانه من تیغ آتش راز بی تابی سپ^۵ از پر کنم
بس که می جو شد درون^۶ از تشنگی گوید اگر آتش دوزخ که آب کوثرم باور کنم^۷

دفتر کاغذ^۸ ندارد تاب این گرهی نقی

بعد از این من لوح فولاد آرم^۹ و دفتر کنم^{۱۰}

(۲۸۷)

گره از کار^{۱۱} دل بی سر و پا^{۱۲} بگشایم وقت آنست که دستی بداعا بگشایم^{۱۳}
راه صد خدمت مخصوص ترا بگشایم^{۱۴} بتو^{۱۵} مخصوص شوم در حرم خاص و بخود^{۱۶}
شب میان باز کنم بند قبا در پوشم روز بردارمت از خواب و قبا در پوشم
بر گ نسرین ترا شام به بندم^{۱۷} به نگار^{۱۸} بگشایم^{۱۹}
از گلت پرده سبکتر ز صبا بگشایم شب که بیدار شود بختم و در خواب شوی^{۲۰}
به نگه ز آن گل تر آب حیا بگشایم شمع پیش آرم و بنشینم^{۲۱} تا وقت سحر
عقده از بخت سیه باز کند طالع و من^{۲۲} گرهی چند از آن زلف دو تا بگشایم

لب بدشناه نقی صبح چو بگشایی تو

دست برداشته من لب بداعا بگشایم

- ۱ - نسخه د کز بی تابیش سر بر کنم
- ۲ - مط گرمئی
- ۳ - سپ در جان
- ۴ - کلمات « کشم چون جان نه چون پروانه من » از نسخه مط افتاده است
- ۵ - مط شرابی بر کنم
- ۶ - مط بس که بخود شد روان
- ۷ - افزوده از نسخهای
- ۸ - مط دوزخ
- ۹ - نسخه د آرم دفتر کنم
- ۱۰ - این غزل در مجمع نیست
- ۱۱ - مط و ممج بگشایم
- ۱۲ - مط گرهی از دل بی...
- ۱۳ - مج سروسامان بگشایم
- ۱۴ - در مج بیت پنجم است
- ۱۵ - مط خاص بخود
- ۱۶ - مج مبندم
- ۱۷ - مط روز
- ۱۸ - مج زخا
- ۱۹ - این بیت در مجمع نیست
- ۲۰ - مط آرم بنشینم سپ و نسخه د آرم بنشینم و

(۲۸۸)

از سنگ ناله خیزد چون من فغان بر آرم از دل کشم چو آهی دود از جهان بر آرم
 گل چون رخ توا و آنگه در دست غیر ازین رشک خواهم که بین گلبن^۱ از گلستان بر آرم
 در هر زمان به اغیار در هر مکان که باشی آتش زنم^۳ مکانرا دود از زمان بر آرم
 وقت سکوت^۴ حیرت آهم کشد چوشله از هر شکاف سینه چندین زبان بر آرم^۵
 هستم به جذب خاطر قادر که صد چو یوسف گر از دلم بر آید از خان و مان بر آرم
 راه طلب سر آید^۶ مقصود دل بر آید^۷ گر خار جسم روزی از پای جان بر آرم
 دانم که دین و دنیا خواهد^۸ به نقد رفقن جنس گران غم را گر رایگان بر آرم^۹
 خاکی نقی در آن کو هر چند در هوایش
 آتش بریزم از کلک آب^{۱۰} از بیان بر آرم^{۱۱}

(۲۸۹)

کشم آهی که جان سوزد جهان هم زمین بر من بگرد آسمان هم
 تعالی الله کز^{۱۲} آن حسن جهانگیر مکانی نیست خالی بی^{۱۳} مکان هم
 زمشت استخوانم نشگ دارند همایان و چه می گویم سگان هم
 قدم را رنجه کرد از بار^{۱۴} دوری قدم را رنجه کرد می توان هم
 لبت ناز کترست از رشتہ جان بجان تو کز آن موی میان هم
 نقی را کس نمی گیرد به چیزی
 اگر خود راست^{۱۵} پرسی رایگان هم^{۱۶}

(۲۹۰)

دادیم جان و تن بر جانانه سوختیم می دیختیم و ساغر و پیمانه سوختیم
 امشب فروغ بزم فلك بود ز آه^{۱۷} ما تا روز چون چرا غدرین خانه سوختیم
 ۱ - مط تو آنکه ۲ - مط گل را ۳ - م آتش زمانرا ... ۴ - مط سکوت و حیرت
 ۵ - در مط بیت پنجم است ۶ - م سپ د آمد ۷ - این بیت در مط نیست
 ۸ - م سپ: آب بیان ۹ - این غزل در منج نیست ۱۰ - مط از ۱۱ - مط و د: لامکان
 ۱۲ - مط یار ۱۳ - مط اگر خودست پرسی ۱۴ - این غزل در مج نیست
 ۱۵ - نسخه د: راه

بال و پری نبود که در آتشی پریم
تا کس به گنج ما نبرد بی زوز^۱
مه ز آفتاب پنجه آن داغ وام کرد
ازوصل دوست هستی ماشد حجاب ما^۲

تا سبزه نشاط نروید^۳ ز دل نقی
از^۴ سینه تابه ساخته این دانه سوختیم^۵

(۲۹۱)

سر کرد گریه و گرده دل شکافتیم
آن دل که ما^۶ بخنجر قاتل شکافتیم
چند آنکه خاک کوی ترا دل^۷ شکافتیم
ز آن پیرهن که مادم بسمل شکافتیم
مغز خرد به حل مسایل شکافتیم^۸

شد عقده های حیرت^۹ دل بیشتر نقی

چندین گره کزین گره گل^{۱۰} شکافتیم

(۲۹۲)

زعشقش چون دل دیوانه را در آتش اندازم ز غیرت جان آتشخانه را در آتش اندازم
اگر جام دل پر خون نباشد در خور بزمش بریزم باده و پیمانه را در آتش اندازم
کند گر رنجه آن رخ را نظر از جنبش هرگان د گر پر^{۱۱} بنده این پر واندرادر آتش اندازم^{۱۲}
بدل رد^{۱۳} می کنم این اشک بی حاصل همان^{۱۴} بهتر که نندازم به خاک این داندرادر آتش اندازم

- ۱ - مط به سوز ۲ - در مط بیت ششم است ۳ - در مط مصراع چنین است :
- در وصل دوست بود حجاب وصال ما ۴ - مط بروید ۵ - در مط مصراع چنین است:
- از نار سینه تان ساخته دانه سوختیم ۶ - این غزل در مج نیست ۷ - مط نمیکنم
- ۸ - م سپ تا ۹ - مط خون جمله آب بود و ... ۱۰ - م مط دل ۱۱ - مط کل
- ۱۲ - این دو بیت در نسخه م نیست ۱۳ - مط حسرت ۱۴ - مط دل ۱۵ - این غزل در مج نیست ۱۶ - مط بر ۱۷ - در مط بیت چهارم است ۱۸ - مط سپ: رو
- ۱۹ - مط وران

باه از^۱ بس که آمیزم حکایت باد پندارد
نقی تا چند این افسانه^۲ را در آتش اندازم^۳

(۲۹۳)

هر شب^۴ ازو سو سه تا صبح چراغی^۵ سوزم از دم^۶ گرم افزوم
هر زمان مردمک دیده باندیشه خال^۷
ترن^۸ زار و سر پر شعله^۹ (به) شب^{۱۰} مشعل وار^{۱۱} پیش پیشش همه جا می روم^{۱۲} و می سوزم
دلم آتش کده شد بسکه فرو خوردم آه آه من این همه آتش زچه^{۱۳} می اندو زم
در دستان غمش گریه^{۱۴} فغان آه^{۱۵} نقی^{۱۶}
همه آموختم^{۱۷} و صبر نمی آموزم^{۱۸}

(۲۹۴)

نداری بس عجب گر از شکیبائی جنون دارم که همچون آه آتش بار دیوی در درون دارم
تو پنداری که دارم از جنون ژولیده^{۱۹} مو برس رود داد سرمه بیرون که آتش در درون دارم
دلم از تیشه غم چاک^{۲۰} و خون گلگون دوان^{۲۱} دروی فغان در سینه ام پیچیده حکم بیستون دارم^{۲۲}
آتش مایه دارد هر چه دارم^{۲۳} این قدر دانم نمی دانم چه دارم عشق دارم یا جنون دارم^{۲۴}
نقی از گرم خوبی^{۲۵} مرغ آتش خوار عشق او^{۲۶}
زند^{۲۷} در جان من مقار تایک قطره خون دارم^{۲۸}

-
- | | | |
|---|-------------------------|----------------------------|
| ۱ - مط ار | ۲ - مط افسانه ر در آتش | ۳ - این غزل در مج نیست |
| ۴ - نسخه د هر شب و سو سه | ۵ - مط چراغ افزوم | ۶ - مط وز دل، نسخه د: وزدم |
| ۷ - م خاک ، د ، جان | ۸ - م بتن | ۹ - م سر مشعله |
| ۱۱ - نسخه د: مشعله وار | ۱۲ - مط می سوزم | ۱۳ - م سپ د بچه |
| ۱۴ - مط آه و | ۱۵ - مط کرنه | ۱۶ - مط آموخته |
| ۱۸ - مط این موی را بر سر | ۱۹ - سپ خاک | ۲۰ - مط روان از بی |
| ۲۱ - در مط مصراج چنین است : نمیدانم چه دارم عشق دارم یا جنون دارم . | | |
| ۲۲ - سپ دارد | ۲۳ - این بیت در مط نیست | ۲۴ - م گرم خوانی |
| ۲۵ - مط نهد | ۲۶ - این غزل در مج نیست | |

(۲۹۵)

قوی‌تر از چه^۱ زایمان خود نمی‌دانم چوموی برسر زاف تو لرزد ایمانم
 دلست بتکده و ریشهای جان زnar تو خوش در آب من ای بت که کافرستانم^۲
 بدوسنی که تن ناسزای^۳ دشمن را با آتشی که بسویی در آن^۴ مسوزانم^۵
 به کفر زلف تو ز آنگونه بسته ام پیمان که کافرم بهمه مذهب ار مسلمانم
 برای آهنگان در کشم چو سر در حیب شود دریچه دوزخ زه گریبانم
 بکن^۶ قیاس پریشانی من از زلفت ترحمی که پریشانتر از پریشانم
 نگشته دیده نقی نقشیند گریه^۷ هنوز
 که خیزد از بن هر مو هزار طوفانم^۸

(۲۹۶)

از آن دو بت که ببردن دین و ایمانم یکی گرفت دل و رخنه کرد در جانم
 به طوق عشق یکی مرغ دل نهد گردن از آن دوسرو که شد^۹ زیب با غو بستانم
 از آن دوموی میان دل اسیر زلف یکیست که فرق یکسر مو در میان نمی‌دانم
 مگر همان زنظر رفته یار پیشین است که دیده دیده در آئینه ای^{۱۰} و حیرانم
 دلم زماه تمامی^{۱۱} کشید اگر دامن چه غم^{۱۲} که مطلع خورشید شد گریبانم
 بجای سجده بت می کنم پرستش حور^{۱۳} دلست رهبرم ار کافر ار^{۱۴} مسلمانم
 دلم در آتش موسی سمندری می کرد کنون در آب^{۱۵} خضرغوطه می خورد جانم
 نگار اول ازین طرز شعر رنگ آمیز^{۱۶} نقی مباد بفهمد که من پشیمانم
 مکن^{۱۷} بسخت دلیها پر اعتماد و میار
 مرا بناله؛ که من سنگ را بگریانم^{۱۸}

-
- ۱- سپ از چه ۲- این بیت در مط نیست ۳- مط ماشای ۴- مط دراو
 ۵- بسویانم ۶- نسخه د مکن ۷- مط دیده ۸- این غزل در متع نیست
 ۹- مط که بودند ۱۰- م سپ د آینه ۱۱- مط بعاهی ۱۲- مط چهشد
 ۱۳- نسخه د : خور ۱۴- مط از ۱۵- م سپ ز آب ۱۶- این مصراج از مط
 افتاده است ۱۷- این بیت در مط و د نیست ۱۸- این غزل در مع نیست

(۲۹۷)

تا رفی ای حور از چشم مردم شده‌مچو جنت عیش اذ جهان گم
درد دل هجر ز آنگونه بسر تو ریزم که ریزد خون^۱ از تکلم
گرد دهانت گردم که اوراست چون غنچه همزاد^۲ گل باتبسم
بر گرد خالت آن حلقة زاف در چشم مردم چون چشم و مردم
یک صفحه می‌خواست دیوان حست خورشید را کرد افshan انجم
تعظیم . قدت سرو روان را گوید پیاپی قمری که قم قم
عکس رخ انداز در می که گردد خورشید چون خشت گرد سر خم
چشم از رخت بست دهشت نقی را
آه این چه قحطست روز تنعم^۳

(۲۹۸)

بسینه گر نه زیم توضیط آه کنم بدو دل در و بام فلک^۴ سیاه کنم
اگرنه غیر^۵ برد ره بسو ز پنهانم به آه در جگر سنگ خاره راه کنم
غبار خاطر حست^۶ و عیب عشق ارنه بخیل آه درو^۷ دشت پر سپاه^۸ کنم
فروغ آتش سوزنده است جنبش باد به رزه چند نفس شعله پوش آه کنم
گرفته دیده و دل آتش از نهفتن آه چنانکه سوزد اگر بر کسی نگاه کنم
زشوق عفو کن از گریه^۹ های مستانه شراب عشق چو^{۱۰} در ساغر گناه کنم
چو اخگر آتش اورا^{۱۱} نقی بدل دزد
زیم خوی تو آهی که گاهگاه کنم^{۱۲}

(۲۹۹)

شب فراق چراغی ز دل فروزن و گریم چوشله افتمن و خیزم چوشمع سوزم و گریم
ز تیرگی چوشود روز در خیال شب افتمن چوشب رسید کنم یاد تیره روزم و گریم^{۱۳}
۱ - م خون در ۲ - م همراز ۳ - این غزل در مط و مع نیست ۴ - مطررا
۵ - م سپ صبر ۶ - م سپ حست عیب ارنی ۷ - مط در دوست ۸ - نسخه د
را سیاه ۹ - م گریه هاء ۱۰ - مط چه ۱۱ - مط آتش او نقی
۱۲ - این غزل در مع نیست ۱۳ - نسخه د روزم گریم

بروز هجر که هر گز مباد دیده روشن بیاد روی توبه^۱ آفتاب دوزم و گریم
زشام تا به سحر شمعی از خیال رخ او بدل فروزم^۲ از آن شمع دل فروزم و گریم

^۳ نقی بسوز زبس ساخت دل، دمی که کشم آه^۴

نظر کنم ز پی آه^۵ سینه سوزم و گریم^۶

(۳۰۰)

دل و دین باخته آفت جان د گرم
که جگر سوخته داغ نهان د گرم
گرنمی برد زجا سروروان د گرم
لحظه لحظه بفریبی بزبان د گرم
جنس دل کاسد (و) هر لحظه زیان د گرم
از تو^۷ وارسته گرفتار جوان د گرم
مرهم ناز مکن بر دل ریشم ضایع
جلوه قد توام زود ز پا می افکند
من و آزادی و آنگه ز کمند تو مگر
سودم اینست بیازار محبت که بود

نقی از عقده دل تا چه گشاید (این بار)^۸

ز آنکه در سینه گره کرده فغان د گرم

۳۰۱

عمر بیاد رفت وسر پر زهوای او همان سوخت بجور جان و دل گر موفای او همان
او همه ناز و سر کشی من همه عجز و مسکنت
کشن من رضای او من برضای او همان^۹
عر بدھ می تراود^{۱۰} از طرز ادای^{۱۱} او همان
دشمن جان آرزو^{۱۲} شرم و حیای او همان
می کشد آ به از جگر مهر گیای او همان^{۱۳}
کشت هر ابکین و رست از گل من گیای غم
نا کسی ارنمی خرد ناز تو گوم خر چم شد
کرد فدای مدعی گوهر نام و ننگ را
شوق نگر که می کنم جان بفادی او همان

- ۱- م سپ در ۲- م سپ فرازم ۳- این بیت در مط نیست ۴- در نسخه های
م سپ این مصراع بصورت ذیر است : نقی بسوز دلش ساخت بی دمی که کشم آه
۵- نسخه د : آه و ۶- این غزل در مج نیست ۷- افزود از مط - این غزل
در سایر نسخه ها نیست ۸- مط انباد ۹- در مط بیت پنجم است ۱۰- سپ آید
۱۱- مط بچشم من ۱۲- م طراز ددر همه نسخه ها باطاء مولف ۱۳- مط وفای
۱۴- مط دشمن آب زندگی ۱۵- این بیت در مط نیست

صد گل آرزو شکفت از چمن مراد من آه که می خلد بدل خارجی او همان
 جان زجفای او نقی داد و^۱ ز خاک تربش
 می شنوند اهل دل بوی وفای او همان^۲

(۳۰۲)

رحم کن رحم خدار امکن آزار مکن مکن آزار من ای شوخ ستمکار مکن
 ریشه جان مرا رشتہ زثار مکن ۳ مرو اندر رگو پی ای بت ترسا بچه باز
 سار بانا نفسی صبر کن و بار مکن مانده از قافله بیمار غم و جان براب
 عشق در دامن آویخت که: زنهار مکن رفته بودم که کشم دامن و ترک تو کنم
 آسمان ذآتش واژ آب زمین در خطرست
 پر مکش آه نقی گریه بسیار مکن

(۳۰۳)

بهاب بگو که در آشتی فراز^۴ مکن توهם نگاه بر آن چشم فتنه ساز مکن
 فدای نیم نگاه تو جان و دل کردیم توهם مضایقه با ما به نیم ناز مکن
 بیک سخن که نهانی به مدعی گویی ره هزار حکایت بخویش باز مکن
 خوشت ناز ولی لذتش ز استغناست بیک نیاز که بینی هزار ناز مکن
 قدش چو زد ره عشاق امشب ای مطراب خدای را که جزا هنگ راست ساز مکن
 بسوخت جان جهانی ز آه و ناله تو
 مکن مکن نقی این آه جانگداز مکن^۵

(۳۰۴)

جان من صبر کن شتاب مکن دیر اگر جان دهم عتاب مکن
 خانه خویش را خراب مکن خانه تست دل، بجور و ستم
 پیش مردم پر^۶ اضطراب مکن در حجابیم ما او ای دل

- ۱ - مط داد بخاک ۲ - این غزل در مع نیست ۳ - در مع بیت سوم است
 ۴ - سپ فراد ۵ - این غزل در مط و مع نیست ۶ - نسخه د خود

اشک بزکشتگان خویش مبار
مزن آتش بجان هوش و خرد
توشه روز هجر ساز نقی
رحم برما به هیچ باب مکن

زرس مست را پرآب مکن

شب وصلست خیز و خواب مکن^۱

سمع بردار بهر تاریکی

تکیه بر نور آفتاب مکن^۲

(۳۰۵)

نمک اینقدر در تکلم مکن
خدرا پیاپی تبسم مکن
برآن لعل شیرین تقدّم مکن
بکن هرچه خواهی ترحم مکن

به خلوت بکن هرچه خواهد دلت

جفا بر نقی پیش مردم مکن^۳

(۳۰۶)

این غزل موشحست با اسم ملا محسن و اول مصraig او معماست با اسم محسن و دوم
مصraig اشارت به مأخذ اشتقاق اسم مذکور^۴

ماه رخت بر زده سرزگریان حسن گوهر نامت برون آمده از کان حسن
لعل لب دلکشت حقه یاقوت روح خنده زیر لبت شور نمکدان حسن
آتش سودای من مشعله افروز عشق سلسله زلف تو سلسله جنبان حسن
منع ملک می کند از در درگاه وصل تا شده ابروی توحاجب سلطان حسن
حلقه زلفت بتاب رشته دام بلا سرچو بر آری زجیبای گل خندان شود سبب زنخدان توگوی گریان حسن

نیک ندارد نقی عزت عاشق نگاه

هندوی خالش که هست بندۀ فرمان حسن^۵

۱ - در مط آخرین بیت است ۲ - این غزل در مج نیست ۳ - این غزل در
مط و مج نیست ۴ - عنوان در نسخه های سپ و د نیست ۵ - این غزل در مط و مج نیست

(۳۰۷)

صرف عشق تو شد جوانی من
تا دمید از گل تو سبزه تر
عاقبت با سیه دلان ز چه بود
دادی آخر متاع حسن بیاد
نیست یک گل بیار در باغت
میوه‌ای کاش میشد از چمنت
جان من عمر و زندگانی من
زرد شد رنگ ارغوانی من^۱
می گلگون زدن نهانی من
شرم بادت ز پاسبانی من
خوش بری داد باغبانی من
مایه عیش و شادمانی من^۲

حیف از آن^۳ گنج بی دریغ نقی

حیف از آن رنج رایگانی من^۴

(۳۰۸)

قصد جان کرد یار جانی من
رحم کن رحم ای توانگر حسن
یا مرو یا بکش نمی خواهم
الحدتر الحذر از آنکه شود
خاصش گریهای حونین بود
کرد تا قصد دلستانی من
نمی توانی به ناتوانی من
زندگی بی تو زندگانی من
شعله زن آتش نهانی من
شعرورزی و نکته دانی من
آری آری نتیجه داد نقی
در فشنی گهر فشنی من^۵

(۳۰۹)

ای سرو بیا شمع سر قربت من بین سر برزده از خاک گل حسرت من بین
پرس خبرش از همه کس گرمه غیرست بی طاقتی این دل بی طاقت من بین
۱- این بیت در مط نیست ۲- در مط پس اذاین بیت دو بیت از غزل شماره ۳۰۸
دکرد تا قصد دلستانی من ... بصورت زیر آمده است :

رحم کن رحم ای توانگر حسن
یا مرو یا بکش نمی خواهم
زندگی بیتو زندگانی من
۳- مط از این ۴- این غزل در مط و مج نیست
ناتوانی به ناتوانی من

رُفْتُم دو سه روزی ز درش تا نشوم خوار^۱ یک باره فراموش شدم عَزْت من بین
جان داده ام از حسرت یک دیدن و بروی^۲ صد بار تغافل زده ام غیرت من بین
در راه سگ یار نقی با همه حرمت
با خاک برابر شده ام حرمت من بین^۳
(۳۱۰)

توئی^۴ سلطان خوبان و گدا من زمین تا آسمان فرق از تو تامن
بیا باشیم باهم باغ و راغی گل و سبزه تو و خار و گیا من
تکلف بر طرف ای غیر امروز درین مجلس تو خواهی بود یامن
توهر لطفی که بود امروز کردی بگو فردا چه خواهی کرد بامن
نقی از بس که شد نآشنا یار
نمی آیم بچشمش آشنا من^۵
(۳۱۱)

به هر نوعی که دانی مجرم بزم وصالم کن دگر طاقت نماند^۶ ای همنشین فکری بحالم کن
بدمن گو^۷ که آن بد خو^۸ باین^۹ افسانه خوش دارد باین افسون تصرف در^{۱۰} دل وحشی غزالم کن
مگر رحم آیدش در دل سخن راهست تأثیری به تقریری مؤثر شرح اندوه و ملام^{۱۱} کن
زشور^{۱۲} عشقت^{۱۳} ای کان نمک خوش لذتی دیدم نمکهایی که بر ریش دل افشارندی^{۱۴} حلالم کن
نقی از یار هر جائی و فاومهر میخواهم^{۱۵}
تماشای خیال باطل و فکر محالم کن
(۳۱۲)

نمی کشد بدemi کار زخم کاری من بگو که جمع کند دل زمن شکاری من
کند ز خواری^{۱۶} من غیر ذوق و من خوش دل که در نیافته بی درد ذوق خواری^{۱۷} من
۱ - در همه نسخهای «خار» ۲ - این غزل در مط و مج نیست ۳ - م : توی
۴ - این غزل در مط و مج نیست ۵ - سپ بماند ای همنشین مط ندارم همنشین
۶ - مج کو ۷ - مط و مج بدگو ۸ - مج بدین ۹ - مج بر ۱۰ - مج اندوه
ملالم ۱۱ - سپ سور ۱۲ - مج عشق ۱۳ - مط و مج افکنندی
۱۴ - مط و مج میخواهی ۱۵ - سپ د خاری

ز قرب باهوسان جمع شد دلم تا کرد
ستیزه های توعادت به بردباری من
اگر گناه بود عشق^۱ و جور دوست جزا^۲
فرشته رشک برد بر گناهکاری من
به بین کمهی خورد اکنون بکشتم سو گند
کسی که خورد قسم عمرها به یاری من^۳
که صد هزار جفا از تو نا امید نیم
که از جفای تو بیش است امیدواری من^۴

تو پر تفافل و من کم شکیب، مانده نقی

میان صبر تو حیران^۵ و بی قراری من^۶

(۳۱۳)

چرا باید بدشمن لطف و باما جور خو کردن چه لازم با نکو بد کردن و با بد نکو کردن
پریشان حالی دل گرنданی جان من باید ز زلف خویشن تحقیق حالت^۷ مو بمو کردن
نبودی طفل، از آن نازک مزاج تندخواهی دل نمی باشد در هر ساعتی صد آرزو کردن
به کویت گرچه حالا کم ز خا کم لیک بعد از من مرادر خا کهای کوچه خواهی جستجو کردن
برو در گوشاهای تنها تمی کن دل نقی مردی
گره تا کی توان این گریه هارادر گلو کردن^۸

(۳۱۴)

من سوختنی بر خیز در^۹ جان من آتش زن باهر که دلت خواهد بنشین^{۱۰} می بی غش زن
این نا خوشی مارا یکباره علاجی کن آنگه بنشین با غیر ساغر بدل خوش زن
با تازه سوارانت آهسته فرس میران خاری چوبه ره بینی گلبانگ بر ابر ش زن
هم^{۱۱} تیر تفافل را در کار دل ما کن از^{۱۲} بهر دل یاران هم دست به قر کش زن
تن پرور^{۱۳} نازک دل آن غمزه چه تاب آرد این نا وک پر کش را بر جان بلا کش زن
بی^{۱۴} بخت به از بد بخت ای شعله ز دل بر خیز^{۱۵} من بخت نمی خواهم در^{۱۶} بخت من آتش زن

تشویش نقی را برد از دست، سرت گردد

آیی چو برون دستی بر زلف مشوش زن

- | | | |
|-----------------------------|-------------------------|---------------------------|
| ۱ - مط عشق جور | ۲ - مط چرا | ۳ - این دو بیت در مط نیست |
| ۴ - مط حیران بیقراری | ۵ - این غزل در مج نیست | ۶ - م حال |
| ۷ - این غزل در مط و مج نیست | ۸ - مط بر | ۹ - مج بنشین و |
| ۱۱ - مط وز | ۱۲ - مط: تن پرور و نازک | ۱۰ - مج هر تیر |
| ۱۴ - مط بر گپر | ۱۳ - این بیت در مج نیست | |

(۳۱۵)

شد عمرها زجور تو دل را حواله خون یکشبزدیده چون چکداين چندساله خون
 از بیم خوی او دلم از دیده باز خورد دیشب به طاق^۱ ابروی او صد پیاله خون
 از تیغ غمزه بر رخ او لاله لاله خون گل گله از عصب شده آن رخ^۲ کهمی چکد
 در زلف او ز شانه دل ریش همچو بید لرزد که بر گلش نیچکد^۳ آن کلاله خون
 از اشک ما بخاری اگر بر هوا رود از ابر تا به حشر چکد جای ژاله خون
 دوشش که خورد ناله زار نقی بگوش
 تاصبج خورد اشک من از رشک ناله^۴ خون^۵

(۳۱۶)

شب بس که خون دل ریخت از دیده ترمن بر خاست^۶ با سرو تن بالین و بستر من
 هر چند بی زبانم^۷ اما^۸ به دفع دشمن باشد سیه زبانی هر موی بر سر^۹ من
 آهم هلاک خلقی است^{۱۰} لیکن برون نیارد سر از غلاف سینه خون^{۱۱} بسته خنجر من
 مستغنى از گلستان آن بلبلم که در وی بر هم ذنم اگر بال گل دیزد از پر من
 هستم ز آه سوزان آن^{۱۲} سر گرفته گلخن کز راه دود^{۱۳} بیرون ریزند اخگر من
 روزم چو شب سیاهست ام^{۱۴} بیاد رویش هر نیمشب در آید خورشیدی^{۱۵} از درمن
 سوز تب نقی شد آندم یقین فصاد
 کآتش بجای خون جست از خم نشتره ن

(۳۱۷)

نگردی گرد خاک من که غم بعد از هلاک من چومرغ آشیان گم کرده گردد گرد خاک من
 مگر از آتش دل^{۱۶} پاک سوزم ورنهاز گرمی اجل هر گز نگردد گرد جان شعله ناک من

- | | | | | |
|----------------------------|----------------------------------|------------------|-----------------|-------------|
| ۱ - سپ بیاد | ۲ - سپ بر رخ | ۳ - سپ بچکد | ۴ - م: لاله | ۵ - این غزل |
| در مط و مج نیست | ۶ - سپ بر خواست با سر من . . . | | ۷ - م د پی زمام | |
| ۸ - مط لیکن | ۹ - م : بر تن من | ۱۰ - نسخه د خلقت | | |
| ۱۱ - مط چون خورده | ۱۲ - مط: سوزان سر بر گرفته . . . | | ۱۳ - مط دور | |
| ۱۴ - مط سپ خورشید | ۱۵ - این غزل در مج نیست | | ۱۶ - مط در | |
| ۱۷ - مط آتش پاک سوزم . . . | | | | |

تیم با وجود چشم‌گردد بر خضر^۱ واجب اگر بر خاک ریز د قطره‌ای از چشم^۲ پاک من
درین گلزار نامد^۳ با هر گز دار عبرت را گلی رنگین ترا خوین قبای چاک چاک من
نقی روز^۴ اجل گردادمی جان بالک کنی بودی
غمش در تن بجای جان بود^۵ زینست بالک من^۶

(۳۱۸)

دهم زسوز درون چون غم نهان آتش سر از زبان بیرون
کشد زبانه آتش سر از زبان بیرون
قیامت از تف سوز درون من هردم
زبان شعله کند دوزخ از دهان بیرون
زآه پشت خمان ای جوان حندمی کن
میاد آنکه رود تیری از کمان بیرون
میخته عشق بتانم درون و بیرون لیک^۷
گرفته عشق بتانم درون و بیرون لیک^۷
درون خانه تن^۸ تا وطن کند غم تو^۹
کند نقی دل و جانرا زخان و مان بیرون^{۱۰}

(۳۱۹)

لوح محفوظ بود^{۱۱} سینه من
خامه مار سر گنجینه من
گنج من معنی و گنجینه رقم
طوطی من؛ دلم آئینه من
دفتر من شکرستان و زبان
بخیه خرقه پشمینه من
خنده بر سندس فردوس زند
شنبه من شب آدینه من
 طفل و مکتب من حلقة ورد
مرغ دل در قفس سیله من
خنچه از رخنه پیکان نگرد
در چنین غم نقی امروز کجاست
غمگسار غم دیرینه من^{۱۲}

- ۱- مط خضردا لازم ۲- مط جسم حاک ۳- مط ناید ۴- مط نقی روز
ازل سپ: نقی گردادمی روز اجل ... ۵- «بود زینست» از مط افتاده و در نسخه
د: بود اینست ۶- این غزل در مج نیست ۷- مط تنگ ۸- مط من
۹- مط تا کند غم تو وطن ۱۰- این غزل در مج نیست ۱۱- نسخ د و سپ: ابد
۱۲- این غزل در مط و مج نیست

(۳۲۰)

چنان ضعف جنون بگداخت جسم مبتلای من که موج آب چشم می‌شود زنجیر پای من
زدست شعله‌های سینه‌سازم چالوچاک آخر چو مشعل تا گریبان گر کنی ز آهن قبای من
د گر تابروی اندازم نظر گاهی که اندازد حجا به سر به پیش افتاد نگه در دست و پای من
ذ کوی او جنون دل برونم^۳ برد و می‌آید بحسرت پاکشان نفرین کنان جان از قفای من
زتاب روی او خورشید پنداری^۴ مگر امشب دمیده روح خود در قالب خشت سرای من
بزرق آلوده شد سجاده ام را دامن و ترسم که زنار آورد بیرون سراز حیب ردای من
شکستم کاسه ایمان ولی با عادت هجرش باین شادم که رفت از کیسه دوزخ جزای من

اگر خیزد د گر با رستخیز حشر بر خیزد

نقی آنرا که از طاق دل اندازد دعای من^۵

(۳۲۱)

بر من بسی بگزیده تو بر تو کسی نگزیده من^۶ ای همچو^۷ من پر دیده تو وی مثل تو کم دیده من
فرهاد و من هر یک روان کردیم بر قدر توان یک جوی شیر ازستگ^۸ او صد جوی^۹ خون از دیده من
او خفته شبها تاسحر با غیر بر^{۱۰} گلبرگ تر خار و خسک از رهگذر یکیک بمرگان چیده من
آن می‌زدن^{۱۱} بادیگران وین^{۱۲} ناله و آهوفغان تا کی کند نشینید او، تا کی کنم نا دیده من
اغیار با برگ و نوا از باع وصلش دستها گل چیده و بر دستها داغ ملامت چیده من^{۱۳}
او قد بناز افراخته من پر^{۱۴} بد عجز انداخته مانند سرو و فاخته بالیده او نالیده من^{۱۵}
دل با خیالش رو برو شب تا سحر در گفتگو گرد دلم گردیده او گرد سوش گردیده من

-
- ۱ - نسخه د چاچاک
 - ۲ - مط .. برونم برد و می‌ترسم نسخه م برونم زود می‌آید
 - ۳ - در مط بیت پنجم است
 - ۴ - نسخه د پندارد
 - ۵ - این غزل در مج نیست
 - ۶ - در مط جای دو مصراع مطلع با هم عوض شده است
 - ۷ - مط مثل
 - ۸ - سپا از دیده
 - ۹ - سپ خوی
 - ۱۰ - نسخه سپ در نسخه مط چون نسخه د با
 - ۱۱ - مطاومی زده
 - ۱۲ - مط من
 - ۱۳ - در مط بیت ششم است
 - ۱۴ - مط تن
 - ۱۵ - در مط بیت هفتم است

بر من دوانده ابر شی جادو و شی مردم کشی در^۱ خود ندیده جنبشی بر خویش ناجنبیده من^۲
 او خورده می باشد عی در خاک و خون زین غم نقی^۳
 خونی به حسرت خورده و^۴ خاکی بلب مالیده من^۵

(۳۲۲)

کی تواند بدر و ن صر صر صد آه نه قتن
 غنچه دل که شکاف د چو گل از باد شکفت
 گشته صد جا گره اندر دل من آتش رازی
 که نه قتن نتوانم نتوانم نه قتن
 تن همه دست شود دست همه لرزه چوبیدم
 برد اندیشه گرامی گهرش را چو بسفنت
 تنگتر می کنم دل وزش باد بهاری
 قسمت غنچه مگر نیست درین با غشکفت
 کام لب بود همین ازل اوخواهش کام^۶
 کاهزار آبله زد کام ولب از گرمی گفت
 دلم از عشق بتان پند ز افسانه نداند
 رفته از یاد کهن دید مرا عادت رفتن
 پیش تو در دل خویش نقی گوید و میرد
 عمر ش افسانه کند قطع باین گفت و خفت^۷

(۳۲۳)

گرچه سزا است رحم را عاشق مبتلای تو
 رحم نمی کنی ممکن هست رضا رضای تو
 نیست مرا که گوییمت رحم کن و ستم ممکن
 خود بکن آنچه آن بود در خور کبریای تو^۸
 عاشق خون گرفتار آه که بخبر چو خون^۹
 در رگ و زیشه می دود زهر کر شمده های تو
 تیغ جفا بزن بجان سنگ ستم مزن بدل
 حیف بود که بشکند جام جهان نمای^{۱۰} تو
 آتش وادی از^{۱۱} کلیم آب حیات از خضر
 باد نصیب جان من خنجر جان زدای^{۱۲} تو
 عقد وصال بسته اند از ازل این و آن بهم
 مهر من و وفای من جور تو وجفای تو^{۱۳}
 بوی عبیر می دمد صبح دم از دم نقی
 بسکه خیال بسته شب طر ئمشکسای^{۱۴} تو

- ۱ - مط : بر ۲ - در مط بیت پنجم است ۳ - م ، مط سپ خورده او ۴ - این غزل در مج نیست ۵ - کام ۶ - این بیت در نسخه م نیست افزوده از نسخه های د و سپ ۷ - این غزل در مج و مط نیست ۸ - این دو بیت در مط نیست ۹ - مط چه خون ۱۰ - د جهان مای ۱۱ - سپ ار ۱۲ - مط جان فزای ۱۳ - این غزل در مج نیست

(۳۲۴)

ای روح قدسیان همه مرغ سرای تو
خیرت قبول باد که شاهنشهان حسن
دارند جمله چشم بدست گدای^۱ تو
جان بر کف از خرنده^۲ یوسف خجل ترم
ای قیمتی گهر که ندارم بهای تو
ای سرو کتاب^۳ می خوری از خون^۴ گر مدل
یارب زچیست^۵ اینهمه نشو و نمای تو
ای گل بهار رفت^۶ خلاصش کن از قفس
آن مرغ را که آمده دستان سرای تو
طالع به بین که با همه افسردگی به غیر
گرم محبت است دل بی وفای تو^۷
ما پیر و ناتوان و تو مغرور و نوجوان
ما را کجاست قوت بار جفای تو
جان داد از جفای تو مسکین نقی و گفت
بیچاره آنکه بست دلی^۸ در وفای تو^۹

(۳۲۵)

دل ها خراب گشته چشم سیاه تو
جانها بیاد داده طرز نگاه تو
روی تو دید^{۱۰} دیده و دل در گرفت و سوخت
این نه گناه من بود و نه گناه تو
من قدر روز وصل شناسم که بوده است
شب تا بروز چشم امیدم برآه تو
شب تا بروز رونهم و بی خودی کنم
جایی که بوده است شبی تکیه گاه تو
منکر شد ار به بردن نقد دلت نقی
هستند آن دو نر گس جادو گواه تو^{۱۱}

(۳۲۶)

که گزیرست مرا از همه الا از تو
سر کشم از همه اما نکشم پا از تو
ما نداریم به غیر از تو تمّنا از تو
هر کسی راست تمّناز کسی مطلب خویش
ماز تو خانه ز تو منزل و مأوا از تو
خوش بیا منزل دل خانه جان مأوا ساز

- | | |
|------------------------|------------------------------|
| ۱ - مط چون | ۲ - مط لوای تو |
| ۳ - مط خریده | ۴ - مط آب |
| ۵ - مط جوی گریده | ۶ - مط یارب کجا شد |
| ۷ - مط رفقه علاجش | ۸ - این بیت
در مط نیست |
| ۹ - مط دل اندر جفای تو | ۱۰ - این غزل در فرج نیست |
| ۱۱ - سپ دیده دیده | ۱۲ - این غزل در مط و مع نیست |

زلف چو گان کن و در عرصه ناز آوانگاه^۱
 گوی سر باختن از ما و تماشا از تو
 خویش را باختی از سادگی ای مایه حسن
 به رقیبان دغا^۲ باز دریغا از تو
 رسم معشوق بود اینکه کند و عده خلاف
 به ادب باش نقی نیست تقاضا از تو^۳

(۳۲۷)

مرد آزماست عشق درین عرصه مرد کو
 کاین نیست کارمعتكفان کوچه گرد کو
 آوازه بر کشیده^۴ که مرد نبرد کو
 بی گرد کس سپاهندیده است گرد کو
 عشق ست و کوه درد و بلا مرد درد کو
 در چارسوی عشق منادی کند ندا
 مرد نبرد عشق بمیدان غم بلند
 آهت کجاست ای که ترا شکرغمست
 در جلوه است لیلی محمول نشین نقی
 مجنون کوه گرد بیابان نورد کو^۵

(۳۲۸)

خیز و دیگر منشین فته مینگیز و برو
 خویش رامی کشم از دست تو بر خیز و برو
 شعله آتش دیوانگیم گشته بلند
 تو ازین آتش جانسوز پر هیز و برو
 تا دگر بوی محبت به مشامن نرسد
 مگشا سر سخنان گله آمیز و برو
 پر حدیث گله آمیز میاور بمیان
 مکن ای شمع دگر آتش ما تیز و برو
 نقی این در که از و دامن چشم تو پراست
 پیش آن ماه به یکبار فرو ریز و برو^۶

(۳۲۹)

آتش زدل گرفتم و دادم بدست او
 زnar زلف سبجه نماید بدست او
 شرمنده گشت زور فلک در گسست او
 چون کرد قصد سوختنم ترک^۷ مست او
 سوراخ بسکه کرد بدله و زد گره
 آن ناتوان دلی که بموی تو بستمش

۳ - این سه غزل در مج و مط نیست

۲ - سپ دعا

۱ - م دونگاه

۵ - مط چشم

۴ - سپ بر کشید

دل در خودش چو مهره آهن^۱ ربا کشد
بوسی نخورده آهن پیکان ز شست او
در چارسوی شیشه فروشان سراغ^۲ گیر
ز آن دل کهسته‌ای کمرانند شکست او
افتد نقی برین دل بیدار بخت اگر
بر خواب تکیه‌شب نکند چشم مست او^۳
(۳۳۰)

نو بهار آفریده خط تو
بنده زرخریده خط تو
هست بیت^۴ القصیده خط تو
خط بطلان کشیده خط تو^۵
نسخه‌های جریده خط تو
تیغ بر خود کشیده خط تو
زهر حسرت^۶ چشیده خط تو
جامه بر تن دریده خط تو
نیش در جان خلیده خط تو
ای بقشه خمیده خط تو
سنبل آن خانه زاد باغ و بهار^۷
بر دو لعل آن دو عنبرین مصراج
خط یاقوت لعل نوش لبان
نسخه‌های فسون هاروتی^۸
خطه‌های^۹ شعاعی^۹ خورشید
سبزه^{۱۰} های کنار جوی خضر
خلعت موج در^{۱۱} بر کوثر
سبزه دلکش ریاض ارم

بر قد جان لباس عمر نقی
تار و پوش تنیده خط تو

(۳۳۱)

بر هم زندنا خن نه پلک^{۱۲} آن نر^{۱۳} گس فنان تو تاتیغ‌هادر^{۱۴} هم نهد^{۱۵} از هر دو^{۱۶} سومز^{۱۷} گان تو
شمع شب افروزی ترا پر و انه جان فانوس دل^{۱۸} ای تو بلای جان من وی من^{۱۹} بلا گردان تو
سیبی به صنعت گوییا بشانده دروی غنچه‌ها از بس که هرسو کرده سر از دل بدربیکان تو

- | | | | |
|---|----------------------------|------------------------------|------------------|
| ۱ - نسخه د آتش ربا | ۲ - م ط آن دل | ۳ - این غزل در مج نیست | |
| ۴ - م ط م سپ باغ بهار | ۵ - م مج سپ د بیت العقیده | ۶ - این بیت در مط نیست | |
| ۷ - مج ها رونی | ۸ - در همه نسخه‌ها : خطهای | ۹ - م ط شعاع مج شعاع خورشیدی | |
| ۱۰ - م سپ د مج سبزه‌ای | ۱۱ - م ط حیرت | ۱۲ - م ط بر قن | ۱۳ - م ط بملک |
| ۱۴ - م ط بر | ۱۵ - م ط سپ نهند | ۱۶ - م ط هرسوی | ۱۷ - در مط مصراج |
| چنین است : شب که افروزی مرا پر و انه مایوس دل | | | |
| ۱۸ - سپ د : وی دل | | | |

در بوسه شادی زبان از بس که مالد به کند زخمی که بر تن می خورد صید تو در میدان تو
دلها مجر و حاذف لک^۱ افکنده در راه تملک^۲ بر کش که می دیز دنمک از گوشہ دامان تو
آمد نقی زاری کنان سرداده اشکی در جهان
کاینک من و طوفان من کونو ح و کوطوفان تو^۳

(۳۳۲)

صحرای عشق نیست کسی رهنمون در او آوار گان روند بیوی جنون در او
از پشتهای کشته فرهاد حسرتست
بیریست اشک دیده گوهر فشان که هست
در راه عشق دیده بود پایی^۴ زنده دل
چشمش بخواب و^۵ مایه سودای عالمی
در دشت سینه وضع دل داغدار بین
با غ جنون و عاشق و گلگشت اضطراب
مائیم از آنجهان که بجای عناصر است

موی سیه سفید ندارد بسر نقی
بر سر بخار رفته ز^۶ جوش جنون در او^۷

(۳۳۳)

رفتی و داغ غمت ماند چو جان^۸ در سینه یادگاری ز تو داریم نهان در سینه
وه که دل برد و برفت از نظر و ماند بجا
جان حسرت کش من دل نگران در سینه
خواستم داد کنم کرد نگاهی که مرا
در گلو گریه گره گشت و فغان در سینه
با غمش؛ چون دلم آید بزبان در سینه
گوش بر سینه من نه که چه می پردازد

- | | | | |
|---------------------------------|--|----------------------------|-----------------|
| ۱ - مط ملک | ۲ - مط فلك | ۳ - این غزل در مج نیست | ۴ - مط صدف |
| ۵ - مط بال رنده دل | ۶ - این مصراع از مط افتاده | ۷ - مط بخواب مایه | |
| ۸ - سپ در کشته نیز لاله دمد ... | ۹ - م سپ تیز دمد (این دو کلمه از نسخه مط
افتداده است) | ۱۰ - این دو بیت در مط نیست | ۱۱ - مط وجود شد |
| ۱۲ - این غزل در مج نیست | ۱۳ - م سپ د بجان | | |

به که آن راز کنم فاش که پنهان هر گز^۱ با خیاًش ننهد دل به میان در سینه
 هان پرسش قدمی بر سر من نه^۲ که مرا با اجل^۳ دست و گریان شده جان در سینه
 نقی از من مطلب خاطر خرم^۴ که مراست^۵
 مایه محنت و درد دو جهان در سینه^۶

(۳۴۴)

رنجه نگردی کشم چو ناله نهفته ای که کشی با کسان پیاله نهفته
 صد دل خونین^۷ در آن کلاله نهفته دست نگهدار وقت شانه که داری
 در دل پر خون گل ز ژاله نهفته از رخ خوی کرده تو آبله رشك
 گفت سحر گه بگوش لاله نهفته باد خزان حرف بیوفائی دوران
 فیض ابد در می دو ساله نهفته زاهد صد ساله غافلست که ساقی
 کرد بآن کنج لب حواله نهفته^۸ راحت صد جان بیک کرشمه ابر و
 قرص قمر در میان هاله نهفته^۹ سنبل تر بر کنار لاله دمیده
 در چمن جان نقی گیای^{۱۰} محبت
 می چرد^{۱۱} آن مشکبو غزاله نهفته^۹

(۳۴۵)

الهی اولم در کوی او توفیق طاعت ده بز هر چشم مستش آخرم شهد شهادت ده
 کنم تابود خود نابود در کوی بتان یارب مرا بربود و نابود وجود خویش قدرت ده
 دهد قاصد نوید وصول و هجران قصد جان دارد هوس دارم که پیش جان دهم ای مرگ مهلت ده
 فریب^{۱۲} رنگ و بو بیچاره^{۱۳} را بر نالمیدارد چه میخواهی زبلبل باغبان گل را نصیحت ده

- ۱ - در مط مصراج چنین است : بکسان فاش کنم راز که پنهان هر روز ۲ - مط بر سر من
 که مرا ۳ - مط باجل ۴ - م - د : خورم ۵ - مط مرا ۶ - این دوغزل در
 مج نیست ۷ - مط خونی ۸ - این دو بیت در مط نیست ۹ - مط گیاه
 ۱۰ - مط می خرد ۱۱ - سپ فریب و ۱۲ - م بیچاره بر ناله ...

شود تا بر توروشن یک بیک را طاقت ای ساقی^۱ برای امتحان یک شب^۲ بیاران می‌بهنو بتد
که گفت آیانقی با صاحب این بوستان کآخر
برغم با غبان گلهای بوستان را به غارت ده^۳

(۳۳۶)

چو با تو سوز دل آرم زمان زمان به میانه علم کشد ز زبان آتشم زبانه زبانه
بروز وعده ات از بس که اضطراب کندل هزار بار دوم تا باستانه خانه
بوصل خومکن از هجر کن حذر که نیرزد بیک خمار سحر گاه صد شراب شبانه
ستم رسیده دل من که رسته است در لفت رمدز خال تو چون مرغ دام جسته ز دانه
نقی چو چشم سیه مس-ت او نظر بتو دارد
بنال خوش که خوش آید بگوش مست ترانه^۴

(۳۳۷)

غلوی حسن تو و عشق من درین خانه بآن رسیده که بی جاست شمع و پروانه
چو حسن و عشق بهم هردو آشنا کردیم برون رویم که ما و توایم بیگانه
گرفت سخت زما چرخ سست پیمان جان^۵ بیا بیا که بگیریم خون زیمانه
اساس زهد و لباس خرد خطر دارد چواشک و آه من آیند مست و دیوانه^۶
نقی تو خط خطا کاش بر بهشت کشی
کنون که خطه کاشان تراست کاشانه^۷

(۳۳۸)

چهشد که باز^۸ به صد گونه اضطراب نشته چوشعله برس آتش به پیچ و تاب نشسته
چه واقعه است که تیغی^۹ کشیده برس میدان بآن حجاب چو خورشید بی نقاب نشسته
گشاده چشم سیاهش در عتاب و نگاهش^{۱۰} کشیده خنجر کین بر در عتاب نشسته

-
- | | | |
|---------------------------------|-------------|------------------------------|
| ۱ - این مصراج از مط افتاده است | ۲ - مط امشب | ۳ - این غزل در متع می‌نمی‌ست |
| ۴ - این غزل در مط و مع نیست | ۵ - مع خان | ۶ - م مع مست دیوانه |
| ۷ - این غزل در مط نیست | ۸ - مع یار | ۹ - مط و د تبع |
| ۱۰ - این مصراج از مط افتاده است | | |

کشیده روغن دلها بر^۴ آفتاب نشسته
 تبسمش چونمک در^۵ دل کباب نشسته
 چنین که سبزه او در میان آب نشسته
 اگرچه عکس صفت در خم شراب نشسته
 اسیاه گشته از آن خال عارضش که همیشه
 دویده در رگ و پی همچو می نهان نگهاد
 عجب که بر گ گلش را درین بهار نپوشد^۶
 بمی خوش آن که نیالوده دامن لب^۷ عصمت

مبین بچشم حقارت دل خراب نقی را
 که گنج عشق درین خانه خراب نشسته

(۳۴۹)

این مرغ سراسیمه به روزن نبرد راه
 ماتمزده یکچند به شیون نبرد راه
 این آتش سوزنده به خرم من نبرد راه
 دیوانه مستی که به گلخن نبرد راه
 یارب که چرا غتو بروغن نبرد راه
 ازدهشت غم جان بلبن نبرد راه
 رفتی و خموشم که در آغاز مصیبت
 بر جان دواز صرخشتم^۸ اجل ارنه
 مسکن طلبی نقض^۹ جنو نست بنازم
 در چشم و دام یاد رخت نم نگذارد
 جز راه گریبان نقی راه نداند
 آن دست تظلم که به دامن نبرد راه^{۱۰}

(۳۴۰)

که پنداری سویدای دلم دیوست در شیشه
 بر ویش تا نگه رهیافت چشم اشکریز من
 شکست از ضعف طالع در ره پیک نظر شیشه
 به پیش^{۱۱} ناوک پیکان^{۱۲} فولاد زره دوزش^{۱۳} دل بیچاره از بیچارگی سازد سپر^{۱۴} شیشه
 بحمام تولد لهابی^{۱۵} هوا در رقص و بی در دان^{۱۶} کمان دارند کز بازی^{۱۷} بدم^{۱۸} سازی مگر شیشه

۱- این چهار بیت در مج نیست	۲- مط در	۳- مط بر	۴- مط پیوشد
سپ : بیدشد	۵- مط نیالوده دامن عصمت	۶- مط چشمت	۷- مط نقش
۸- این غزل در مج نیست	۹- مط ز پیش	۱۰- مط د فولاد پیکان	
۱۱- مط بسر	۱۲- مط دلها در سوادر رقص	۱۳- د: بر هوا سپ پر هوا	
۱۴- مط تاری	۱۵- مط بدم سازم سپ م بد مسازی		

بود گلشن نه بزم آنجا که رعنای ساقی گلرخ چو شاخ غنچه دارد پرمی^۱ لعلی برس شیشه
 بچندین آهن از لب یک دعا بالا نشد گویی که در راه دعای من شکست آه از شر شیشه
 ز کویت با رجان می بندم اما^۲ می گذارم دل مسافر را عذاب روح باشد در سفر شیشه
 مر از دست عشقت می برد تهمت منه بر دل که از کیفیت می^۳ نیست اصلاً با خبر شیشه
 نقی در گریه بسیار بیند مصلحت چشم^۴
 که در آبی که باشد بیش^۵ باشد کم خطر شیشه^۶

(۳۴۱)

راحت رسان جان فکار که بوده ای	ای نخل آرزو به کنار که بوده ای
در تابخانه دل زار که بوده ای	گل در عرق نشسته و سنبل گرفته تاب
سر مست ناز باده گسار که بوده ای	نر گس خمار ناکومی آلدبر گل
ای دل دگر به فکر نگار که بوده ای	امشب خیال یار به من بود سر گران
خونها بجوش آمده از رشك زخم تو	
آخر نقی بگو که شکار که بوده ای ^۷	

(۳۴۲)

مارا گمان آنکه تو در پرده بوده ای	ای نازین تو خود گل پژمرده بوده ای
با او چه ^۸ باده های نهان خورده بوده ای	دی مست بود غیر و ^۹ بمن هر چه بود گفت
با ازش به لطف سوی خود آورد بوده ای	صدره زبزم خویشتنش رانده ای بناز
در کوی دوست خاک بسر کرده بوده ای	خاکت بسر نقی که زدست رقیب دوش
آتش طبیعتی چو ترا ^{۱۰} مرده ای چنان	
صد بار کشته بوده ^{۱۱} مگر مرده بوده ای ^{۱۲}	

- ۱- مط بود گلشن برم
- ۲- سپ پیش ساقی
- ۳- مط بر می لعل بسر
- ۴- مط اما می سپارم جان
- ۵- سپ من
- ۶- مط چشم
- ۷- مط عشق
- ۸- این غزل در مج نیست
- ۹- این غزل در مط و مج نیست
- ۱۰- سپ
- غیر بمن
- ۱۱- د سپ چوباد های
- ۱۲- سپ مرا
- ۱۳- م بود
- ۱۴- این غزل در مط و مج نیست

(۳۴۳)

می رسدم بگوش جان ناله کوس رحلتی
 یار وداع می کند صبر و شکیب همنی
 هر نفس آتشی مزن در دلم از نصیحتی
 سیلی غم نخوردهای می شنوی حکایتی
 چشم براه مژدهای گوش بیانک راحتی
 همچو زمین تشهای در رهاب رحمتی
 نهادی دل به فسون^۲ نداده ای
 پای^۳ کشان و دل طبان روی پای دارغم
 درره انتظار تو دل بامید مانده ام

صبر و توان^۵ و عقل و دل رفته و مانده از نقی

جانی^۶ و آتش^۷ غمی چشمی واشک حسرتی^۸

(۳۴۴)

که تو بی باک^۹ زمشییر مجا بانکنی
 سربه پیش افکنی و چشم بیلانکنی
 بکشی خنجر و خون دیزی و پروانکنی
 از بهشت^{۱۰} گذراند تماشا نکنی
 تو بهشتی صفتی در دل من جانکنی
 بر تن خود بدری جامه گراینه انکنی
 چا که در دلم انداز که از شوخی طبع
 چه عجب گر حذر از شعله دلها نکنی
 نقد دل دزدی و آنگاه به تقریب حیا
 آنچنان غرّه به حسنی که میان عرصات
 سر^{۱۱} تهکین تو گردم که بآن^{۱۲} شوخی اگر
 دوزخم در دل و غم نیست جز این که مباد
 چا که در دلم انداز که از شوخی طبع

نقی این گریه که بر گردد

شهر ویران^{۱۳} کندار روی به صحرانکنی

(۳۴۵)

مراست اول عشق و تراست غایت خوبی زحسن خود گروی گیر در نهایت خوبی
 رسد بدلبیریت^{۱۴} دعوی پیمبری اینک رخ تو مصحف حسن و خط تو آیت خوبی
 ۱- مط و مج بر ۲- مط به کسی ۳- این بیت در مج نیست ۴- مط و د
 در پی ۵- مط توان و دین ۶- مط حامی ۷- مج آتشی ۸- مج
 حسربی ۹- مط و مج بی رحم ۱۰- این بیت در مج نیست ۱۱- مط
 بدین خوبی ۱۲- مج بر دلم ۱۳- مط ویران شود مج ویران کنی
 ۱۴- مط ذ دلبیریت

توئی تو خسرو مالک رقاب مملکت حسن
 بزن بزن لمن الملک در ولایت خوبی
 بنکن بنکن به دل جمع غارت دل مردم
 که می‌رسد زخوت دمدم حمایت خوبی
 چو خسروان خلیقند در نهایت دولت
 بتان که ناز ندانند در بدایت خوبی
 بسوخت خشک و تر کاینات شعله حسن
 هنوز غمزة او می‌کند شکایت خوبی
 کند به عشق دل سنگ نرم شعر تر تو
 نکرده کس ز تو خوشتر نقی حکایت خوبی^۱

(۳۴۶)

به^۲ بیدران ناعاشق سروکاری^۳ دگرداری سرعاقشنداری ای سرت گرد چه سرداری
 نمی گوییم نظر با کس نداری نور چشم من نظر داری ولی با مردم کوته نظر داری
 اگر چه آخر حسنست مستهم من خراب من هنوز اندر ته پیمانه حسن اینقدر داری
 گیاه خشک مارا خاک خورد ای باد نوروزی بیک جنبش چه خواهد شد گرش از خاک برداری
 عجب دارم که از هم واشود روز قیامت هم
 نقی دستی که امشب با خیالش در کمرداری

(۳۴۷)

هیچ^۴ آزده ز خونریز اسیران نشدی هیچ از آزار دل زار پشیمان نشدی
 از پریشانی این جمع پریشان نشدی دی که گشتی سبب تفرقه دلهای هیچ
 هیچ شرمنده^۵ ز خون خوردن ایشان نشدی با همه یاری^۶ و غم خواری یاران آخر
 از پی نخل من ای سرو خرامان نشدی بی گنه کشتی و آنگه به تکلف قدمی
 با همه دعوی قرب ای دل درویش آخر
 خوب مقبول سرا پرده سلطان نشدی
 ز آتش هجریتان چون خس و خاشاك نقی
 سوختی وین^۷ همه خاکستر حرمان نشدی

-
- | | |
|----------------------------|----------------------------|
| ۱- این غزل در مج نیست | ۲- این غزل در مط و مج نیست |
| ۳- د سپ سر و کار | |
| ۴- این غزل در مط و مج نیست | ۵- نسخه د یاری غم خواری |
| ۶- م شرمانه | |
| | ۷- نسخه د این |

(۳۴۸)

به خو گرفته عزت چراست اینهمه خواری
 کجاشد آنمه الفت کجاشد آنمه یاری
 مرا که کشته هجرم چه سود شرب و صلس
 چه ذوق خشک گیا را زفیض باد بهاری
 به بلهوس منما رخ ز طرف بام که دارد
 درخت میوه خطرها زنگ راهگذاری
 به سرعتی که کشیدش بخویش جذبه مجنون
 پای ناقه عجب بود اینکه ساخت عماری
 تو آن شکاری بی ذوق کرزکار گریزی
 من آن شکاری که گردم زذوق گردشکاری
 مکن نگاه پیاپی که کشت غمزه نقی را
 متاز هرزه که صید تو خورد ناول کاری^۴

(۳۴۹)

ماه من ذرّهای ارمایل تسخیر شوی
 زود باشد که چو خورشید جهانگیر شوی
 در حنا کس ننهد دست باین رنگ که تو
 پنجه درخون جوانان زدهای پیرش روی
 آنقدر^۵ صبر کنم کن همه دلگیر شوی
 خوی تو نازک و من صابر و اغیار درشت
 عشق دست از گل ناقابل تو شست ایدل
 سعی کن سعی مگر قابل تعمیر شوی^۶
 پس^۷ نخواهی که بر آری به جنون نام نقی
 تو که پا بسته آن زلف چوزنجیر شوی^۸

(۳۵۰)

جان سپر^۹ کردن زما وزدلبران خنجر کشی
 عشق یعنی نامرادي حسن یعنی سر کشی
 دل که عمری بود شمع محفل قرب این زمان
 می کند در گلخن هجر تو خاکستر کشی
 زهر اگر از نوشخندانست و می ازدیگران
 ما و زهر آشامی ای دشمن تو وساغر کشی
 گرد آن رخ نیست تار زلف دست صنع کرد
 صفحه حسن ترا از بهر خط مسطر کشی
 نیست در خورد نقی این^{۱۰} خشم و نازوجور و کین
 نیست رسم پادشاهان بر گدا لشکر کشی^{۱۱}

-
- | | | | |
|----------------|-----------------------|-----------------|------------------------|
| ۱- مط تشنه | ۲- مط ابر | ۳- م ذ شوق | ۴- این غزل در مج نیست |
| ۵- مط اینقدر | ۶- این بیت در مط نیست | ۷- مط بن بخواهم | ۸- این |
| غزل در مج نیست | ۹- مط فدا | ۱۰- مط آن | ۱۱- این غزل در مج نیست |

(۳۵۱)

شد چو موئی تنم از دست غم بد خویی
وه که تاب کشش عشق ندارد^۱ مویی
دل از دست برون برد به صد دستان باز
کافری دست بخون دل مردم شویی
دل چو گوئیست بمیدان طلبسر گردان
کوحریفی که ز میدان براید گویی
گشته نیلوفری آن بر گ سمن آه مگر^۲
مست من داشتهای سر بسر زانویی
رسنم نیست نقی ممکن ازین رخم که من
خوردهام ناو کی از شست^۳ قوی بازویی^۴

(۳۵۲)

من کیم زاهد سجاده به می در گروی
دین و دل باختهای در بدری^۵ کوچه دوی
شوی بنیاد کن خانه صبرست که باز
عشق در ملک دل انداخته بنیادنوی^۶
ناصحا از سر^۷ و سامان بگذر کاینجایست
سر سامان طلبی گوش نصیحت شنوی
فارغ از خوف و رجا باش که بر در گه دوست
کوه عصیان به کهی خرمن طاعت به جوی^۸
جز تو کل نکنی زاد ره عشق نقی
بی تو کل چو بد منزل نرسد^۹ راه روی^{۱۰}

(۳۵۳)

بر همچو ما گدایان تو کجا قرار داری سرما نداری ایدل سرزلف یار داری
چه^{۱۱} بری نخوانده هر دم بدر بتانم ایدل بهز ار پاره کردی که مراتخوار^{۱۲} داری
به بتان شهر ایدل مده اختیار خود را بتو^{۱۳} آنچه بود گفتم دگر اختیار داری

- ۱- مط ندارم ۲- مط مکرد ۳- مط شست ۴- این غزل در مج نیست
- ۵- مط کوچه روی در بدری ۶- در مط آخرین بیت است ۷- سپ سرامان
- ۸- در مط مصراع بصورت زیر است : «کوه طاعت به کهی خرمن عصیان بجوی»
- ۹- مط نرود ۱۰- این غزل در مج نیست ۱۱- سپ چو ۱۲- مط و دخار
- ۱۳- مط بتو بود آنچه

بنشان ز آب^۱ تیغت بدمی غبارم ای مه^۲ ز نرددی که دارم بدل ارغبار داری
بنشین بهر که خواهی تو به عیش و کامرانی
بگذار تا بمیرد به نقی چه کار داری^۳

(۳۵۴)

به مکنوبی ار بنده را شاد کردی همان^۴ گیر صد بنده آزاد کردی
ز بس کردی انکار مهر و محبت بتان را درین کار استاد کردی
مشو رنجه از داد من ، یاد داری که دی مست بودی چه بیداد کردی
نکردن جفا کشیم از تغافل ستم بین که در^۵ صورت داد کردی
نقی محض دادست بیداد خوبان
ز بیداد ایشان چرا داد کردی^۶

(۳۵۵)

دارم از صلح توبا غیر پر^۷ آتش جگری شعله آشم از من حذری کن حذری
شب سحر شده کس را و سحر هم شد صبح شب ما بود که بویی نشنید از سحری
دل و دین و خرد از دست بر و نرفت^۸ و کنون منم و آهي و آن^۹ نیز ندارد اثری
جان اگر رفت بیاد از تو نیمه عوض شوخت گر دل بد لش ز آتش عشق شر ری^{۱۰}
نیست در عشق دل^{۱۱} شاد شنیدی که چه دید پادشاهی ز غالامی پدری از پسری
الحذر الحذر ای شیخ که آن شعله حسن آتشی نیست که پرسد^{۱۲} خبر از خشک و تری
صلح با غیر بدو با تو از آن جنگ بتر
شکر کن شکر نقی هست زهر بد بتری

-
- | | | | |
|----------------|-----------------------|-----------------------------|-------------|
| ۱- مط به آب | ۲- مط ایدل | ۳- این غزل در مج نیست | ۴- سپ همین |
| ۵- مط بر صورت | ۶- این غزل در مج نیست | ۷- مط بر مج در | ۸- م مط |
| سپ مج رفت کنون | ۹- مج آن روز | ۱۰- این بیت در مط و مج نیست | |
| | | ۱۱- سپ دلی | ۱۲- مج ترسد |

(۳۵۶)

ای که پیوسته زنی تیر و نداری سپری^۱
 نخوری تیر دعای^۲ سحری از جگری
 منکر آه مرا گو که دعا را وقت است
 آنقدر باش که آید شب ما را سحری^۳
 مژده بر خشك گیارا که زدريای اميد
 اينك افتاد بسر وقت تو خوش ابر ترى
 آنكه پرواز به ويرانه نشين مرغان داد
 هم بفرخنده همایان بدھد بال و پری^۴
 گرچه بستند در از اول روزم لیکن
 نيمشب بود که از غيب گشودند دری
 دارد ابروی تو در قبضه قدرت بد و نیک
 نیست در مذهب عاشق قضا و قدری^۴
 آنكه دم خورده افسرده دلانست نقى
 نکند آه دل سوخته در وی اثرى

(۳۵۷)

چو نخل باديه از سنگ مردم سفرى
 شکست برگ و برمن ذصیر در بدري
 که نیست بی اثری شب سرود رهگذری
 صدای باد در آن زاف دل بهرقص آورد^۵
 گشوده تنگ دل^۶ من دکان شیشه گری
 میان چار سوی غم^۷ که سنگ می بارد
 بدشت دل نخرامد هزار کبك دری
 دمی نمی گندد کز خیال رفتارت
 کجا تو و اثر ناله در دلت هیهات
 کجا تو و اثر ناله در دلت هیهات
 نقی^۸ به فيض نظر آمدی چه حسن انگيز
 که گل برويد و سبل بهر کجانگری^۹

(۳۵۸)

چون بلبل و پروانه بهر بزمی^{۱۰} و باغی هر صبح گلی باید^{۱۱} و هر شام چرانگی
 در عهد بعيدی نتوان ساخت به خاری در مدت عمری نتوان سوخت بداغی

۱- در م مصراج چنین است : «ای پیوسته تیر و نداری سپری» ۲- نسخه د : دعایی
 ۳- در مج بیت چهارم است ۴- این دویست در مج نیست ۵- مط آرد
 ۶- مط دل ۷- ۳ گیوه تنگ من ... مط گشوده سنگل من ۸- این بیت
 در مط نیست ۹- این غزل در مج نیست ۱۰- مط گذری ۱۱- مط بومی
 ۱۲- مط ماند

چون آهُوی بی قید چرا کس نخرا مَد^۱ هز روز به صحرای وهر لحظه براغی^۲
 بی سوز محبت نتوان ساخت^۳ ولی^۴ نیست شمعی که بسوداش توان سوخت دماغی
 بی عشق^۵ و نظر هست نقی چشم و دل تو
 بی شمع شبستانی و بی باده ایاغی^۶

۳۵۹

شپدی^۷ دشمن بمن ایدوست قدر من ندانستی بدشمن دوست گشته دوست از دشمن ندانستی
 دل من چاک شد پیراهن اهل هوس لیکن^۸ تو نادان چاک دل از چاک پیراهن ندانستی
 بصد لطف اولم کردی غلام خویش لیک آخر^۹ چه حاصل چون طریق بنده پروردن ندانستی
 سزاواری بزنдан^{۱۰} قفس بلبل چهمی نالی^{۱۱} تو خود کردی چرا اقدر گل و گلشن ندانستی
 نقی دست اجل در گردن جانت نبود^{۱۲} امشب
 مگر با غیر او را دست در گردن ندانستی^{۱۳}

۳۶۰

خوب رفتی بسر مهرو وفا خوب ستادی داد لطف و کرم و مردمی^{۱۴} این بود کدادای^{۱۵}
 تو جفا پیشه نبودی بمن زار بلا کش خوشت افتاد جفا در پی این کار فتادی
 در کفت تیع نهادم ز پی کشتن دشمن اول ایدوست تو خود در دل من تیغ نهادی
 رفتم و ناز تو برجید دکان صبر نکردم زود بر گشتم و این بار به هیچم نستادی
 گر کنم صبر و بیزار تو یکروز نیایم من همان تقدروا نام تو همان جنس کسادی^{۱۶}
 پیش غوغای جمال تو نقی را چه تحمل^{۱۷}
 جان او خارو تو آتش دل او خاک و تو بادی^{۱۸}

-
- ۱- مط بخرامد
 - ۲- مط بیانگی
 - ۳- مط بود
 - ۴- سپ دلی
 - ۵- مط
 - بی عشق نظر
 - ۶- این غزل در مج نیست
 - ۷- مط بمن دشمن شدی
 - ۸- مط بزندان و
 - ۹- مط سزد
 - ۱۰- این غزل در مج نیست
 - ۱۱- م مردی
 - ۱۲- این مصراع در مط نیست
 - ۱۳- این بیت در مط نیست
 - ۱۴- مط تقاویت
 - ۱۵- این غزل در مج نیست

۱۶۰

(۳۶۱)

از قید خود پرستی دستی^۱ اگر تو رستی صدبار بت پرستی بهتر که^۲ خود پرستی
 عشق تو و غم دین کفرست در طریقت بت گرتوبی صد ایمان قربان بت پرستی
 بزمی است بزم عاشق کآنچا همیشه باشد بی نعمه سازو صحبت بی باده شورومستی
 زنجیر عقل^۳ بر پا بار وجود بر پشت ماچشم بستگانیم در سنگلاخ هستی
 نازم نقی بتی را کزغمزه چون کشد تبغ^۴
 دستش نمی توان دید از عین^۵ تیز^۶ دستی^۷

(۳۶۲)

قطره خونی که ریزد دیده بر یادگلای در هوای گیرد پر و بالی و گردد بلبلی
 هر شیر کافند ز آه آتشین^۹ دل شود داغ دل پروانه ای بریاد شمع محفلي^{۱۰}
 دروی آید^{۱۱} جان سوزانی و مجنونی شود سایه ای^{۱۲} کزمن فتد^{۱۳} بر خالک در سرمنزلی^{۱۴}
 قامت و رخساروزلفی^{۱۵} دان که گردیده مست خاک در چمن هرجاست سروی یا گلی یاسنبلی
 چشم عبرت^{۱۶} بین اگر در باغ بگشایی نقی
 هر طرف بینی ز دست عشق اوپا در گلی

(۳۶۳)

شبها^{۱۷} منم افتاده نه کنجی^{۱۸} نه پناهی بنهاده غریب آنه سری بر سر راهی
 من کیستم آن قطع طمیع^{۱۹} کر ده ز رحمت مستوجب آتش شده چون خشک گیاهی
 من کیستم از دست هوا یی زده هر دم در دامن کوهی به عبث چنگ چو کاهی
 ۱- مط ایدل ۲- مط و دنخود ۳- نسخه د عشق ۴- مط تیر
 ۵- مط از عشق ۶- مط تیر دستی ۷- این غزل در مج نیست ۸- این
 مصراع در مط نیست ۹- مج آتشینم م سپ آتشینی ۱۰- در مج جای این دو
 مصراع باهم عوض شده است ۱۱- مج آمد ۱۲- در مط مصراع چنین است:
 سایه بخالک هن سرمنزلی ۱۳- مج فتد در ۱۴- مط... زلفی که گردیده است
 ۱۵- نم سپغیرت مج عبرت ۱۶- در مط مصراع چنین است: شبها منم از عشق بتی بر سر راهی
 ۱۷- مج بکنجی ۱۸- مج امل ۱۹- مج کرده رحمت ۲۰- مط بر

با گرمی خوی تومن گشته گرفتار در دوزخ جاوید؛ نه جرمی نه گناهی
 قربان نگاهش که در اثنای تغافل بر عاشق خود کرد^۱ نگاه و چند نگاهی
 هنگامه دوزخ نشد گرم به معشر
 گیرد نقی از خوی تو گر رخصت آهی

(۳۶۴)

آن دل که داشتی سر بر پای بیوفائی
 پر^۵ خون دلم^۶ فناه از دست ترک مستی
 چون شیشه شکسته هر پاره ای بجائی
 لرزان به هر^۷ نسیمی نالان به هر^۸ هوائی
 آمد^۹ مگر بخونریز چشم کهدوش بر دل
 من^{۱۰} کیستم نشسته در رهگذار سیلی
 دستی بدامن کوه چون خشک لب گیاهی^{۱۱}
 عقل ضعیف رایی بخت سیاه رویی
 چون حلقه چشم دوزم^{۱۲} گه بر در سرانی
 زین وضع^{۱۳} پر تغییر خونین^{۱۴} دلم خدارا
 دیشب نقی در آن زلف این دل نبود در زقص
 چون هرغ دام می زد بیچاره دست و پائی^{۱۵}

(۳۶۵)

تن گلخنی ^{۱۶} در او دل غم پرور آتشی	وا فکنده ^{۱۷} سوز عشق تو آتش در آتشی
از سوز عشق نیست گزیرم ^{۱۸} که درازل	پروانه ^{۱۹} را نوشه قضا بر پر آتشی
۱- مط کرد	۲- مج نگاهی چه نگاهی
۴- مط در	۵- مط سب بر
۸- م سب ای	۹- مط زهر
۱۲- م نین پر تغیر	۱۴- مط خود بیدلم
۱۶- مط آخرین غزل است	۱۵- این غزل در معجم نیست و در نسخه
۱۷- مط افکنده	۱۶- م گلخنی و در دل
۱۸- م گریزم	۱۹- مط پروانه نوشته

گیرند گاه گاه رُخاکستر آتشی
 خال ترا خیال سپندي بر آتشی
 از غمزه درزند به صف محشر آتشی^۱
 کتاب حیات گشته در آن ساغر آتشی^۲
 غیراز نقی که سامری سحر شعراوست^۳
 پنهان که کرده در ورق دفتر آتشی^۴

(۳۶۶)

یاران مدد که میز نم^۵ اند پر آتشی
 در دل زند پس از زدن^۶ خنجر آتشی
 باید اگر نهاد سپندي بر آتشی
 منت بجان اگر زندم در^۷ پر آتشی
 از دست خوی گرم تو خاکستر آتشی
 از خاک بر گرفته زندم^۸ بر آتشی
 سوز^۹ کشیدنش ز دل غم کشیده ام
 دل مردمان دیده^{۱۰} بسوذ بچشم زخم
 من خود بگردشمع نگردم ز شرم لیک
 در گلخنی نماند که بر سر نمی کند^{۱۱}

گلغن نشین عشق بنان گشت تانقی
 هر دم بجای^{۱۲} خاک کند بر سر آتشی^{۱۳}

(۳۶۷)

هر غباری کشد اندر ره من دیواری
 سرخونین انا الحق زده ای برداری
 سر بیالا؛ سر کویت شده فر گسرادی
 بس که در راه طلب شد تن من چون تاری
 هست هر قطره خون بر مژه پرده^{۱۴} درم
 بسکه هرسو بدعای تو سیه چشمان راست

-
- | | | | |
|-----------------------|---------------|------------------------|---------------------------|
| ۱- مط پایدار | ۲- مط و میکنم | ۳- این دویت در مط نیست | ۴- سب چشم اوست |
| ۵- این غزل در مج نیست | | ۶- نسخه زنیدم | ۷- مط میز نم اورا بر آتشی |
| ۸- مط شور رسیدنش | | ۹- نسخه د پس از دن | ۱۰- مط سینه |
| ۱۲- مط کنند | ۱۳- مط بحال | ۱۴- این غزل در مج نیست | ۱۱- م- |

پر درم

دارد از دیده گریان بلهن^۲ هر طرفی
بستر خاک درت غرق عرق بیماری
خار صدر شک خلد بی تو نقی رادر دل
که بگلشن نتوان یافت گل بی خاری^۵

(۳۶۸)

باز افکنده عجب شوری و خوش غوغایی در دل من هوسي^۶ در سرمن سودایي
آهم از تنگی آفاق گره شد در دل آمیخواست به وسعت^۷ به ازین صحرایي
هر خدنگی که زند بر دل من بگشاید
از پی دیدن او دیده خون پالایي^۸

(۳۶۹)

آتش^۹ جهاد رگ به رگ یخ خود^{۱۰} چو سر کش دلبری بر پر نیان دل زند چون شعله گلگون خنجری
باشد به عینه^{۱۱} مردم چشم قیامت خیز او کرده سیه سرتا بپا عربیان تنی در محسنی
شبها پرازد^{۱۲} ز آسمان این^{۱۳} پیر خم گشته کمان تیری چوتیر کودکان در روی نه پیکان نه پری
هر گه زموی^{۱۴} تافته زنجیر مشکین^{۱۵} بافتہ معراج جانرا^{۱۶} یافته دل نر دبان عنبری
از ما سوی بکسسته ام در گوشاهی بنشسته ام بر غیر^{۱۷} درها بسته ام کز غیب بگشاید دری
بر هم نزد مژگان تر مسکین نقی شت تاسحر
در چشم یخوا بش مگر هر اختری بود اخگری^{۱۸}

(۳۷۰)

شد^{۱۹} حوصله ام تنگ ز غوغای تناهی بر چین^{۲۰} که ندارم سر سودای تناهی
بر گیر و بر افشار و بدريای عدم ريز این نقد مجرد که بود جای تناهی

۱- م د: گریبان ۲- مط جهان ۳- مط بسر ۴- مط دید ۵- این
غزل در مج و د نیست ۶- مط هوش و ۷- مط موسع ترا از این صحرایي ۸- این
غزل در مج و د نیست ۹- مط یخ خود ۱۰- مط آتش ۱۱- مط به غسه
۱۲- مط سر اندر آسمان ۱۳- مط ای ۱۴- مط زلف ۱۵- مط عنبر
۱۶- مط دلرا ۱۷- مط بر خویش ۱۸- این غزل در مج نیست ۱۹- این
غزل در مط و مج نیست ۲۰- م سپ بر حین

باد عدم^۱ انگیخته عالم گوئست
 گردون که بود موجه دریای تناهى
 گر بر کشم این خارخط آزپای تناهى
 آخر چه کند بادیه پیمای تناهى
 مسلک نه باندازه گامست چه حاصل
 الا بسبکباری وحدت نزنى گام
 زینگونه نقی پای تو در لای تناهى
 (۳۷۱)

بهر آهی چو گل لر ز دل خونین^۴ ناشادی تزلزل افتادن درخانه بلبل را ز هر بادی
 نفس شد قطع از بی همدیها رو بکوه آرم مگر آنجا کنم پیوند فریادی بفریادی^۵
 مزار عشق بازانرا دهید^۶ از قبر من رونق که در بر^۷ لوحه اطفال میخواهند^۸ استادی
 بود قدرت بقدر عشق اگر در بازوی عاشق تراشیدن توان از تیشدادر هر ضرب فرهادی
 بنای عاشقی چون محکم است از ناتوانیها نباشد سست تراز بیستون^۹ در عشق بنیادی
 بود زنجیر دادی رسم^{۱۰} وزلف هندویش بسته خلاف رسم را از هر طرف زنجیر بیدادی
 نقی^{۱۲} خون شد اگر مسکین دلت در سینه محزون
 کم انگار از کهن ویرانه دیری محنت آبادی^{۱۳}

۱- م د باد عالم ۲- سپ نقطه وحدت ۳- نسخه د خار و خس ۴- مط
 غمگین ۵- مط بلبل بفریادی ۶- این بیت در مط نیست ۷- مط دهنده
 ۸- مط در هر ۹- مط میخوانند ۱۰- مط بیستون و عشق فرهادی ۱۱- مط
 رسم زلف ۱۲- این بیت در مط نیست ۱۳- این غزل در معج نیست

درستنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۸	۳ حاشیه	نمیخزند	نمیخزند
۱۵	۸	بندای	مبند ای
۲۶	۳ حاشیه	خون برد	مط خون برد
۴۵	۱	میزند	میرند
۵۰	۱۱	چن	چین
۶۲	۱۲	زلف	زکف
۱۳۲	۲	بی	پی
«	«	آتش	آتش
۱۴۰	۷	مجلس	مجلس
۱۴۴	۱۰	بر من	برهن

دفترهایی که بکوشش مصحح این کتاب آماده چاپ است

- ۱- دفتر قصاید ، قطعات و رباعیات شیخ علی نقی کمره‌ای
- ۲- دفتر مکافات میرزا ابراهیم سرّی
- ۳- دفتر اشعار